



خواجہ عبداللہ انصاری

عبدالغفور روان و سرمدی

ترجمہ و کٹر محمد الدین کیوانی



مجموعه تصوف و عرفان نشر مرکز

ترجمه دکتر مجدالدین کیوانی

خواجه عبدالله انصاری

روزبهان بقلی

سهروردی و مکتب اشراق

حلاج

شعر صوفیانه فارسی

عزیز نسفی

فراسوی ایمان و کفر:

اشعار و تعالیم محمود شبستری



خواجه عبدالله انصاری را بیشتر به مناجاتهای پرشور عارفانه‌اش میشناسیم، اما در واقع این تنها یک بُعد شخصیت اوست، و خواجه نه فقط عارفی شیفته بلکه نیز مفسّر، محدث، فقیهی ضد کلام، واعظ و مدرس و از بزرگانی بوده که در نزدیک کردن شریعت و طریقت میکوشیده‌اند.

در کتاب حاضر خواجه عبدالله انصاری را در کلیت و تمامیت او مییابیم: مترجم، مفسر، معلم اخلاق، استاد تصوف نظری و شاعری ادیب، بالاتر از همه عارفی خداجوی که مدام چون مرغ حق بانگ عاشقانه سر میدهد و الهی الهی کنان رضا و قرب خدا می‌طلبد.

نویسنده‌ی کتاب دانشمند و ادیب افغانی مشهوری است که از شخصیت‌های فرهنگی و برجسته‌ی معاصر افغانستان به شمار می‌آید.

ISBN: 964-305-377-6



9 789643 053772

۷۹۰ تومان

خواجہ محمد اللہ انصاری

عبدالمجید انصاری

تبرکات



T	Al
E	T

خواجہ عبداللہ انصاری

(از مجموعہ تصوف و عرفان نشر مرکز)



نشر مرکز

Abdullāh Ansāri of Herāt,
An Early Sufi Master
A. G. Ravan Farhādi
A Persian translation by
Majdoddin Kayvāni



خواجه عبدالله انصاری
نوشتهٔ عبدالغفور روان فرهادی
ترجمهٔ دکتر مجدالدین کیوانی
طرح جلد از ابراهیم حقیقی
چاپ اول ۱۳۷۷، شماره نشر ۳۶۹
چاپخانه دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۳۰۰۰ نسخه
کلیه حقوق برای نشر مرکز محفوظ است
نشر مرکز، تهران، صندوق پستی ۱۴۱۵۵-۵۵۴۱
شابک : ۹۶۴-۳۰۵-۳۷۷-۶
ISBN : 964-305-377-6

خواجه عبدالله انصاری

از نخستین مشایخ صوفی

عبدالغفور روان فرهادی

ترجمه دکتر مجدالدین کیوانی

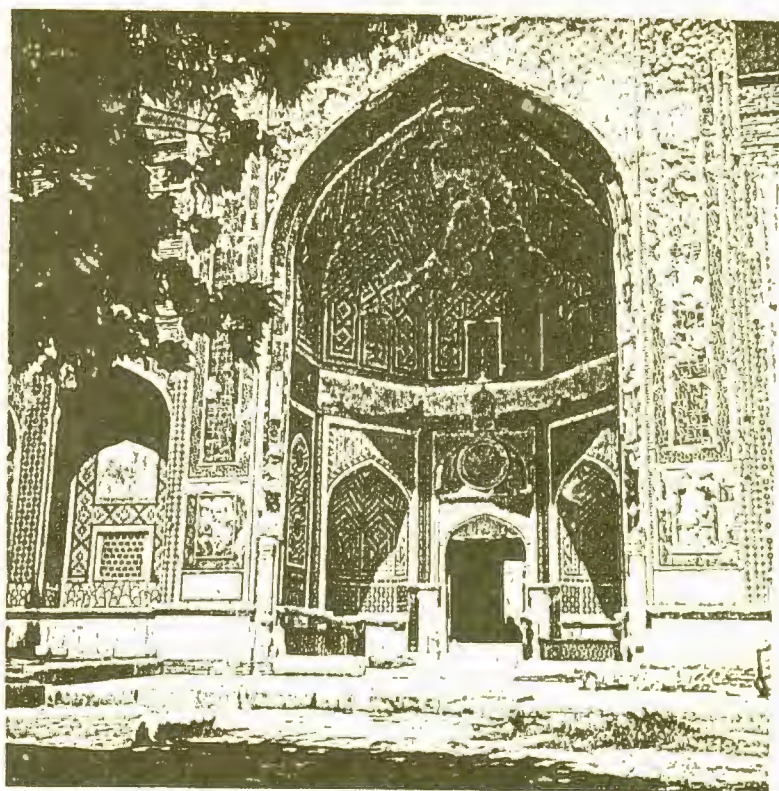


نشر مرکز

تقدیم به برادر فداکار و فاضلم، مهدی، که بار
سنگین سهم مرا از مسئولیتهای خانوادگی در
اصفهان کریمانه به دوش می‌کشد.

روان فرهادی، عبدالغفور، گردآورنده	۲۹۷
خواجہ عبداللہ انصاری ہروی از نخستین مشایخ صوفی / عبدالغفور روان فرهادی، ترجمہ مجدالدین کیوانی. - تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷.	/۸۴
ہجده، ۱۷۱ ص. - (نشر مرکز؛ شماره نشر ۳۶۹)	
Abdullah Ansari of Herat an early sufi master	عنوان اصلی:

۱. انصاری، عبدالله بن محمد، ۳۹۶-۴۸۱ ق.
 ۲. تصوف - متون قدیمی تا قرن ۳۰۱۴ نشر فارسی - قرن ۵.
 ۳. اخلاق عرفانی. الف. ۸۸۵/ب. ر، کیوانی، مجدالدین،
۱۳۱۶- مترجم. ب. عنوان.
-



آرامگاه عبدالله انصاری، در گازرگاه هرات. در ورودی ضریح، در ۱۴۲۸ م به فرمان شاهرخ، به دست معماری موسوم به زین‌الدین بازسازی شد. این معمار برای انصاری آن قدر احترام قائل بود که خواست تا او را در مقابل ضریح وی به خاک بسپارند و سنگ قبرش را به شکل سگی در حال زانو زدن بسازند. قبرزین‌الدین را می‌توان در طرف چپ تصویر بالا دید.

عکس از ماساتوشی کُنیشی، ۱۹۶۷

فهرست

فهرست جداول و ضمائم	نه
پیش‌گفتار مترجم	یازده
پیش‌گفتار نویسنده	هیجده

بخش نخست: مختصری از زندگی عبدالله انصاری هروی

منابع شرح احوال او	۲
تبارنامه، نام، و القاب	۳
مراحل زندگی او	۵

عناوین خاص

مذهب حنبلی او	۱۲
دیدار او با خرقانی	۱۵

بخش دوم: گزیده‌هایی از آثار او

درآمد	۲۰
کشف‌الاسرار (به فارسی دری)	۲۷
یادداشت‌های مقدماتی	۲۸

فهرست هفت

- گزیده‌ها ۳۲
- ذم‌الکلام (عربی) ۳۷
- یادداشتهای مقدماتی ۳۸
- گزیده‌ها ۴۰
- طبقات الصوفیه (فارسی دری) ۴۵
- یادداشتهای مقدماتی ۴۶
- گزیده‌ها ۴۹
- صد میدان (فارسی دری) ۶۵
- یادداشتهای مقدماتی ۶۶
- گزیده‌ها ۶۸
- منازل‌السائرين (عربی) ۸۱
- یادداشتهای مقدماتی ۸۲
- گزیده‌ها ۸۵
- علل المقامات (عربی) ۹۹
- یادداشتهای مقدماتی ۱۰۰
- گزیده‌ها ۱۰۱
- مقولات و اندرزها ۱۰۷
- یادداشتهای مقدماتی ۱۰۸
- گزیده‌ها ۱۰۹
- مناجات ۱۲۱
- یادداشتهای مقدماتی ۱۲۲
- گزیده‌ها ۱۲۵

پیوستها

پیوست الف:

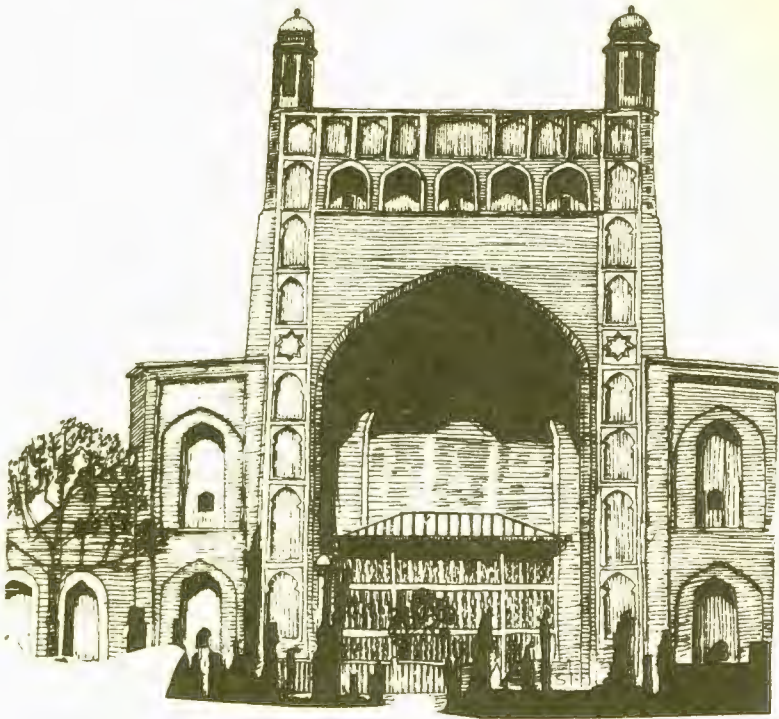
- ۱۴۴ سالشمار زندگی عبدالله انصاری در چشم‌انداز تاریخی
- ۱۵۵ پیوست ب: نقشه شاهنشاهی غزنوی در عصر انصاری
- پیوست ج: تطابق عناوین مراحل سلوک معنوی میان منازل السالکین، صد میدان و
- ۱۵۶ علل المقامات عبدالله انصاری
- ۱۶۲ کتابنامه
- ۱۶۸ فهرست نامها

فهرست جداول و ضمایم

- جدول الف: جایگاه انصاری در تکامل تاریخی مذهب حنبلی ۱۸
- جدول ب: کتابها، رسائل، و آثار کم اهمیت تر انصاری که در دستنوشته‌های کهن یافت می‌شود و نخستین زندگی نامه‌نویسهای وی بدانها استناد کرده‌اند ۲۳
- جدول ج: آثار فارسی منسوب به انصاری در دستنوشته‌های سده پانزدهم و بعد از آن، اما اصالت آنها در دستنوشته‌های کهن تأیید نشده است ۲۵
- جدول د: خلاصه‌ای از مندرجات یک نمونه از کشف‌الاسرار، سورة ۶۱، صف ۳۲ ۳۲
- جدول ه: جدول مندرجات طبقات الصوفیه ۴۸
- جدول و: مناجات‌نامه‌های عبدالله انصاری ۱۲۴

یادآوری

تاریخ میلادی پس از تاریخ هجری قمری داده شده است، مثلاً ۳۹۶/۱۰۰۶



آرامگاه عبدالله انصاری در گازرگاهِ هرات. رواقِ پشتِ آرامگاه با کاشی‌هایی تزیین یافته که آیات قرآنی بر آن به خط زیبایی نوشته شده است. نقاشی از عبدالشکور فرهادی

پیش‌گفتار مترجم

ای خدا! جان را تو بنما آن مقام
کاندرو بی‌حرف می‌روید کلام

کتاب حاضر ترجمه *Abdullah Ansāri of Herat*، تألیف دکتر عبدالغفور روان‌فرهادی از دانشمندان معاصر افغان و استاد سابق دانشگاه سوربن نول پاریس و دانشگاه کالیفرنیا، برکلی است. خواجه عبدالله انصاری را - که بیرون از مرزهای ایران معمولاً شیخ‌الاسلام عبدالله انصاری می‌خوانند - جز آشنایان حوزه تصوف اسلامی، عامه مردم به مناجات‌هایش می‌شناسند، حال آنکه مناجات‌نامه یا الهی‌نامه در اصل، کتاب مستقلی در میان آثار این عالم ربّانی نیست. مناجات در واقع راز و نیازها و دعا‌های عاشقانه و وجد‌آمیزی است که در جای‌جای آثار وی، مخصوصاً کشف‌الاسرار و طبقات الصوفیه او، همچون گوهرهای تابناک نشانده شده‌اند. خواجه در این گفته‌های شعرگونه بُعد عرفانی خویش را باز نموده است.

واقع این است که شیخ‌الاسلام انصاری مفسّر، محدث و فقیهی ضدّ کلامی و صوفی با نفوذی بوده است. مجالس تدریس تفسیر قرآن و وعظ مرتّب و پررونقی داشته، و انبوهی طلبه علم و مریدان حق‌جوی در حلقه درسش به علم‌آموزی مشغول بوده‌اند. انصاری حنبلی مذهب سخت‌پاییند اوامر و نواهی شریعت بود، و عمل به احکام شرع را شرط اصلی

سیر و سلوک صوفیانه می‌دانست. او طریقت و شریعت را با هم می‌خواست نه مقابل هم. به خلاف صوفیه افراطی که ظاهراً دستیابی به حقیقت را بیشتر از رهگذر طریقت می‌دانستند تا از مسیر شریعت، انصاری صریحاً می‌گوید که "شریعت همه حقیقت است و حقیقت همه شریعت، و بنای حقیقت شریعت است" (صد میدان، ضمیمه منازل السائرین، ص ۲۴۶). در دو سه قرن اول هجری، تدریجاً سوء تفاهمهایی بین اهل ظاهر نسبت به صوفیان و بین صوفیان نسبت به متشرّعه پیدا شده بود. در سده‌های چهارم و پنجم گروهی از بزرگان اهل فقه و حدیث و تفسیر که به تصوف مایل شده بودند، به نوشتن کتابهایی در مبادی و مسائل این مسلک پرداختند و ضمن آن کوشیدند تا آن سوء تفاهمها را برطرف کنند و در این مهم گفته‌های خویش را به قرآن و حدیث مستند نمایند (بشیر، علی اصغر، برخی از اندیشه‌های عرفانی خواجه عبدالله انصاری، ص ۷). انصاری را بی‌تردید باید یکی از "میانجیها" به شمار آورد.

شیخ الاسلام از افراط‌کاریهای بعضی از صوفیان تن می‌زد و می‌کوشید تا حدّ اعتدالی میان طریقت و شریعت برقرار کند. از نشانه‌های گرایشهای اعتدالی او یکی اینکه، چون مجلس سماع صوفیان را برای نخستین بار تجربه کرد، آنرا موافق نیافت و دیگر از شرکت در این قبیل حلقه‌ها امتناع ورزید. دیگر آنکه هیچ‌گاه مدعی کرامت نشد و از آنچه اصطلاحاً "شطحیات" گفته می‌شود بر زبان جاری نکرد. آنجا هم که از کرامتِ ولی سخن می‌گوید، اظهار آنرا مقید به شرایطی کرده است، و توصیه می‌کند که "بر ولی واجب است که کرامت بپوشد". "شرط ولی آن است که بسته کرامت نشود. طالب استقامت باشد، نه طالب کرامت" (کشف الاسرار، ۲۳۲/۷-۲۳۳). شاید موضع انصاری را در میان شریعت و طریقت در

نظری که راجع به حسین بن منصور حلاج اظهار داشته بتوان دید. می‌گوید: «من حال وی [حلاج] نپذیریم و سیرت او نپسندم، و آن کشتن وی را کرامت ننهیم، اما ردّ نکنم». سپس اضافه می‌کند که حلاج را "موقوف گذارید و آن کس که او را نپذیرد، دوست‌تر از آن دارم که ردّ کند" (طبقات الصوفیه، ص ۳۸۰). در مقابل این رأی معتدل و ظاهراً محافظه‌کارانه انصاری، نظر عارفانی را داریم که حلاج را شهید راه عشق می‌شناختند. کوتاه سخن آنکه انصاری از صحو و سُکر راه اول را برگزیده بود. او صوفی هشیاری بود، اما به نظر می‌رسد که مبتلا به "عبوس زهد" نبود! انصاری را در کشف‌الاسرار، به هنگام شرح هر چند آیه، نخست لغوی و مترجم، سپس مفسّرِ محدث، و سرانجام عارف می‌بینیم. در این نقیض اخیر است که انصاری از آیات قرآنی، تأویلهای عرفانی می‌کند، و کلامش صبغه دیگری می‌گیرد. در این بخش است که پیر هرات عاشقانه با خدای خود سخن می‌گوید.

در کتابی که پیش روی دارید، انصاری را در کلیت او می‌یابید - گرچه به اختصار: انصاری مترجم، مفسر، معلم اخلاق، استاد تصوف نظری و شاعری ادیب، و از همه بالاتر، عارفی خداجوی که مدام چون مرغ حق بانگ عاشقانه سر می‌دهد، و الهی‌الهی‌کنان رضا و قرب خدا می‌طلبد!

نویسنده این اثر، روان‌فرهادی (متولد: ۱۳۰۷ ش / ۱۹۲۹م) دانشمند، سیاستمدار، جامعه‌شناس، ادیب و عارف افغانی، سالهاست که با پیر هرات و آثار و افکار وی آشنائی دارد. او علاوه بر نگارش مقالات متعدد در عرفان و شخصیت انصاری، در ۱۳۳۵ ش کتابی با عنوان پیر هرات، نوشته انصاری‌شناس فرانسوی، سرژ دو بورکوی، را از فرانسه به فارسی برگرداند، و منازل السائرین شیخ الاسلام را که همین دانشمند فرانسوی

ویرایش و چاپ کرده بود، همراه با ترجمه فارسی آن - به انضمام مقایسه‌ای میان مندرجات این کتاب با دو کتاب دیگر انصاری، صد میدان و علل المقامات، به چاپ رساند. روان فرهادی تحصیلات ابتدائی، متوسطه و دانشگاهی را در کابل به پایان رساند، و در ۱۹۵۵، دکترای خود را در رشته حقوق و علوم سیاسی از دانشگاه سوربن اخذ کرد. او ضمناً در ادبیات و زبان‌شناسی دارای درجه دکترا از فرانسه است. در همان اوقات بود که روان کتاب *زبان‌گفتاری کابل* را به فرانسه و انگلیسی نوشت.

روان فرهادی سالهای سال در مقامات مختلف سیاسی در سفارتخانه‌های افغانستان، و وزارت خارجه این کشور انجام وظیفه کرد. واپسین مسئولیتش در دولت پادشاهی افغانستان، سفارت در پاریس بود. در دوران شش ساله حکومت سردار محمد داود (۱۳۵۲-۱۳۵۷ ش)، روان بیکار و خانه‌نشین بود و بیش از دو سال در زندان کمونیستهای خلقی به سربرد. وی در ۱۳۶۰ ش از افغانستان خارج شد. یک چند، به ترتیب در دانشگاه‌های سوربن، استرالیا، و برکلی آمریکا، تدریس کرد. آنگاه از طرف دولت اسلامی افغانستان به سمت نمایندگی در سازمان ملل برگزیده شد که گویا هنوز هم در همین مقام باقی است. روان فرهادی با آنکه بیشتر در خدمت سیاست و تدریس این رشته به دیپلماتهای جوان‌تر عصر خویش بوده، خدمات بسیار ارزنده‌ای نیز به فرهنگ و ادب افغانستان کرده است.

زبان مادری روان فارسی دری است و به زبانهای پشتو، فرانسه، انگلیسی تسلط دارد و با چند زبان دیگر، از جمله، عربی آشناست. وی به سبب اقامت طولانی در فرنگ، با شیوه‌های نوین تحقیق کاملاً آشناست. او یار و همکار چندین و چندساله انصاری شناس معروف سرژ دو بورکوی است. آثار مهم وی اینهاست: (۱) *قوس زندگی حلاج* (ترجمه؛ ۲) *زبان*

گفتاری کابل (به زبانهای انگلیسی و فرانسه)، ۳) مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار؛ ۴) سرود نیایش (گیت آنجلی)، ترجمه منظوم اثر معروف تاگور؛ ۵) شرح منازل السائرین و صد میدانِ خواجه عبدالله انصاری؛ مناسک یا راهنمای حج (به زبانهای فارسی و پشتو)؛ ۶) سرگذشت پیر هرات (ترجمه).

نکاتی درباره شیوه کار در این ترجمه:

۱. چون ضبط تاریخهای هجری و میلادی در اصل انگلیسی کتاب، صد در صد یکدست نبود - یک جا فقط تاریخ میلادی، یک جا فقط تاریخ هجری، و در جایی دیگر هر دو - در این ترجمه همه جا (به غیر از چند مورد بسیار معدود) نخست تاریخ هجری قمری و سپس تاریخ میلادی درج شده است. تنها در تاریخهای بسیار متأخر، به جای تاریخ قمری، تاریخ شمسی آمده است. در چنین موارد انگشت‌شمار، تاریخ شمسی با "ش" مشخص شده است.

۲. همه یادداشتها و توضیحات مترجم در ذیل هر صفحه آمده است و شماره آن در متن بالای سطر قرار دارد. شماره‌های پراکنده در متن ترجمه که داخل سطر قرار دارد مربوط به یادداشتهای نویسنده است که تماماً در پایان هر فصل مندرج است.

۳. گزیده‌ها و نقل قولهایی که از تألیفات انصاری به انگلیسی ترجمه شده بود، عیناً از اصل آن تألیفات استخراج و در این ترجمه گنجانده شد؛ این تألیفات عبارتند از: کشف الاسرار، چاپ علی اصغر حکمت؛ طبقات الصوفیه، چاپ سرور مولائی (در چند مورد، مخصوصاً در توضیح عبارات مبهم، از تعلیقات طبقات، چاپ عبدالحی حبیبی، چاپ تهران نیز استفاده شد)، منازل السائرین، به انضمام رساله صد میدان، و علل

المقامات، ترجمه (و تألیف) روان فرهادی، و صد میدان، به اهتمام قاسم انصاری طهوری، ۱۳۶۰.

۴. هر جا افزودن کلمه یا عبارتی به درک مطالب کتاب - مخصوصاً در گفته‌های انصاری - کمکی می‌کرد، آن کلمه و عبارت داخل دو قلاب [] گذاشته شد..

۵. به غیر از مقدمه کشف‌الاسرار که اصل عربی آن در حاشیه و ترجمه فارسی آن در متن آمده، همه جا عبارات عربی، احادیث و آیات قرآنی عیناً (طبق اصل آثار انصاری) در متن ترجمه آورده شده، و هر جا که ضرورتی احساس شد برگردان فارسی آنها در پانویس درج گردید. شماره سوره و آیه اقتباسهای قرآنی که در پانویس ترجمه شده، در همان پانویس آمده است.

۶. در موارد انگشت‌شماری که ترجمه انگلیسی عبارات قرآنی کافی و وافی به نظر نرسید، بدیهی است که مترجم نقل اصل آن عبارات را ارجح دانست و ترجمه انگلیسی را نادیده گرفت.

۷. پاره‌ای از جملات، واژه‌ها و نکات اخلاقی یا عرفانی انصاری که مبهم به نظر می‌آمد، در پانویسها به وجهی بسیار اجمالی توضیح داده شد.

مجدالدین کیوانی

نهم آبان ماه ۱۳۷۶ - تهران

سپاسگزارِ یها

از نشر مرکز متشکرم که انجام این ترجمه را به اینجانب پیشنهاد کردند و اسباب چاپ و نشر آنرا فراهم ساختند. سپاسگزارِ محمد آصف فکرت‌م که علی‌رغم ناخوشی جسمی شرح حال موجز ولی بسیار سودمندی از دوست و هم‌ولایتی خود، روان‌فرهادی برابم ارسال داشت. خداوند وجود این پژوهشگر فاضل را – که پیش از انتقال به مشهد مقدس – چند سالی از دهه ۶۰ را در مرکز دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی در خدمتش بودم، سلامت بدارد. از همسر، فروغ، تشکر می‌کنم که افزون بر تشویقها و تقویتهای روحی در حق من، ترجمه حاضر را سختگیرانه و با دقتی وسواس‌آمیز از آغاز تا انجام خواند و هر جای آنرا ناهموار یا مبهم یافت، مرا یادآور شد تا آنرا به اصلاح آورم. به علاوه، او نامهای افراد و مکانهای کتاب را از جای جای ترجمه استخراج و فهرستی الفبایی از آن برداشت.

پیش‌گفتار نویسنده

هفتاد و دو سال پیش، ولادیمیر ایوانف مقاله "طبقات انصاری به زبان قدیم هرات" (مجله انجمن سلطنتی آسیائی، ژانویه ۱۹۲۳) را نوشت. مقاله او بیشتر بر جنبه‌های زبان‌شناختی تأکید داشت تا بر تصوّف. هلموت ریتز، نخستین دانشمند غربی بود که شصت و یک سال پیش در مقاله خود، "فیلولوژیکا ۷: انصاری هروی ..." (مجله اسلام، ۲۲: ۱۹۳۴) اطلاعات مهمی، به زبان آلمانی، درباره آثار انصاری به دست داد. جدیدتر، در ۱۹۶۵، سرژ دو بورکوی (Serge de Beaurecueil) تحقیق بسیار خوبی (به فرانسوی) درباره انصاری و آثار او منتشر کرد. وی همچنین چاپی انتقادی از *منازل السائرين*، که شاهکار انصاری به عربی است، همراه با ترجمه آن به فرانسه، عرضه داشت (نگاه کنید به کتابنامه). از آنجا که هیچ بررسی عمده‌ای درباره عبدالله انصاری هروی به انگلیسی وجود نداشت، کتاب حاضر به نیت پر کردن این خلاء نوشته شد. از بُنِ دل امیدوارم که کارهای دیگری درباره انصاری به زبان انگلیسی از پی درآید.

منتخباتی از انصاری که در این کتاب ترجمه شده، بسیاری از ظرایف تصوّف، یعنی بُعد عرفانی اسلام، را دربردارد. بنابراین، به خواننده‌ای که با تعالیم بنیادی صوفیانه آشنا نیست توصیه می‌شود که یکی از کتابهای

مقدماتی متعددی را که در تصوف به زبان انگلیسی منتشر شده است، مطالعه کند (نگاه کنید به کتابنامه).

سیاسگزارها

سیاسدار همه کسانی هستم که مرا در فراهم آوردن این وجیزه یاری دادند: دکتر ابراهیم گمزد مستحق تشکر مخصوص است. او یک آمریکایی است که خود را وقف نخستین آثار صوفیانه فارسی کرده و من از ۱۹۸۶ تاکنون با او در تهیه ترجمه‌ای انگلیسی از رباعیات مولانا جلال‌الدین بلخی (مشهور به رومی)، همراه با حواشی و توضیحات، همکاری داشته‌ام. او ویرایش مقدماتی و نهایی کتاب حاضر را، که شامل مقداری بازنویسی بسیار سودمند بود، انجام داد (و آنرا همراه با علائم حرف‌نویسی روی دیسک کامپیوتر آورد). بدون همکاری کریمانه او، این کتاب برای چاپ آماده نمی‌شد.

منت‌پذیر دکتر لئونارد لویزون (Lewisohn)، عضو مرکز خاورمیانه، در مدرسه مطالعات شرقی و آفریقائی دانشگاه لندن، هستم که پیشنهادهای ارزشمندی برای بهبود ترجمه قطعات زیادی از رساله صد میدان انصاری، عرضه داشت.

برادرم عبدالشکور فرهادی، استاد معماری (در گرینویل، کارولینای شمالی)، نقاشی خود را که از حرم اطراف مرقد عبدالله انصاری (در گازر گاه، واقع در حومه هرات) ترسیم کرده بود، در اختیارم گذارد. پسرش، ادیب فرهادی بخشهای عمده‌ای از کتاب حاضر را تایپ کرد. بخشهای دیگر، نخست توسط جان احمد تیموری تایپ شد. در مراحل بعدی کار، از همکاری سودمند ناهید فاروق و شهیره شاعر^۱ برخوردار بودم.

خوشحالم که به هنگام اقامتم در پاریس در سپتامبر ۱۹۹۳، تبادل آراءِ جالبی دربارهٔ مندرجات این کتاب با سرژ دو لوژیبه دو بورکوی، دوست ۴۲ ساله‌ام، داشتم. او بخش قابل ملاحظه‌ای از عمرش را در مطالعهٔ زندگی و آثار انصاری گذرانده است، و سالهای سال افغانستان را وطن دوم خویش ساخت (نگاه کنید به کتابنامه).

از استاد حامد آلگار، که سالها در بخش مطالعات خاور نزدیک دانشگاه کالیفرنیا، برکلی، همکار من بوده، و مرا به کار روی این کتاب تشویق کرد، قدردانی می‌کنم. او ده مجلد کشف‌الاسرار خود را، که تفسیری فارسی بر قرآن بر پایهٔ تعلیمات عبدالله انصاری است، در اختیارم گذاشت.

از ایان ریچارد رتن استاد بخش مطالعات عربی و اسلامی دانشگاهِ اِکرتِر، انگلستان، و مارتین کمپل، از انتشارات کرژن که از من خواسته‌اند این کتاب را بنویسم، سپاسگزارم.

عبدالغفور روان فرهادی

ملل متحد، نیویورک

۱۹۹۵

بخش نخست

مختصری از زندگی

عبدالله انصاری هروی

منابع شرح احوال او

در مطالعه تاریخ زندگانی عبدالله انصاری هروی، خوشبختانه منابع بسیار خوبی به عربی و فارسی در دسترس داریم:

(۱). ذیل *علی طبقات الحنابلة*، از ابن رجب بغدادی (د. ۷۹۶/۱۳۹۳) (۱)، مطالب مهمی به عربی درباره تاریخ زندگی انصاری به دست می دهد.

(۲). *سیر الاعلام النبلاء*، نوشته ذهبی (۲)، نیز شامل اطلاعات جالبی به عربی است

(۳). *نفحات الأنس*، از مولانا عبدالرحمن جامی هروی (۸۱۷-۸۹۸ / ۱۴۱۴-۱۴۹۲) (۳)، فصل مهمی به فارسی درباره انصاری دارد. این کتاب همچنین شامل خلاصه ای است از جزوه ای به قلم جامی، با عنوان "مناقب شیخ الاسلام عبدالله انصاری". متن کامل "مناقب" را استاد فقید ۱. ج. آربری (۴) ویرایش کرده است. "مناقب" عمدتاً از مقوله زندگی نامه است، زیرا مطالب آن مبتنی است بر یادداشتهای شاگردانی که تقریرات استاد پیر خود انصاری را درباره خاطرات کودکی و نوجوانیش نوشته اند (نگاه کنید به: *نفحات*، ص ۳۳۶ تا ۳۵۵).

اینجا نیازی به تکرار همه ارجاعاتی که به منابع مذکور شده نیست. سرژ دو لوزیه دو بورکوی این ارجاعات را در کتاب خود *خواجه عبدالله انصاری، صوفی حنبلی*، (۵) (*Khwaja, Abdullāh Ansāri, Mystique Hanbalite*) آورده است.

انبوه رویدادهای زندگی انصاری که با تاریخهای دقیقاً مشخص شده در دسترس ماست، به ویژه در کتاب ابن رجب، این امکان را به ما می دهد که سالشمار مطمئنی از زندگانی او ترتیب دهیم. انگشت شمارند شخصیت‌های بزرگی که قرن‌ها پیش زندگی می کرده و درباره آنان این مقدار اطلاعات دقیق موجود است.

تبارنامه، نام و القاب او

تبارنامه انصاری را می توان در قدیم ترین نسخ آثار وی یافت:

۱. عبدالله ابواسماعیل انصاری، فرزند

۲. محمد ابومنصور انصاری، فرزند

۳. علی ابو معد انصاری، فرزند

۴. احمد انصاری، فرزند

۵. علی انصاری، فرزند

۶. جعفر انصاری، فرزند

۷. منصور انصاری، فرزند

۸. ابومنصور مت انصاری، فرزند

۹. ابو ایوب خالد ابن زیاد الخزرجی النجاری الأزدی

نام خانوادگی او مشتق است از انصار (یاران)، شهروندان مسلمان یثرب، بعدها موسوم به "مدینه"، که کریمانه به پیامبر و پیروان مکی وی، "مهاجرین" کمک کردند تا در ۶۲۲ م و دهسال پس از آن، [در محل جدید] استقرار یابند.

ابوایوب عهده دار امور سفرهای پیامبر بود، و چندی بعد به "صاحب الرّحل" موسوم گردید. پیامبر پس از ورود به یثرب با اقامت اولیه خود در منزل ابوایوب، وی را افتخار بخشید. ابوایوب سپس در جنگ بر ضد

لشگریان روم (بیزانس) شرکت جست. پسر او، ابومنصور مَتَّ الانصاری در عهد خلافت عثمان (۲۳-۳۵/۶۴۴-۶۵۶) همراه آحَف بن قیس فرمانده نیروئی که هرات را (در ۳۱/۶۵۲) تصرف کرد، به این شهر آمد. به نظر می‌رسد که ابومنصور مَتَّ و اعقاب او تا زمانی که عبدالله انصاری در ۳۹۶/۱۰۰۶ به دنیا آمد، عموماً در هرات زندگی کرده‌اند.

عنوان "خواجه" که در نوشته‌های فارسی غالباً جلوی نام انصاری درمی‌آید، به معنای "سرور" است (و فردوسی آن را، حدود ۱۰۰۰ م/۴۰۰ ق، در شاهنامه خود به کار برده است). رسم بوده و هنوز هم هست که آخلاف یارانِ مهم پیامبر را که در سرزمینهای فارسی زبان زندگی می‌کنند با این عنوان افتخاری مخاطب قرار می‌دهند. در کتاب حاضر، این عنوان به کار نخواهد رفت. و در منابع عربی نیز به کار نرفته است.

نام "هروی" یا "هَروِی" نامی است عربی به معنای منسوب به هیری (Heray) یا هَری (Harī)، نام قدیم هرات (- ات پایانی، صیغه جمع و پسوندی عربی است). "هرات" به معنای "هَری و روستاهای آن" است. (اسامی دیگر مکانهای نزدیک به هرات، مانند "غورات" "بدغیسات"، ساختار مشابهی دارند). تذکر این نکته مهم است که زندگی نامه نویسانِ عربِ انصاری نام خانوادگی وی را "الهَروِی" (یا الهَروِی)، و نه "انصاری" نوشته‌اند. در اینجا^۱ شکل انگلیسی of herāt را به کار می‌بریم زیرا معنای "هروی" را بهتر می‌رساند.

نام باستانی هرات "هریوه" (اوستائی، پارسی باستان) است. شکل پارسی میانه آن "هرو" (Hérev) بوده است. در روزگاران آغازین اسلام،

۱. منظور متن انگلیسی کتاب حاضر است. در انگلیسی غالباً معنای نسبت به شهر و منطقه خاصی را با ساختار of + noun نشان می‌دهند. مثلاً، *Mu'izzi of Nishapur* یعنی معزّی نیشابوری.

نام این شهر هَرِه (Haré) و هِرِه (Héré) تلفظ می‌شد. "هَرَوی" (Hérawi) نام این شهر هَرِه (Haré) و هِرِه (Héré) تلفظ می‌شد. "هَرَوی" (Hérawi) شکل عربی شده، و به معنای "منسوب به هَرِه" است. لقب او "شیخ الاسلام"، در فرمان خلیفه عباسی القائم، مربوط به سال ۱۰۷۰/۴۶۲، مضبوط است. این لقب را غالباً مؤلفانی که به انصاری استناد می‌کنند به کار می‌برند. فرمان یاد شده شامل القاب "شیخ الشیوخ" و "زین‌العلماء" نیز بوده است. او به "ناصر السنه" نیز ملقب بوده است. ابوالفضل میبیدی، نویسنده کشف‌الاسرار (نگاه کنید به یادداشتهای مقدماتی دربارهٔ این اثر)، به هنگام استناد به تفسیرهای صوفیانه انصاری، او را "پیر طریقت" می‌خواند. عنوان "پیر هرات" بعدها در متون فارسی به کار گرفته شد.

شکل صحیح‌تر نام عبدالله که در انگلیسی به صورت Abdullāh نوشته می‌شود، Abd-Allāh است، اما در اینجا طبق حرف‌نویسی متداول انگلیسی کتابت می‌شود.

کنیه او، ابواسماعیل، به ندرت در نقل قولهای معمول استعمال می‌شود. در زمان انصاری، این نوع اسم هم هنوز رسماً به اطفال ذکور در سرزمینهای فارسی زبان داده می‌شد، اما ظاهراً بعدها از زبان گفتار حذف گردید. سرانجام، این شیوه در کشورهای فارسی زبان و ترک زبان متروک شد.

مراحل زندگی او

"من به بهاران، موسم گلها و ریاحین خوشبو، تعلق دارم"

(الف) سنین ۱ تا ۱۰: کودکی (۳۹۶-۴۰۷ / ۱۰۰۶-۱۰۱۶)

عبدالله انصاری شب دوم شعبان ۳۹۶ (چهارم می ۱۰۰۶) در هرات زاده

شد. او می‌گوید. "من به قهندژ زادم. به آنجا بزرگ شدم. هیچ جای به من دوستر از قهندژ نبود" (به نقل جامی در مناقب).

پدرش، ابومنصور، در ناحیه "کهن دژ" دکانداری صوفی بود. او سالهای زیادی از جوانی را در بلخ گذرانده بود نخست به عنوان مرید ابوالمظفر حَبَالِ تَرِمذی، و [سپس به عنوان] صوفی زاهدی حنبلی مذهب. پس از آن، مرید شریف حمزه عقیلی ترمذی شد، که در حلقه صوفیان پیرو سنن بغداد (مکتب تصوف جُنید) می‌زیست. وقتی ابومنصور به هرات بازگشت، خانواده‌ای تشکیل داد. او همچنان صوفی پارسا و مخلص باقی ماند، و با مشایخ صوفی هرات حشر و نشر می‌کرد.

عبدالله را در مکتبی گذاشتند که زنی در آن تعلیم می‌داد. سپس به مدرسه مالینی رفت. تا شش سالگی، خواندن قرآن را از "مُقریان" مدرسه آموخت. در نه سالگی پدر و یکی از معلمانش به املاي احادیث بر او آغاز کردند. مع ذلك، در حدود همین ایام، پدرش به ناگاه خانواده و دکان خود را رها کرد، و در طلب یاران صوفی پیشینش در بلخ، ترکِ هرات نمود.

(ب) سنین ۱۱ تا ۱۹: نوجوانی بسیار پخته (۴۰۸-۴۱۶ / ۱۰۱۷-۱۰۲۵):
عبدالله تحصیلات خود را، که تا پیش از یازده سالگی شامل مطالعه شعر، زیر نظر مردی ادیب می‌شد، ادامه داد. کار روزانه وی خواندن و حفظ آیاتی از قرآن و احادیث، و نوشتن نامه و سرودن شعر بود. او در خانه با چنان کوششی مطالعه می‌کرد که به ندرت وقت غذا خوردن می‌یافت: ("مادرم اسفناج پخته در دهانم می‌نهاد"). خانواده عبدالله که هنوز از سرپرستی پدر محروم بودند، در تنگدستی به سر می‌بردند، اما بعضی دوستان کمک‌هائی به آنها می‌رساندند.

از سنین سیزده تا شانزده، عبدالله چهار معلم برجسته داشت:

(۱) صوفی به نام شیخ عمو، که در خلال مسافرتها گسترده‌اش با

صوفیان بسیاری (از جمله ابوالعباس نهاوندی) دیدار کرده، و در حومه هرات خانقاهی ساخته بود. وقتی عبدالله تنها چهارده سال داشت، شیخ عموی را خلیفه خویش تعیین فرمود.

(۲) یک شارح قرآن موسوم به یحیی بن عمّار شیبانی، که خصم فیلسوفان اشعری بود (و آنان را "اهل بدعت" می خواند).

(۳) عبدالجبار جرّاحی، که به انصاری از روی جامع ترمذی حدیث تدریس می کرد.

(۴) طاقی سجستانی، شیخ حسّاس با ذکاوتی که عبدالله را در جوانی تعلیم می داد و به او می گفت، "ای عبدالله، سبحان الله! که چه نوری در قلب تو نهاده است!"

از هفده تا نوزده سالگی، عبدالله به تحصیل قرآن و حدیث ادامه داد، و همچنان خود را با مدارج مختلف مسلک صوفیانه آشنا و آشناتر ساخت.

(ج) سنین ۲۰ تا ۲۷: به سوی کمال (۴۱۷-۴۲۴ / ۱۰۲۶-۱۰۳۳):

در بیست سالگی مرشد او، طاقی، درگذشت و عبدالله به منظور تحصیل بیشتر حدیث و دیدار با مشایخ سرشناس صوفی، از قبیل ابونصر منصور احمد المفسّر، ابوسعید صیرفی، و ابوالحسن احمد سلیطی، راهی نیشابور شد. او از برخورد با آنان که متأثر از فلسفه اشعری بودند، از جمله ابوالقاسم قشیری (۱۰۷۲/۴۶۴) مؤلف رساله معروف درباره تصوف، احتراز می کرد.

طی سال بعد انصاری در جلسات علمای حدیث در هرات کاملاً فعال بود. سپس، در بیست و دو سالگی، شیخ عمو او را مدیر خانقاه خویش در هرات کرد. معلّم تفسیر قرآن انصاری، یحیی بن عمّار شیبانی چند سال بعد (۱۰۳۱/۴۲۲) وفات یافت.

وقتی انصاری به بیست و شش سالگی رسید، پیشنهاد کرد که در معیت امام سالخورده ابوالفضل بن سعد هروی به زیارت حج برود. ولی،

هنگامی که کاروان به بغداد رسید، مجبور شد به خراسان بازگردد زیرا خبر آمده بود که جاده‌های بین عراق و حجاز بی اندازه خطرناک است. پیش از بهار ۴۲۳/۱۰۳۲، انصاری باز در هرات بود.

سال بعد او کوشش دیگری کرد. در اثنای اقامتش در خانقاه ابن‌باکو در نیشابور، انصاری با صوفی بنام ابوسعید ابوالخیر ملاقات کرد؛ ابوسعید با او درباره شیخ صوفی، خرقانی، سخن گفت. انصاری سپس با کاروانی که او را باز به عراق می‌برد، به ری رفت. مع ذلک، بار دیگر نبود امنیت کاروان را به بازگشت به خراسان مجبور ساخت. هنگامی که انصاری در شهر دامغان اقامت داشت، با صوفی معروف دیگری به نام محمد قصاب آملی دیدار کرد و در مراجعت به وطن خرقانی، آن شخصیت شگفت‌انگیز را، دید، و این دیداری بود که زندگی وی را دگرگون کرد (نگاه کنید به بخش زیرین در "ملاقات با خرقانی").

(د) سنین ۲۸ تا ۳۵: سالهای آغازین تدریس (۴۲۵-۴۳۲ / ۱۰۳۴-۱۰۴۱) تا پیش از محرم ۴۲۵ / نوامبر ۱۰۳۳، انصاری به هرات بازگشته بود و در خانقاه شیخ عموزندگی می‌کرد. سپس در اثنای آن زمستان (در ۴۲۵ / ۱۰۳۴) چند روز وجدآمیزی را در مجالست صوفیان نوباذان، واقع در جنوب هرات، گذراند. بر اثر این مجالست انصاری تصمیم گرفت دیگر در اجتماعات صوفیه که به سماع مشغول می‌شوند شرکت نکند. او ترجیح می‌داد خود را وقف تصوف همراه با اعتدال و هشیاری (صحو)، و نه دیوانگی و هیجان‌زدگی، کند.

سال بعد با مشایخ صوفی چشت، واقع در حوضه هری‌رود علیا، دیدار کرد. در ۴۲۹ / ۱۰۳۸، استاد حدیث او، ابویعقوب وفات یافت و انصاری عهده‌دار تدریس شد. همان سال وی به دربار سلطان مسعود در هرات احضار شد.

سال بعد، پدر انصاری در بلخ فوت کرد. در ۴۳۰/۱۰۳۹، انصاری، که از سوی اشاعره به تعلیم عقیدهٔ انسان‌انگاری خدا (تشبیه) متهم شده بود، باز به دربار فراخوانده شد. سلطان از درستی تعلیمات انصاری اطمینان حاصل کرد، و شیخ مورد احترام واقع شد.

حدود سال ۴۳۱/۱۰۴۰، انصاری در ۳۸ سالگی کتاب الاربعین فی دلائل التوحید را نوشت.

هـ) سنین ۳۶ تا ۴۶: ده سال رنج و مشقت (۴۳۳-۴۴۳/۱۰۴۲-۱۰۵۲) دو سال بعد در ۴۳۲/۱۰۴۱، انصاری به اشاره جمعی از علمای دین از تدریس منع شد. او تا سال ۴۳۴/۱۰۴۳ در شهر شکیوان، نزدیک پوشنج، به حال تبعید به سر برد.

در ۴۳۵/۱۰۴۴ در ۳۸ سالگی، وی به هرات بازگشت و تدریس تفسیر قرآن را از سر گرفت. در ۴۳۷/۱۰۴۶، جمعی دیگری از علما، شکوائیه‌ای بر ضد او عرضه داشتند، و او از هرات تبعید شد و (در غل و زنجیر) برای پنج ماه در پوشنج زندانی کشید.

دو سال بعد، باز به هرات رفت و تفسیر قرآن را از سر گرفت. در این مدت، اوقات زیادی را در آموزش تفسیر سورهٔ دوم قرآن، آیات ۱۶۰ تا ۱۶۵، راجع به کسانی که "در عشق خود به خدا شیفته‌ترینند"، صرف کرد. روز ۲ رجب ۴۴۱/۳۰ نوامبر ۱۰۴۹، عمو درگذشت. پس از آن، انصاری در نهایت فقر در خانهٔ خود زندگی می‌کرد. از آنجا که وی به هنگام تدریس جامه‌ای آراسته به تن می‌کرد، دوستانش از تنگدستی وی بی‌خبر بودند.

و) سنین ۴۷ تا ۵۷: ده سال موفقیت و پیشرفت (۴۴۵-۴۵۵/۱۰۵۳-۱۰۶۳): تا سال ۴۴۵/۱۰۵۳، در سن ۴۷، شهرت انصاری سرتاسر امپراتوریهای سلجوقی و عباسی را فرا گرفت. ابوالحسن باخرزی و ابوالقاسم البارع زوزنی به ملاقات او شتافتند.

تا سال بعد، دوستان انصاری از فقر او در خانه آگاه شدند و هدایایی به وی پیشکش کردند. در ۴۴۷/۱۰۵۵، یکی از قاضیان حنبلی، ابوالعلا سعیدبن سیار محلی در جامع هرات به انصاری پیشنهاد کرد تا در آنجا تفسیر قرآن بیاموزد و وعظ کند. در ۵۰ سالگی، در سالهای ۴۴۸-۴۴۹/۱۰۵۶-۱۰۵۷، انصاری رسالهٔ صد میدان را، که کتاب درسی یادیار^۱ در تصوّف به فارسی دری بود، بر یکی از شاگردانش املاء کرد.

در ۴۵۱/۱۰۵۹، بعضی از معاندان انصاری عریضهٔ ناموقی (به پادشاه سلجوقی، آلپ ارسلان) نوشتند که تدریس او ممنوع شود. در خلال این سالها، بین پنجاه تا شصت سالگی انصاری، یاران و شاگردانش از وی حمایت کردند و وضعیت اقتصادی او بهتر شد. او می‌گفت، "خداوند هیچگاه، حتی برای نیم روزی، مرا در پی مال دنیا ندیده است... دوستان خود چیزهای بسیاری به من می‌دهند که در روزگاران پیش‌تر به آنها رغبت داشتم. اما، اگر آن همه ملک سلیمان بود، اکنون دیگر برای من بی‌معناست!"

(ز سنین ۵۸ تا ۶۴: نزاع با بدعت‌گذاران (۴۵۶-۴۶۲/۱۰۶۴-۱۰۷۰):
در ۴۵۶/۱۰۶۴، دشمنان انصاری کوشیدند تا مجلس بحث و جدلی با او در حضور سلطان آلپ ارسلان و وزیر او نظام‌الملک برپای دارند، اما انصاری از بحث دربارهٔ هر چیزی که مبتنی بر قرآن و سنت نبود امتناع داشت. دو سال بعد، دشمنان موفق شدند دستور طرد او را از وزیر بگیرند. انصاری کوتاه‌زمانی به بلخ تبعید شد، و سپس اجازه یافت به هرات بازگردد.

۱. منظور از کتاب درسی یادیار (*mnemonic manual*) کتابی است (معمولاً به نظم یا احتمالاً به نثر مسجع) که در حفظ کردن و به یاد آوردن جزئیات موضوع خاصی به حافظه کمک می‌کند.

وزیر سرانجام در سیاست خود تجدیدنظر کرد و سیاستی در حمایت از محدثان اتخاذ نمود. (انصاری، پس از آنکه حریفی به نام دَبوسی در حضور وزیر پرسشهای بی ادبانه‌ای از او درباره فلسفه اشعری کرد و وی احساس اهانت نمود و مجلس را ترک گفت، از پذیرفتن خلعت وزیر تن زد).

تا پیش از ۴۶۰/۱۰۶۸، انصاری به وعظ و تذکیر در جامع هرات و تدریس تفسیر قرآن، و نیز به ارشاد سالکان مبتدی در خانقاه ادامه داد. در سال بعد، معاندان او کوشش ناموفقی کردند که وی را در حضور سلطان به تشبیه [خدا به انسان] متهم کنند، و بعداً در همان سال (۴۶۰) خلعتی از بغداد از جانب خلیفه القائم (به پیشنهاد نظام‌الملک) برای انصاری فرستاده شد.

(ح) سنین ۶۵ تا ۷۸: شهرت و شکوه (۴۶۳-۴۷۷ / ۱۰۷۱-۱۰۸۴):

از گزارشهای سال ۴۶۳/۱۰۷۱، یکی اینکه مرزوق مؤمن ساجی و محمدبن طاهر دو یار نزدیک انصاری در خانقاه بودند. سال بعد انصاری در ۶۶ سالگی سخت بیمار شد، ولی بهبود یافت. بینائی او پیوسته کاستی می‌گرفت. در اواخر سنین شصت تا هفتاد و چهار سالگی انصاری همچنان به تدریس احادیث، تفسیر قرآن، و تصوف اشتغال داشت. لیکن در ۴۷۳/۱۰۸۰، در سن ۷۴، کور شد.

(ط) سنین ۷۹ تا ۸۲: مبارزات و افسین سالها (۴۷۸-۴۸۱ / ۱۰۵۸-۱۰۸۸):
پس از نابینا شدن، انصاری همچنان به تقریر تفسیر قرآن و تعالیم صوفیانه ادامه داد. بعضی از شاگردان جوانش، از قبیل عبدالاول سجزی، عبدالمالک کَرّوخی، و محمد صیدلانی تقریرات او را به کتابت درمی‌آوردند. در طول این دوره، منشی او حسین کُتبی، عهده‌دار امور روزمره وی شد. در سال ۴۷۵/۱۰۸۲، انصاری منازل‌الساثرین را، که کتاب درسی معروفی به عربی در تصوف است، برای شاگردان جوان

خویش املاء کرد و در طول همین سال، خلیفه المقتدی به رسم احترام خلعتی برای انصاری فرستاد و لقب شیخ الاسلامی به وی ارزانی داشت. در رمضان ۴۷۸ / دسامبر ۱۰۸۵، انصاری عالم متکلمی را که به هرات آمده بود سخت به باد انتقاد گرفت. مریدان وی خانهٔ این عالم را به آتش کشیدند و او را زدند. در نتیجه، انصاری و یارانش نفی بلد شدند و دستور یافتند که به بلخ بروند.

سال بعد، در ۸۰ سالگی (روز ۱۴ محرم ۴۸۰ / ۲۱ آوریل ۱۰۸۷) انصاری پیروزمندانه به هرات بازگشت و مورد استقبال قرار گرفت؛ او باز تدریس تفسیر قرآن را دنبال کرد.

روز جمعه ۲۲ ذوالحجه ۴۸۱ / ۸ مارس ۱۰۸۹، عبدالله انصاری هروی در ۸۲ سالگی جان سپرد. در یک روز بارانی، او را در گازر گاه، در مجاورت خانقاه شیخ عمو دفن کردند. از آن زمان تاکنون، تربت انصاری زیارتگاه عمده‌ای برای زائران بوده است.

موضوعات خاص مربوط به زندگی انصاری

مذهب حنبلی

عبدالله انصاری هروی، از شخصیت‌های بزرگ مذهب حنبلی در اسلام اهل تسنن بود. از طریق زندگی‌نامه‌نویسهای حنبلی است که ما این چنین اطلاعات مفصل و دقیقی را دربارهٔ انصاری به دست آورده‌ایم. یکی از مشایخ دوران جوانی او، طاقی سجستانی، حنبلی بود.

نکات مشترک زیادی بین زندگی امام ابن حنبل (۱۶۴-۲۴۱/۷۸۰-۸۵۵)

و انصاری وجود دارد. هر دوی آنها کودکی خود را در فقر گذراندند و در طول بسیاری از سالهای جوانی طعم تنگدستی را چشیدند. هر دو نخست طلبه جدی حدیث بودند و سپس، مدرسان سرشناس این موضوع شدند. هر دو با آراء عقلگرایانه فلاسفه (معتزله در مورد ابن حنبل، و اشعریان در مورد انصاری) به شدت مخالفت می‌ورزیدند. آنان هر دو معتقد بودند که کلام خدا (قرآن) قدیم است نه مخلوق. هر دو مورد زجر و آزار زبردستان قرار گرفتند و در میان مصائب و محنتهایی که به جرم اعتقاداتشان به آنان می‌رسید، ثبات قدم زیادی از خود نشان دادند. آنها هیچ‌گاه با مخاصمان اعتقادی خویش سازش نکردند و هیچ یک از آنها به هیچ نوع فریب و نیرنگی دست نیازیدند.

بدیهی است که ابن حنبل از نظر انصاری یک الگو بود. قصیده نونیه‌ای که انصاری در مدح ابن حنبل به عربی سروده، در میان حنابله سخت مشهور بود - بیت زیر قسمتی از این قصیده است:

زنده و مرده، یک حنبلی‌ام

این است وصیت من به شما، ای برادران! (۶)

انصاری از ابن حنبل نقل می‌کند که می‌گوید، "معرفت 'مخلوق' نیست، زیرا مخلوق نمی‌تواند به خالق دست یابد" (۷). انصاری باز گزارش می‌دهد که: "روزی شیخ صوفی بزرگ ابوحمزه بغدادی (د. ۹۰۲/۲۸۰) در حضور احمد بن حنبل بود. یکی سئوالی کرد. ابن حنبل به ابوحمزه گفت: "ای صوفی پاسخ ده: (أجب یا صوفی)" (۸). انصاری مواظب است که توجه سالکان ابجدخوان را به مشایخ بزرگ صوفی که حنبلی بودند، جلب کند (۹). آیین حنبلی انصاری بر این اصل اساسی استوار است که قرآن و سنت پیامبر منابع بنیادین علوم دینی است. تصوف انصاری نیز بر همین اصل مبتنی است، زیرا او تصوف را جزء مکملی از اسلام می‌شمرد.

شخص بدون آنکه مؤمن مسلمان خوبی باشد، نمی‌تواند سائر راه حق باشد. او اشاعره را " (که حتی یک حدیث هم نمی‌دانند) " این گونه سرزنش می‌کند. " اینان پیروان سنت را محروم از دانش (دینی)، می‌دانند! " به هنگام خواندن ذیل *طَبَقَاتِ الْحَنَابِلَه* (۱۰۰)، از ابن رجب بغدادی (د. ۱۳۹۳/۷۹۵) درمی‌یابیم که این زندگی نامه‌نویسان احترام زیادی برای حنبلیان صوفی قائل بودند. کتاب ابن رجب منبع ارزشمندی برای شرح احوال عبدالله انصاری هروی است.

مکتب جدیدی از آیین حنبلی به همت ابن تیمیه (۶۶۱-۱۲۶۳/۷۲۸) پایه‌گذاری شد. او یک ظاهری (متهم به داشتن عقیده تشبیه) بود که بر ضدّ مشایخ صوفی (به ویژه، ابن عربی) مطلب می‌نوشت و آنان را اهل البدعه می‌خواند. او یکی از پیشگامان جنبش متأخرتر سلفی بود، که از اجتماعات صوفیه، و بعضی اوقات از تصوف به طور کلی، نیز انتقاد می‌کرد. علمای سلفی نه تنها به مذهب حنبلی که به دیگر مذاهب سه‌گانه تسنن نیز منتسبند. ابن قیم جوزیه (د. ۱۳۵۰/۷۵۱) در کتاب *اسرار الصلوة* خود ضمن درج تفسیر صوفیانه‌ای از نماز، می‌گوید، " او ربُّ الاعلائی است که خود را با زبان نمازگزار ستایش می‌کند... " (۱۱۱). علی‌رغم لحن انتقادی تفسیرش نسبت به *منازل السائرين* انصاری، به نظر نمی‌رسد که ابن قیم به طور حساب شده و روشمندی، ضدّ صوفی یا ضدّ انصاری بوده باشد. به عقیده ابن قیم *منازل* تا بدین حدّ مفید است که شناخت مسیر معنوی را برای سفر به سوی خداوند آسان می‌کند. ابن قیم به مراحل، مدارج و مقامات سفر که مبتنی بر متون قرآنی هستند، اعتقاد دارد. او را نمی‌توان دشمن تصوف محسوب داشت، بلکه می‌تواند یک " مفسر سختگیر " تصوف به شمار آید. کتاب *حجیم او، مدارج السالکین*، شایسته تحلیلی کلی است (۱۱۲).

محمد بن عبدالوهاب (۱۱۱۵-۱۲۰۱/۱۷۰۳-۱۷۸۷)، پایه‌گذار مذهب وهّابی، بعد جدیدی به جنبه‌های خشک و سختگیرانه عقاید ابن تیمیه افزود. وهابیه بسیاری از اعتقادات و اعمال صوفیانه را بدعت می‌دانند. چون بیشتر حنبلیان (در عربستان و حوزه خلیج فارس) اکنون پیرو مذهب وهّابی (که بعضی اوقات طریقه سلفی خوانده می‌شود) هستند، شخصیت‌های بزرگ و تاریخی مذهب حنبلی که به تصوف احترام می‌گذاشتند، دیگر مستحق توجه پژوهشگران به حساب نمی‌آیند. رسانه‌های رسمی و انتشارات همگانی در کشورهای ذی ربط، در مورد شخصیت‌های بزرگ حنبلی که صوفیان برجسته‌ای نیز بودند، ساکتند.

با این همه، سنّیان و شیعیان فارسی زبان انصاری را به خاطر مناجات‌هایش می‌ستایند. اندیشمندان شیعی برای آثار دیگر انصاری نیز ارزش زیادی قائلند. مجلدات دهگانه کشف‌الاسرار او، که به فارسی دری نوشته شده، همچنان در تهران، پایتخت کشوری که بیشتر جمعیتش شیعی هستند، مکرّر در مکرّر تجدید چاپ می‌شود. اما اکثر مسلمانان عربی زبان، و بسیاری از شیعیان اردو زبان ظاهراً از اهمیت عظیم آثار انصاری بی‌خبرند.

دیدار او با خرقانی

در ۱۰۳۳/۴۲۴ که عبدالله انصاری ۲۷ سال داشت، به هنگام بازگشت به ری، ابوالحسن خرقانی را ملاقات کرد: ملاقاتی که بر زندگی وی تأثیر گذاشت (۱۳). خرقانی شیخ سالخورده و صوفی بی‌سواد بود که اسرار دل انصاری رامی خواند و حتی پرسشهای ناگفته و عرضه نشده او را پاسخ می‌داد. چندی بعد انصاری گفت، "اگر خرقانی را نمی‌دیدم، هرگز حقیقت را نشناخته بودم. او به من گفت، "کسی که می‌خورد و می‌خوابد کسی دیگر

است". وقتی این را شنیدم، من خود خرقانی شدم. "وقتی خرقانی با انصاری سخن می‌گفت، حالت جذبه به او دست می‌داد و به گریه می‌افتاد". رویدادی که به احتمال زیاد اندکی پس از این ملاقات اتفاق افتاد تحول را در نگرش انصاری نسبت به تصوف نشان می‌دهد:

احمد چشتی و ابوسعید معلّم، دو صوفی، دربارهٔ اینکه بهتر است مرید خدا بود یا مراد او، قیل و قال می‌کردند. رأی خرقانی مُجاب‌کننده بود: "نه مریدی هست نه مرادی، نه دریافتِ خبری، نه جستجوئی، نه تعریفی، و نه توصیفی! خداوند هر چیزی در هر چیزی است!"

با وجود این، انصاری نوع تصوفی را که سخت در طلب تجربیات وجدآمیز است، انتخاب نکرد. مؤید این مطلب اتفاقی است که در مجلسی صوفیانه در تُوبدّان (نزدیک هرات و امروزه موسوم به نُوبادان)، وقتی ۲۸ ساله بود، برایش رخ داد (۱۴). او در مجلس سماع شرکت جسته بود و در لحظه‌ای پر ذوق و جذبه پیراهن خویش چاک کرد. پس، مورد احترام و تکریم فراوان شصت و دو صوفی حاضر در آن مجلس واقع، و هدایای زیادی به وی پیشکش شد. واکنش او این بود که شتابزده مجلس را ترک کرد، و بدون گرفتن هدایا، به هرات بازگشت. او نیک آگاه شده بود که آشکارا مورد تکریم و احترام دیگران قرار گرفتن و در طلب ذوق و جذبه مولع بودن، خطرها به دنبال دارد.

یادداشتها

۱. دمشق، ۱۹۵۱.

۲. قاهره (بی. تا).

۳. تهران، ۱۹۹۱.

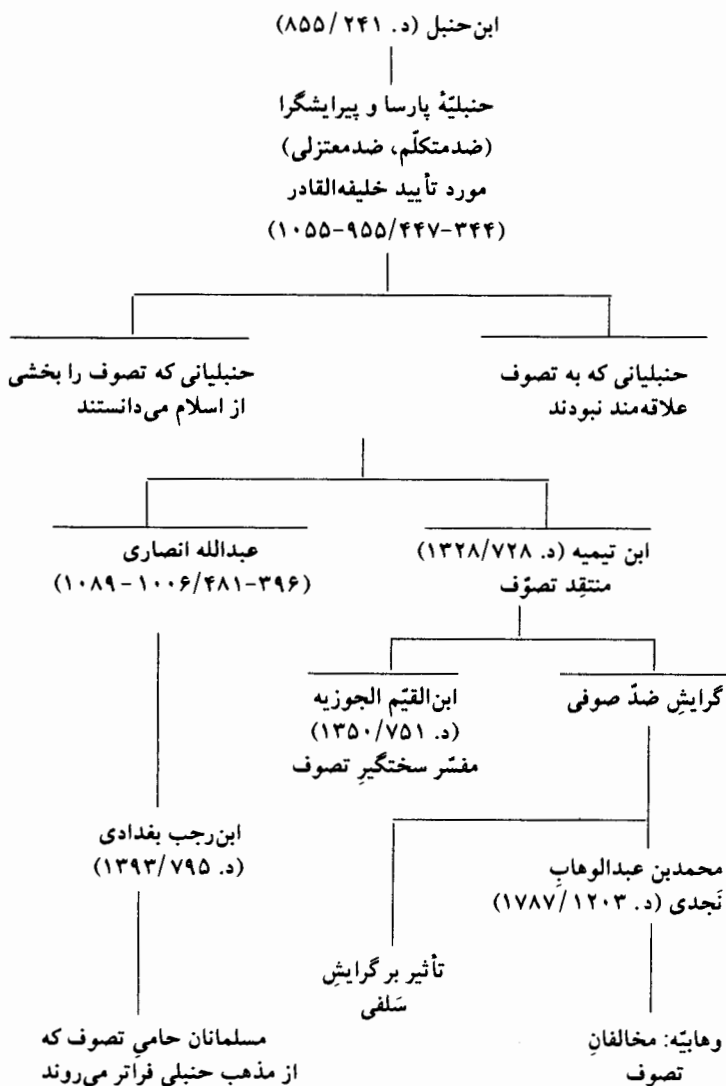
۴. *Islamic quarterly*، ۱۹۶۳، صص ۵۷-۸۲.

۵. بیروت، ۱۹۶۵.

۶. نگاه کنید به احمد شَرَبَاصی، "الائمه الأربعة"، بیروت.
۷. طبقات الصوفیه، چاپ مولائی، ص ۴۶۳
۸. طبقات الصوفیه، ص ۱۴۸
۹. نیز در طبقات الصوفیه
۱۰. این ذیلی است بر طبقات الحنابلہ، تألیف ابن ابی یعلیٰ
۱۱. نگاه کنید به شیمل (schimmel)، ۱۹۷۵، ص ۱۶۴.
۱۲. ویراسته رشیدرضا در ۳ مجلد در ۱۹۱۴/۱۳۳۴؛ چاپ جدید، قاهره، ۱۹۵۶.
۱۳. انصاری خود گزارشی از این دیدار کوتاه با خرقانی داده است. نگاه کنید به کتابنامه [جامی، عبدالرحمن]، ویراسته آربری، ۱۹۶۳؛ و نفعات الانس، به کوشش محمود عابدی، تهران، ۱۹۹۱. (صص ۳۳۶-۳۴۶).
۱۴. مذکور در بخش قبلی: "خلاصه" شرح احوال انصاری. نیز نگاه کنید به صفحات ۱۴۷، ۱۴۸.

جدول الف

پایگاه انصاری در تحول تاریخی مذهب حنبلی



بخش دوم

گزیده‌هائی از

آثارِ

عبدالله انصاری هروی

درآمد

عبدالله انصاری هروی "نویسنده‌ای بزرگ" به شمار می‌رود، ولی با وجود این تقریباً، هیچ‌گاه چیزی ننوشت! بیشتر آثار او که در دسترس ماست مبتنی بر یادداشتهای طلاب و نوآموزان مجلس درس اوست، یادداشتهایی که انصاری به ندرت آنها را بازبینی یا تنقیح می‌کرد (از جمله منازل السائرین را). در پاره‌ای موارد اثری (مانند کشف‌الاسرار، تفسیر یا شرح قرآن)، به دست عالمی بسط و تفصیل یافته است؛ در موارد دیگر کتابی (مانند طبقات‌الصوفیه) به صورت "یادداشتهای درسی" خام و ناپرداخته‌ای باقی مانده است.

انصاری بیشتر معلمی بود که سخن می‌گفت تا مؤلفی که می‌نوشت. آموزشهای او در دوران طلبگی و بعدها به هنگام تدریس حدیث، که به برکت حافظه شگرفش تقویت شده بود، این قدرت را به وی می‌داد که همچون کتابی صحبت کند. او نخستین کسی بود که رسالات کوتاه یاد یاری در موضوعات بسیار پیچیده و دشوار تصوف فراهم کرد. این رسالات (از حیث صورت، نه محتوا) - بسیار شبیه خلاصه‌های یادیار یا کمک حافظه‌ای^۱ دانشجویان علوم انسانی [در فرانسه] که می‌خواهند در امتحانات دلهره‌آور ورودی شرکت کنند - با وسواسی در خور توجه

تهیه شده است. از این مقوله است صد میدان و منازل السائرین. ما در این مقدمه بخشهائی از کتابها، رسالات و آثار کم اهمیت‌تر انصاری را همراه با فهرستی از کتابهای فارسی که در نسخ خطی سده ۹ ق/۵م و پس از آن به وی منسوب شده است (ولی اصالت آنها را نسخ کهن تأیید نمی‌کنند)، عرضه می‌کنیم. مع‌ذلک، در مورد اخیر، نمی‌توان این نسخه‌های خطی متأخرتر را یکسره رد کرد. زیرا مقداری از مندرجات آنها را می‌توان اساساً در نسخ خطی قدیم‌تر سراغ گرفت. یک نمونه از این، رساله دل و جان است که فقط در یک دستنویس سده نهمی یافت می‌شود^(۱). این رساله بخشی از متن، یا فقره‌ای از آنچه را که در دو صفحه از کشف‌الاسرار می‌خوانیم، دربرمی‌گیرد^(۲). به طور کلی، رد بسیاری از قسمتهای متونی را که در نسخ سده نهمی یافت می‌شود، نیز می‌توان در دستنوشته‌های قدیم‌تر (از قبیل کشف‌الاسرار و طبقات؛ به صفحات ۱۴۱ تا ۱۴۲ مراجعه شود) پیدا کرد.

از سوی دیگر، عواملی که از احتمال تعلق رسالات موجود در دستنوشته‌های متأخرتر به انصاری می‌کاهد (و بنابراین، می‌رساند که این آثار از دیگران است) به شرح زیر است:

(۱). عادت بعضی از نسخ، مخصوصاً خوشنویسان (که در این مورد باید در سده نهم زندگی کرده باشند) به استنساخ نسخه خطی یک رساله صوفیانه مجهول‌المؤلف و نسبت دادن آن (شاید از روی حسن نیت) به شخصیتی سرشناس. یک عامل مشابه می‌تواند وسوسه شدن بعضی از نویسندگان باشد به اینکه با منسوب کردن نسخه‌های خطی خود به صوفی بزرگی چون انصاری، معروفیتی برای آن نسخ دست و پا کنند.

(۲). تمایل بعضی نویسندگان به تقلید از مؤلفان بزرگ. پاره‌ای از آنان ممکن است، از سر حسن نیت، رسالات یا مناجات‌نامه‌ی خود را، به

دلیلی، به سبک انصاری نوشته باشند، اما ضمن اینکه تا اندازه‌ای اتحال کرده‌اند، از نوشتن نام خود احتراز نموده‌اند. شماری از آنان شاید نام خود را در خاتمه کتابی نوشته‌اند، اما آخرین ورق این کتاب پاره شده یا چنان آسیب دیده که غیرقابل خواندن شده است. چنین مجموعه‌ای، پس از فوت نویسنده مقلد (و نه چندان معروف) آن، می‌تواند توسط کاتبی یا خوشنویسی از نسلی متأخرتر به انصاری منتسب شده باشد. چنین کاتب یا خوشنویسی ممکن است در شهری دور دست زندگی می‌کرده و می‌خواسته به عنوان "کاشف" یا "مالک" یکی از آثار انصاری شهرت پیدا کند. یا انگیزه، آنجا که واقعاً قلبی صورت گرفته، می‌تواند کسب منفعت مادی از طریق فروش رساله‌ها یا مناجات‌نامه به مجموعه‌داران آماتور یا به شخصیت‌های سرشناس از قبیل حکام، اعیان، یا افراد ثروتمند، بوده باشد.

همه آثار انصاری از سرنوشت یکسانی برخوردار نبوده‌اند. در میان علمای عرب، و آنهایی که از عربی به عنوان تنها وسیله مطالعه تصوف استفاده می‌کنند، انصاری فقط بواسطه منازل السائرین و با نام "هروی" (= هراتی) شناخته شده است. سرژ دو لوژیه دو بورکوی (۳) تحلیل فشرده‌ای از تمام تفاسیر عمده عربی که از سده ۷ ق / ۱۳ م تا زمان ما به دست مؤلفانی چون عبدالمعطی الاسکندری، عبدالرزاق القاشانی، شمس‌الدین گستری، و ابن‌قیم الجوزیه، تألیف شده انجام داده است. تنها یک تفسیر مهم (به قلم شمس‌الدین تبادگانی مربوط به سده ۹ ق / ۱۵ م) به فارسی است.

در میان ملل فارسی زبان، و آنهایی که فارسی می‌دانند، محققان طبقات و کشف‌الاسرار را (که همه در دهه‌های اخیر به چاپ رسیده) می‌خوانند. مع ذلك، هزاران خواننده عادی فقط مناجات را می‌خوانند. انصاری،

مانند زمان خود، همچنان از شهرتی عام برخوردار است. طی سده‌های اخیر، شهرت و محبوبیت همگانی او به صورت واقعیاتی مسلم و محرز درآمده است. هواداران او، که بسیاری از آنها نیمه بی‌سوادند، و هرگز نام دیگر آثار انصاری را ننشیده‌اند، می‌توانند مناجاتهای جذبه‌آمیز فارسی وی را از حفظ بخوانند - درحالی‌که این آثار برای محققان عرب، که انصاری را تنها به عنوان یک شیخ صوفی پارسا می‌شناسند، ناشناخته است

جدول ب

کتابها، رسالات و آثار کم‌اهمیت تر انصاری
 (د. ۱۰۸۹/۴۸۱) که در نسخ خطی کهن یافت شده
 و نخستین زندگی‌نامه‌نویسان آنها را نقل کرده‌اند

۱. دربارهٔ دین، عقیده و شریعت		
کشف الاسرار	(تفسیری برقرآن) تنظیم و تنقیح	گردآوری و چاپ شده در ۱۰ مجلد (۱۳۷۱/۱۹۵۲)، تجدید چاپ در (۱۳۸۰/۱۹۶۰)
(به صورت یادداشتهای	از: میدی (۵۲۰/۱۱۲۶)	مجلد (۱۳۷۱/۱۹۵۲)، تجدید چاپ در (۱۳۸۰/۱۹۶۰)
دانشجویی برای سالها		چاپ در (۱۳۸۰/۱۹۶۰)
به فارسی دری)		
ذم‌الکلام و اهله	محکومیت علم کلام و هواداران آن	دست‌نوشته‌های آن موجود، اما تاکنون منتشر نشده‌است
تکفیرالجهمیة	بی‌تقوائی جهمیة	نسخهٔ خطی آن یافت نشده است
این عنوان در ذم‌الکلام مذکور است		
(عناوین رسالات عربی در دیگر آثار انصاری ذکر شده است)	الف. اربعین فی صفات ب. اربعین فی سنّة ج. الفرق فی صفات د. القواعد ه. مناقب احمد بن حنبل	متون کامل بعضی از این رسالات کوتاه تاکنون به دست نیامده‌است

-
۲. در تصوف
طبقات الصوفیه
(به صورت یادداشتهای دانشجویی
برای سالها) به فارسی دری
منتشر شده در یک جلد،
۹۶۸ صفحه، ۱۴۰۳/۱۹۸۳
-
۳. در مقامات معنوی
صد میدان (۱۰۵۶/۴۴۵)
به فارسی دری
از ۱۳۷۳/۱۹۵۴ تاکنون
بارها به چاپ رسیده است
- منازل السائرین (۴۷۵-۱۰۸۲)
به عربی
چاپ انتقادی در ۱۳۸۲/۱۹۶۲
منتشر شد. انتشار ترجمه فارسی
در ۱۳۹۶/۱۹۷۶
- علل المقامات (حدود ۴۷۸/۱۰۸۵)
به عربی
تاریخ انتشار: ۱۳۷۶/۱۹۵۶
- مقولات و اندرزا
(تقریر شده در زمانهای مختلف طی
سالهای بسیار) به فارسی دری
ادغام شده در کشف الاسرار
و در طبقات
-
۴. ادعیه مذهبی
مناجات (تقریر شده در
زمانهای مختلف طی سالهای
بسیار) به فارسی دری
مندرج در کشف الاسرار
و در طبقات

جدول ج

آثاری که در نسخه سده ۱۵/۹ و پس از آن
به انصاری منسوب است، ولی اصالت آنها
را نسخ کهن تأیید نمی‌کنند

فهرست	چاپ	چاپ	نسخه	نسخ
هلموت ریتر	شریعت	گنابادی	تهران	استانبول
"قیلولوگیکا"	۱۹۷۶/۱۳۹۶	۱۹۴۰/۱۳۵۹	۱۵۰۰/۹۰۵	۱۴۹۸/۹۰۳
هفتم، ۱۹۳۴				۱۵۰۰/۹۰۵
x		x	x	x
				کنزالسالکین (زاد العارفین)
	x		x	پرده حجاب
x	x	x	x	سؤال دل از جان
x	x	x	x	قلندرنامه
x		x	x	محبت نامه
x	x	x	x	واردات
x				اسرارنامه
	x	x	x	الهی نامه
x			x	مناجات
x			x	نصیحت (به نظام الملک)

یادداشتها

- صفحات ۳ تا ۱۰ از مجموعه جواد شریعت موسوم به سخنان پیرهرات، چاپ ۱۹۸۲/۱۴۰۲.
- صفحات ۵۹ تا ۶۰ از جلد اول، چاپ ۱۳۸۰/۱۹۶۰.
- بورکوی، راه به سوی خدا، ۱۴۰۵/۱۹۸۵، صص ۴۷-۵۵.

كشفا الاسرار

لذ عبدالله انصارى هروى

تنقيح و تفصيل لذ:

رشيد الدين هيبدى (د. ٥٢٠ / ١١٢٦)

یادداشتهای مقدماتی

من کتاب فرید عصر و یگانه روزگار، شیخ الاسلام ابواسمعیل عبدالله بن محمد بن علی انصاری، قدس الله روحه، را که در تفسیر و کشف معانی قرآن است، خواندم. اگرچه آنرا از حیث لفظ و معنا و عمق و زیبایی در حد اعجاز یافتیم، ولی در غایت ایجاز و اختصار بود. بدین سبب، مقصود طالبان علم و سالکان (طریق تصوف) را چندان برآورده نمی‌کرد. پس، کار فراهم آوردن تفسیر و شرح مفصلی از مندرجات آنرا بر عهده گرفتم، و در این کار حقایق گزارش (حقایق التفسیر)^۱ و لطایف ارشاد و موعظت (لطایف التذکیر) را یکجا کردم^۲ - نوشته رشیدالدین میبدی (د. ۵۲۰/۱۱۲۶) در دیباجه کشف الاسرار و عده‌الابرار [ج ۱ ص ۱، تهران، چاپ ۱۳۸۰/۱۹۶۰].

۱. بعید نیست که انصاری اشاره‌ای هم به حقایق التفسیر شلمی نیشابوری داشته است!! به چند سطر پائین‌تر در متن نگاه شود.

۲. اصل این چند جمله میبدی در دیباجه کشف الاسرار به عربی، و به شرح زیر است: " ... فَأَيُّ طَالَعَتْ كِتَابَ شَيْخِ السَّلَامِ فَرِيدِ عَصْرِهِ وَوَحِيدِ دَهْرِهِ أَبِي اسْمَعِيلِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْإِنصَارِيِّ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَكَشْفِ مَعَانِيهِ وَرَأْيَتُهُ قَدْ بَلَغَ بِهِ حُدَّ الْعَجَازِ لَفْظًا وَ مَعْنَى وَ تَحْقِيقًا وَ تَرْصِيعًا غَيْرَ أَنَّهُ أَوْجَزَ غَايَةَ الْإِيْجَازِ وَ سَلَكَ فِيهِ سَبِيلَ الْإِخْتِصَارِ، فَلَا يَكَادُ يُحْصِلُ غَرَضَ الْمُتَعَلِّمِ الْمُسْتَرْشِدِ، أَوْ يَشْفِي غَلِيلَ صَدْرِ الْمُتَأَمِّلِ الْمُسْتَبْصِرِ. فَأَرَدْتُ إِنْ أَنْشَرْتُ فِيهِ جَنَاحَ الْكَلَامِ وَ أُرْسِلُ فِي بَسْطِهِ عَنَانَ اللِّسَانِ، جَمْعًا بَيْنَ حَقَائِقِ التَّفْسِيرِ وَ لَطَائِفِ التَّذْكِيرِ..."

میبدی تفسیر انصاری را که سالها قبل توسط مریدانش گردآوری شده بود، ویرایش کرد و آنرا بسط و تفصیل داد. عمده موضوع تدریس انصاری در طول زندگی‌اش تفسیر قرآن بود. همان گونه که از مطالعه احوال زندگی او فهمیدیم. انصاری از روزگار چندان امان نیافت که تعلیم شرح و تفسیر بسیار مفصلی از قرآن مجید را به پایان برساند. به نظر می‌رسد تألیفی که میبدی آنرا ویرایش کرد از تفسیر فشرده‌تری که انصاری تدریس کرده گرفته شده است. اصل کتاب به توسط شاگردان انصاری، که نامشان بر ما معلوم نیست، تألیف شد.

کشف‌الاسرار (ترجمه لفظ به لفظ: "پرده برداشتن از رازها") از لحاظ زمانی پس از چندین و چند ترجمه قرآن به فارسی دری، می‌آید. پاره‌ای از این ترجمه‌ها قرن پیش از عصر انصاری، در دوران سامانیان ماوراءالنهر و خراسان، صورت گرفت. به بسیاری از اینها (که برخی امروز چاپ شده، و بقیه هنوز به صورت دستنوشته است) فقط بخشهایی به صورت تفسیر افزوده شد. تفسیر طبری قبلاً (به فرمان سامانیان) به شکلی خلاصه، به فارسی دری برگردانده شده بود. بنابراین، **کشف‌الاسرار** نخستین تفسیر روشمند بر کتاب مقدس آئین اسلام به فارسی دری (و به هر زبان غیر عربی) است. این کتاب نه تنها تفسیر طبری، بلکه بسیاری از دیگر تفاسیر عربی قدیم‌تر قرآن را تلخیص کرده است. **کشف‌الاسرار**، که به تبعیت از **حقایق التفسیر** ابو عبدالرحمن سلمی (نیشابوری، د. ۱۰۲۱/۴۱۲) - تفسیر (چاپ نشده) مهمی به عربی با تعلیماتی صوفیانه - تألیف شده (۳)، قدیم‌ترین و اصیل‌ترین تفسیر به فارسی است، که بر پایه تعلیمات شیخی صوفی و محدثی بزرگ در دنیای اسلام مبتنی می‌باشد.

سوره‌های بلند قرآن در چند فصل **کشف‌الاسرار** تفسیر شده، اما سوره‌های کوتاه هر کدام یک فصل این تفسیر را تشکیل می‌دهند. هر

فصل شامل سه سطح، یا "نوبه" است، که هر یک بخشی جداگانه است: سطح ۱: متن عربی قرآن و سپس ترجمه فارسی آن (که نه تنها برای پژوهشگران تراجم قرآنی، بلکه برای محققان آواشناسی، صرف و معناشناسی فارسی دری کلاسیک، بسیار جالبست).

سطح ۲: تفسیر عام و متعارف، شامل مطالب دستوری، تاریخی، فقهی، اخلاقی و اعتقادی، و نیز موضوعات کلی مربوط به شرح و تفسیر در اسلام سنتی. در این سطح خلاصه‌ای هم از تفاسیر مهم قدیم‌تر که به عربی وجود داشته آمده است. سطح یا 'نوبت' دوم تعالیم خود انصاری را دربرمی‌گیرد. نقل قولهای عربی در متن، بعضی اوقات به فارسی دری ترجمه شده است. مع ذلک، در بسیاری جاها، به نظر می‌رسد انصاری (و بعداً، میدی) از این نکته غفلت کرده‌اند که این تفسیر به عربی نیست؛ در نتیجه چندین سطر (و گاه چند صفحه) تماماً به عربی است. با این همه، کشف‌الاسرار تنها منبع مناسب به فارسی دری است که وجوه دهگانه قراءات قرآن (قراءات العشره) را که در میان نخستین قرآن‌شناسان صحیح تشخیص داده شده بود، توضیح می‌دهد. در کشف‌الاسرار همچنین، از پی توضیح کوتاهی درباره جنبه‌های صرفی، نحوی و سبکی هر یک از انواع قراءات، می‌توانیم ترجمه‌های فارسی دری آن قراءاتِ خاص را مطالعه کنیم.

سطح ۳: تفسیر (رمزی) صوفیانه، شامل شرح منتخب (و نه همه) آیات مربوط به یک بخش بخصوص. تفسیر در اینجا عرفانی، و در برگیرنده گفته‌ها، اشعار، و داستانهای مشایخ صوفیه است (۳). پاره‌ای از قسمتهای تحلیلی این تفسیر به سبک صد میدان است و جا دارد که در آینده به عنوان ضمائم بر تفسیرهای صد میدان (و منازل) به چاپ برسد. در جای جای متن کشف‌الاسرار، امثال سائره، ادعیه، مواعظ، و

حکمت‌های فراوان درج شده است. غالباً، میبیدی تصریح می‌کند که او عین کلمات پیر طریقت را نقل می‌کند. این کتاب اشعاری به عربی و فارسی دری دارد که بعضی سروده خود انصاری است. بعضی اشعار سنائی غزنوی (د. ۵۲۵/۱۱۳۱، یا چند سالی دیرتر) ظاهراً به توسط میبیدی به متن افزوده شده است. عباراتی ذوقی و پرشور و حال بناگاه در میان مقاله‌ای ارشادی و عالمانه ظاهر می‌شود (۴).

محمد آصف فکرت تمام مناجات‌هایی را که در کشف‌الاسرار آمده، انتخاب، و در افغانستان منتشر کرد (۵). این کار در همان سال به همت دکتر جواد شریعت هم در ایران صورت گرفت (۶). دانشمند اخیرالذکر فهرست تفسیر کشف‌الاسرار را نیز نوشت: فهرست فارسی شایان توجهی بر این تفسیر (۷)، که ارجاعاتی به ده مجلد چاپ تهران (۱۳۸۰/۱۹۶۰) آن دارد (۸).

کشف‌الاسرار را حبیب‌اله آموزگار زیرعنوان تفسیر خواجه عبدالله انصاری در دو جلد تلخیص کرده است (۹). این تلخیص که هفت بار تجدید چاپ شده، فقط شامل سطوح ۱ و ۳ از تفسیر مذکور است، و بنابراین برای دوستداران ادبیات صوفیانه در ایران و افغانستان جذاب است.

گزیده‌هایی از کشف‌الاسرار

آنچه در زیر می‌آید جدولی تحلیلی از تفسیر انصاری بر سوره‌کوتاهی از قرآن است، که در اینجا به عنوان نمونه‌ای ادبی انتخاب شده است:

جدول د

خلاصه‌ای از محتویات نمونه‌ای از کشف‌الاسرار

سوره ۶۱ (الصف)، نازل شده در مدینه

شماره آیه	کلمات آغازین آیه	سطح اول ترجمه تحت‌اللفظی به فارسی‌دری (نمونه‌های معنایی)	سطح دوم تفسیر معمولی (ظاهری)	سطح سوم (معنای رمزی) صوفیانه
۰	بسم‌الله...	رحمان = فراخ بخشایش	—	ارزش معنوی بسم‌الله
۱	سَبِّح...	به پاکی بستود	ارزش ستایش خداوند (متن به عربی)	ستایش خداوند باید مبتنی بر عشق باشد
۲	یا ایها...	لِما = چه + را	اهمیت افعال و عملیات جنگی	اهمیت اخلاص

۳	کُفِرَ... مَقَّت = زشت	شرایطی که در آن متن نازل شد	او امر خداوند به عیسی
۴	إِنَّ اللَّهَ بنیان = دیوار	اتحاد در جنگ	جهاد بر ضد بدعت
۵	وَأَذَى قال موسی... زاغو = بگشتند	قوم موسی	— به او توهین می‌کنند
۶	وَأَذَى قال عیسی... مَصْدِيقَ = راست دارنده	عیسی از آمدن پیامبر اسلام سخن می‌گوید	—
۷	وَمَنْ... افترا = دروغ	آنها که به خدا دروغ می‌بندند	—
۸	يُرِيدُونَ... كَرَّةٍ = دشوار آید	آنان نمی‌توانند نور خدا را خاموش کنند	—
۹	هُوَ... دين الحق = کیش درست	حقیقت اسلام پیروز خواهد شد	—
۱۰	يَا أَيُّهَا... تُنْجِيكُمْ = بازرساند	معنای تجارت جهاد	(معنوی)
۱۱	تُؤْمِنُونَ... خیر = به	شیوه‌های مختلف جهاد	سالکان
۱۲	يَغْفِرُ... عَدَنَ = همیشه	توصیف بهشت به روایت ابوهریره	بهشت - شراب صافی در محل انس
۱۳	وَأُخْرَى نَصْرَ = یاری	معنای بشارت (متن به عربی)	—
۱۴	يَا أَيُّهَا... أَيُّدُنَا = دست دادیم	پیروزی حواریون عیسی	—

متن زیر نمونه‌ای است از تفسیر سطح ۳ (نوبت الثالثه) به فارسی دری (۱۰).

(دربارهٔ خداوند)

استواء خداوند بر عرش در قرآنست [قرآن، ۵:۲۰، ۴:۵۷] و مرا بدین ایمانست، تأویل نجویم که تاویل درین باب طغیانست. ظاهر قبول کنم و باطن تسلیم. این اعتقاد سنیانست و نادریافته بجان پذیرفته طریقت ایشانست. ایمان من سمعی است، شرع من خبری است، معرفت من یافتنی است. خبر را مُصدِّقَم، یافت را محققم، سمع را متبعم به آلتِ عقل، به گواهی صنع، به دلالت نور، به اشارت تنزیل، به پیغام رسول، به شرط تسلیم. اما همی دانم که نه جایگیر است به حاجت که جای نمایست به حجت^۱. نه عرش بردارندهٔ الله تعالی است، که الله دارنده و نگهدارندهٔ عرشست. عرش خداجویانرا ساخته، نه خداشناسانرا. خداجوی دیگرست و خداشناس دیگر. خداجوی را گفت: "الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى" [قرآن ۵:۲۰]. خداشناسان را گفت "و هو معکم" [قرآن، ۴:۵۷]، بر عرش به ذات، به علم هر جای، به صحبت در جان، به قرب در نفس.

ای جوانمرد: در خلوتِ "و هو معکم" رخت فرومنه [قرآن، ۴:۵۷] که "تعالی الله الملك الحق" [قرآن، ۲۰:۱۱۴] با وی روانست. بر بساطِ "وَنَحْنُ أَقْرَبُ" [قرآن، ۵۷:۱۶] آرام مگیر که

۱. نیاز به این ندارد که در محلی مستقر باشد، زیرا حجت و دلیل محل او را نشان می‌دهد.

مَاقَدَّرَ وَاللَّهِ حَقَّ قَدْرِهِ [قرآن، ۶: ۹۱] زَبْرٍ اَنْسَتْ. با "وجوه
یومئذٍ ناضِرَةٌ اِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ" [قرآن، ۷۵: ۲۲-۲۳] گستاخ
مباش که "لَا تَدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ" [قرآن، ۶۷: ۱۰۳] از برِ اَنْسَتْ. هر
چه "هو الاول" [قرآن، ۵۷: ۳] می دهد "هو الاخر" [۵۷: ۳]
می ریاید. هر چه "هو الظاهر" [۵۷: ۳] نشان می دهد، "هو الباطن"
[۵۷: ۳] محو می کند.

این همه چیست؟ تا مؤمنان میان خوف و رجاء، و عارف میان
قبض و بسط طوف می کنند. نمی توان گفت که نمی توان [او را]
یافت که شریعت خصمی می کند، و نمی توان گفت که توان [او
را] یافت که عزت رضا نمی دهد (۱۰).

یادداشتها

۱. در سال ۱۳۸۰ / ۱۹۶۰، به همت استاد فقید علی اصغر حکمت در تهران به چاپ رسید.
نگاه کنید به کتابنامه.
 ۲. نگاه کنید به:
- G. Bowering, "The Quranic Commentary of al-Sulami", *Islamic Studies Presented to Charles Adams*, by W. B. B. Hallaq and Donald Little (Leiden: Brill, 1991),
P. 49.
۳. تفسیر انصاری تأثیر زیادی بر حسین واعظ کاشفی داشت؛ وی منتخباتی از آن اثر را در
تفسیر قرآن خود گنجانده. عنوان تفسیر او مواهب علیّه (تاریخ تکمیل: ۱۸۹۹ /
۱۴۹۳-۱۴۹۴)، عموماً مشهور به تفسیر حسینی است که بارها در هندوستان، پاکستان
و ایران چاپ شده است.
 ۴. این تغییر ناگهانی موضوعها یادآور سبکی است که در پاره‌ای از سور قرآنی، از قبیل
طلاق، ۵۵، آیات ۲، ۵، ۷، ۱۰-۱۲ دیده می‌شود.
۵. کابل، ۱۳۹۶ / ۱۹۷۶

۱. (کذا) ظاهراً، بدین معناست: این سخن را دشمن شریعت می‌زند.

۶. سخنان پیر هرات، ۱۳۹۶/۱۹۷۶.

۷. تهران، ۱۴۰۴/۱۹۸۴.

۸. این چاپ دوبار به طبع رسیده است.

۹. انتشارات اقبال، ۱۳۹۰/۱۹۷۰، در دو جلد. این گزیده چندی بعد در یک مجلد ۱۲۵۳

صفحه‌ای تجدید چاپ شد.

۱۰. کشف‌الاسرار، ج ۶، ص ۱۱۴ [در چاپ ۱۳۵۷ ش، ص - ۱۱۱ م.]

ذمّ الكلام

یادداشتهای مقدماتی

"کلام"، به معنای تحت اللفظی "سخن" و "لوگوس" یونانی، یعنی کاربرد جدل و احتجاج در الهیات اسلامی. نخستین متألهین اسلامی معتزله نام داشتند که در سده‌های دوم و سوم هجری بر کاربرد استدلال در موضوعات دینی پافشاری می‌کردند. جهمیّه (پیروانِ جهم بن صفوان، د. ۱۲۸-۷۴۵) می‌پنداشتند که خدا صفاتی ندارد، زیرا او فراسوی ادراک است. ابوالحسن بن اسماعیل اشعری (د. ۳۲۴-۹۳۵) شخصیت‌سرشناسی در میان اهل کلام بود. نفوذ پیروان او نه تنها با نفرت صوفیه بلکه با رنجش علما و فقهای سنتی روبرو شد.

ذمّ الکلام و اهله کتاب درسی حجیمی به عربی در مخالفت با جدل و مناظره کلامی است (۱). تاریخ آن معلوم نیست. آنچه ما اینجا عرضه می‌کنیم آراء بنیادی انصاری را درباره ایمان، اعتقاد، و علوم اسلامی نشان می‌دهد. او آیات قرآنی و شمار زیادی از احادیث نبوی را (همراه با سلسله اسناد آنها) نقل می‌کند تا ثابت کند جهمیّه، اشاعره، و همه آن کسانی که در مسائل اعتقادی دین تنها بر روشهای فلسفه استدلالی تکیه می‌کنند، صراط مستقیم و روح اسلام را فرو نهاده‌اند.

سرژ دو بورکوی در کتاب *خواجه عبدالله انصاری* (۲) خود، به دنبال ارائه جدولی از فهرست مندرجات ذم الکلام، چند صفحه منتخب از این کتاب را نقل کرده است. فهرست نشان می‌دهد که انصاری این مطالب را فراهم

آورده تا ثابت کند که نه تنها قرآن و سنت رویکرد استدلالی (و بنابراین، تقید به اصول کلامی) را منع می‌کنند، بلکه بزرگان عالم اسلام، از قبیل امام شافعی (و. ۲۰۵-۸۲۰) نیز چنین کرده‌اند (۳).

گزیده‌هائی از ذمّ الکلام

مبرزترین محققان اُمت و اعلم علمای اهل سنت (۳) متوجه شده‌اند که فلسفه مَدْرَسِیِ جَهْمِیّه (۵) و همه آنچه آنان از تعالیم فلاسفه (۶) به عاریت گرفته‌اند تنها به انکارِ صفات الهی می‌انجامد. معلوم شد که سرچشمه اعتقادی آنان اظهارات زنادقه بوده که پیش از آنها زندگی می‌کرده و می‌گفته‌اند: "فلک در گردش است و آسمانها تهی است". خداوند در همه جا و در هر چیز هست، و (از این لحاظ) اندرونِ خوک یا سگ یا اعماق دل (آدمیان) را استثنا نکرده است. خداوند از هر نوع برهان و اثباتی "می‌گریزد" (فرار). خداوند بدون سَمْع، سَمِیع، بدون بَصَر، بصیر، بدون علم، علیم، و بدون قدرت، قادر است. خداوند الهی است بدون نَفْس، شخص، یا صورت". سپس گفتند: "خداوند حیاتی ندارد. او شیئی نیست. زیرا اگر شیئی می‌بود، شبیه اشیاء بود"

جهمیّه وقتی اعلام کردند که "حضرت باری نه صفت است نه لاصفت"، تعالیم زعمای ملحدان را تغییر دادند. آنان (از سرِ تظاهری) برای قلوب مسلمانانی که ضعیف، بی‌اعتنا، و ناتوان از تشخیص بودند "خوف داشتند".

دلمشغولی ظاهری آنان در مورد قرآن فی الواقع تلاش برای مصون ماندن از خطر شمشیر بود. آنان به هنگام مباحثه با مسلمانان وانمود می‌کردند که همچون پیروان اصل توحید عمل می‌کنند، ولی با این همه طیلسان (۷) کشیشان بر تن داشتند. از اقوال آنان فقط معاییشان آشکار می‌شد؛ از سخنانشان، بی‌ایمانی آنها روشن می‌گردید؛ و از اعتراضهایشان به طور غیرمستقیم معنای حکمتهای آنان برمی‌آمد. آنها در روزگار خود از ضربت شمشیر خلفا، از آراء علمای دین و از بی‌اعتنایی توده‌ها به آنان، شوربختیها کشیدند.

کتاب تکفیرالجهمیة من لبالب است از اقوال علمای اسلام، مجازاته‌های خلفا و حملات توده‌های سنی امت اسلامی بر ضدّ جهمیّه و نیز إجماع مسلمین بر إخراج آنان از میان ملت اسلامی.

بر هوشمندان مخفی نیست که علم کلام متقدم و متأخر به مثابه همان نخ سوزنِ زنان جادوگر (خَیْطُ السَّحَارَةِ) است. اکنون ای هوشمندان! گوش فرا دهید به تغییراتی که متأخرین اینان در مقایسه با متقدمینشان (در مسائل اعتقادی) داده‌اند: متقدمین آنها - که خداوند رسوایشان کناد! - می‌گفتند خداوند همه جا هست. متأخرین می‌گویند "خداوند هیچ جا وجود ندارد و هیچ محلی را نمی‌توان به او نسبت داد". پیامبر خدا، صلوات الله و سلامه علیه، بنا به روایت معاویه بن الحکم، فرموده که خداوند در کجاست. مع ذلک، خبرگان متکلمین می‌گویند، "او همان اندازه در بالاست که در پائین است، و کسی نمی‌تواند پی ببرد که او کجاست. هیچ جایی را به او منسوب نتوان کرد. او نه در

آسمانهاست و نه بر روی زمین". "آنها جهت و حدّ را انکار می‌کنند. نخستین متکلمان می‌گفتند، خداوند قوهٔ نطق ندارد؛ او نطق را خلق کرده است." متأخرین آنها می‌گویند، "خداوند یک بار سخن گفت، و همچنان همان سخن را بدون وقفه تکرار می‌کند، و این سخن را نمی‌توان آنجا که او هست، یافت". آنان سپس می‌گویند، "خداوند، هیچ محلی ندارد". می‌گویند خداوند صوتی و حرفی ندارد. "آنان (دربارهٔ قرآن) می‌گویند: این جلدی و کاغذی بیش نیست." "از پشم و چوب (ساخته شده) است." مقصود از این (نوشته) نقش کردن مقداری علائم بوده است." "این برای نفس کشیدن بوده، که همان [برون آمدن] صدای خواننده است." "آیا تصور می‌کنید که هیچ چیز خوب یا بدی از این حاصل شود، یا اینها کلمات خداوند است؟" "می‌بینید که (قاری حرفه‌ای) بابت این کار دستمزد می‌گیرد؟" یکی از رهبرانشان گفته، "چون قرآن از پشم (لَبَد) است... و دیگری گفته: "از چوب". از روی خدعه و ترفند می‌گفتند، "این حکایتی است که آنچه را که در قرآن آمده بیان می‌کند، و خداوند یک‌بار سخن گفت و دیگر حرفی نزد". با وجود این، (برای آنکه خود را مؤمن وانمود کنند)، می‌گفتند، "قرآن مخلوق نیست و کسی که بگوید قرآن مخلوق است کافر باشد".

از این قبیل است دامهائی که این جماعت می‌خواهند دل‌های عامهٔ سنی^(۳) مذهب را بدان گرفتار سازند. در واقع، مردان جهمی یکبار و زنان اشعری ده بار اعتقاد (واقعی) خود را چنین اظهار داشتند که "قرآن را در هیچ جا نمی‌توان یافت (غیر

موجود). "جهمیه می‌گفتند، "لاصفات"! اشاعره (درباره بعضی کلمات قرآن) می‌گفتند: وجه (خدا) همان معنا (ی نمادین) را دارد که (در عبارات عربی) 'وَجْه نهار'، 'وجه مطلب'، 'وجه کلام'. چشم (عین) خدا همان معنا (ی نمادین) را دارد که در (عبارت) 'عین لذت'. سمع خدا همان معنای (نمادین) را می‌رساند که عبارت 'سمع دیوار' نگاه (خدا) همان معنای (نمادین) را دارد که (عبارت) 'دو دیوار به یکدیگر خیره می‌شوند'. "کرسی (در کرسی خدا، قرآن ۲: ۲۵۵) تنها به معنای علم حق است". اورنگ (یا عرش الهی، قرآن، ۲۰: ۵) به معنای 'ملکوت' (الهی) است. "سپس می‌گفتند، شخص پیامبر خدا، صلی الله علیه، زنده نیست. او پس از مرگ دیگر پیام آور (مُبلِّغ) نبود، و نیازی به زیارت تربت او نیست...". حین تحقیق در تعالیم آنان جایی نیست که سعی در فریفتن شما نکرده باشند، یا به هنگام جستجو در اعتقادات ایشان، به موردی بر نمی‌خورید که در انداختن شما به ورطه تردید تلاش نکرده باشند (۸).

یادداشتها

۱. هنوز به چاپ نرسیده است. نسخه‌های خطی آن در موزه بریتانیا به شماره، ۲۷۵۲۰ موجود است؛ دمشق. Om ۵۸۷/۲۴؛ دانشگاه آنکارا، ۱۷۶۱۴-۲.
۲. ۱۹۶۵، صص ۲۰۴-۲۲۱.
۳. نگاه کنید به مقالات "الله"، "کلام"، "جهمیه"، "الاشعری" در *دائرة المعارف اسلام*، چاپ جدید [E1²]، لیدن، ۱۹۶۰-).
۴. کلمه سنی، اینجا، مقابل "شیعه" نیست بلکه مقابل "متکلمین" است.
۵. پیروان جهم این صفوان ابو محرز، د. ۷۴۵/۱۲۸.

۶. عبدالله انصاری فلاسفه را متمایز از متکلمان به شمار می‌آورد، اما تأثیر گروه اول را بر گروه اخیر می‌پذیرد.
۷. طیلسان، به شال و شنلی که کشیشان مسیحی می‌پوشند اطلاق می‌شود.
۸. این متن از عربی که سرژ دو بورکوی، ۱۹۶۵، صص ۲۰۴-۲۲۱، نقل کرده، به انگلیسی [و از انگلیسی به فارسی. م] ترجمه شده است.

طبقات الصوفيه

یادداشتهای مقدماتی

بدیهی است که این اثر یک "کتاب" در معنای دقیق کلمه نیست. بررسی این مجموعه یادداشتهای گروهی طلبه نشان می‌دهد که:

۱. انصاری برای تعلیم شاگردان و مریدان مبتدی دربارهٔ مشایخ صوفی گذشته، *طبقات الصوفیه*، ابو عبدالرحمن سلمی (د. ۴۱۲ / ۱۰۲۱) را، که تا آن زمان کتاب درسی جدید و قابل اعتمادی به عربی در این زمینه به شمار می‌رفت، به عنوان "متنی درسی" برگزید (۱).

۲. ضمن توضیح این متن به فارسی گفتاری، انصاری اطلاعات، گزارشها و نقل قولهای قابل ملاحظه‌ای بر آن می‌افزود - که همه آنها را مریدانش یادداشت می‌کردند (نگاه کنید به جدول ه).

۳. یکی از شاگردان، یا شاید بیش از یکی، مجموعه یادداشتهای خود را به فارسی در قالب کتابی عرضه داشته، ضمن اینکه اصلاحات بسیار محدودی در آن اعمال نموده و تقریباً هر فقره‌ای را با عبارت "شیخ عبدالله انصاری گفت"، آغاز کرده است. این اثر، در شکل فعلیش، بیشتر یک گردآوری است تا یک کتاب به معنای مرسوم آن. به نظر می‌رسد پاره‌هایی از این مجموعه چند سال پس از درگذشت انصاری افزوده شده است.

۴. گردآورنده بعضی از کلمات قصار، مناجات‌ها، و شرح موضوعات صوفیانه را در این مجموعه گنجانده است (نگاه کنید به جدول ۵).

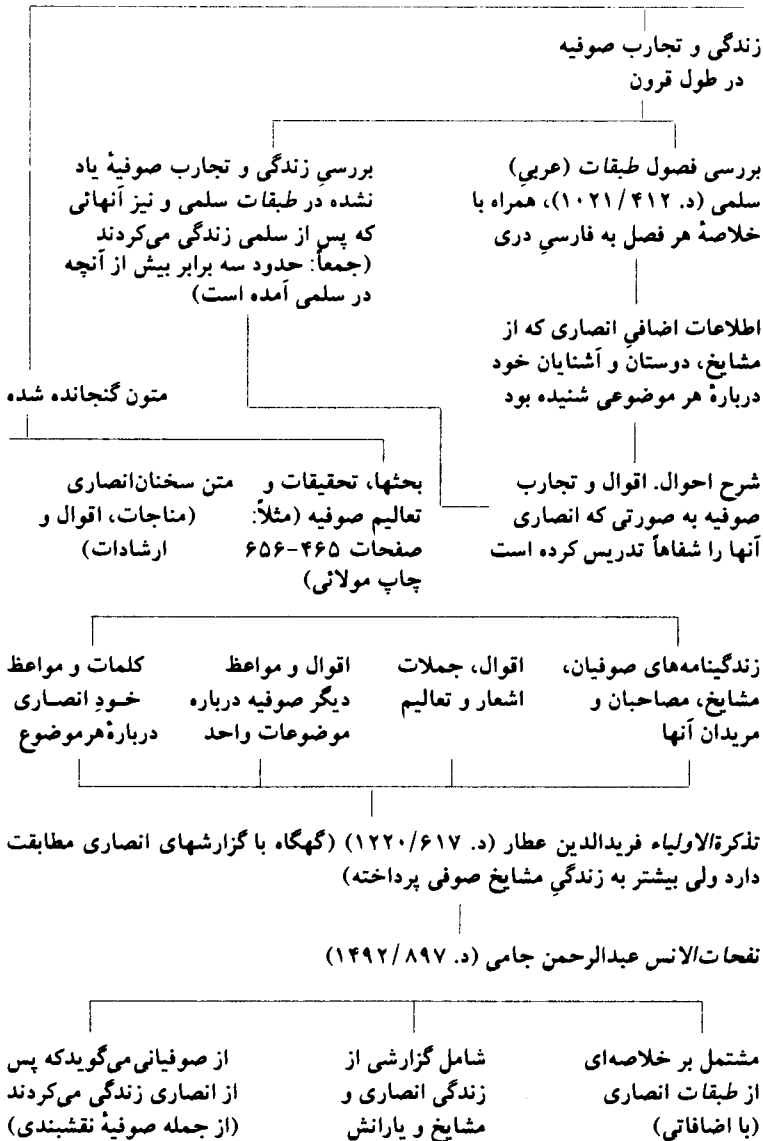
هیچ ویرایش روشمندی از این اثر توسط گردآورنده صورت نگرفته است. لهجه قدیم‌تر خراسانی^۱ به عنوان دست به نقدترین مبنای ضبط مطالب استفاده شد، در حالی که متن کشف‌الاسرار، صد میدان، و آثار همزمان این کتابها (مانند تاریخ بیهقی) ثابت می‌کند که فارسی دری ادبی (صورت اصلی "فارسی کلاسیک") در آن روزگاران به عنوان زبان پذیرفته شده نگارش وجود داشته است. نگارش یادداشت‌هایی در قالب یک لهجه معمول نبود، و پدیده‌ای بوده که مولانا جامی (د. ۸۹۷/۱۴۹۲) از آن شکوه کرده است (۲).

چاپ قدیم‌تر طبقات (۳) (کابل، ۱۳۸۱/۱۹۶۱) دیگر یک منبع کافی برای مطالعه محسوب نمی‌شود، زیرا چاپی جدید و بهتر (۱۴۰۳/۱۹۸۳) موجود است که به همت محمد سرور مولائی (۴) دانشمندی افغانی و مقیم تهران، آنرا فراهم کرده است. چاپ مولائی (در ۹۶۸ صفحه) که شامل حواشی، نسخه بدلها و فهرست‌هایی چند مبتنی بر شماری دستنوشته‌های قدیم (۵) است، نشان می‌دهد که هیچ متن کاملاً منقحی از این تألیف به دست ما نرسیده است. دویست صفحه فهرس موجود در این چاپ (مخصوصاً اسامی صوفیان) برای پژوهشگر بسیار سودمند است.

۱. طبقات به املاء هروی... بوده و پیداست که زبان هروی... لهجه‌یی از لهجات متقارب به پارسی دری... و درک آن (در آن زمان) دور از اشکال بود. با اینحال... نسخه طبقات اندک اندک مورد تصرف قرار گرفت چنانکه امروز آثار لهجه محلی (لهجه هروی) را در آن به ندرت می‌توان یافت (صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ۲/۹۱۳).

جدول ۵

جدول مطالب طبقات الصوفیه



گزیده‌هائی از طبقات الصوفیه

[آغاز طبقات]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. الْحَمْدُ لِلّٰهِ حَقَّ حَمْدِهِ، وَالصَّلٰوةُ عَلٰی
رَسُولِهِ وَصَفِيَّهِ مِنْ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيْمًا كَثِيْرًا.
قَالَ الشَّيْخُ الْاِمَامُ الْاَجَلُّ السَّيِّدُ الشَّيْخُ الْاِسْلَامُ وَالشَّيْخُ نَاصِرُ
السَّنَةِ، زَيْنُ الْعِلْمَاءِ، اِمَامُ الْاِثْمَةِ ابُو اِسْمَاعِيْلَ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ اَبِيْ مَنْصُوْرٍ
مُحَمَّدِ بْنِ اَبِيْ مَعَادٍ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ اَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرِ
بْنِ مَنْصُوْرٍ بْنِ اَبِيْ مَنْصُوْرٍ مَتِّ الْاَنْصَارِي، قَدَّسَ اللّٰهُ رُوْحَهُ وَكَرَّمَ
وَجْهَهُ. وَمَتِّ ابُو مَنْصُوْرٍ، قَدِيْمَ هِرَاةَ مَعَ اَحْتَفَ بْنِ قَيْسٍ فِيْ زَمَانِ
عَثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ، وَهُوَ مِنْ اَوْلَادِ اَبِيْ اَيُّوْبَ خَالِدِ بْنِ
زَيْدِ الْاَنْصَارِي الْخَزْرَجِي النَّجَارِي الْاَزْدِي، صَاحِبُ رَحْلِ رَسُوْلِ
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. وَنَزَلَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ
سَلَّمَ فِيْ بَيْتِهِ بِالْمَدِيْنَةِ مَهَاجِرًا عَلَيْهِ...^۱ "از وی [انصاری] پرسیدند

۱. برگردان فارسی: شیخ، امام بزرگ، شیخ الاسلام و الشیوخ، حامی سنت، زینت
دانشمندان، امام امامان، ابواسمعیل عبدالله بن ابی منصور محمد بن..... گفت مت
ابومنصور با احتف بن قیس در زمان عثمان بن عفان، رضی الله عنه، به هرات آمد. او یکی
از نوادگان ابویوب خالد بن زید انصاری خزرچی نجاری ازدی، صاحب رحل نبوی

که این حکایات [او] چه منفعت کند مریدان را؟ جواب داد که:
 اللَّهُ مِيْ غَوِيْد، عَزَّ ذِكْرُهُ؛ وَكُلَّمَا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ اَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنَبِّئُ
 بِهٖ فَاُوَادِك [قرآن، ۱۱: ۱۲۰]. می‌گوید، عَزَّ ذِكْرُهُ، که قصه‌های
 پیغامبران و اخبار ایشان بر تو می‌خوانیم و از احوال ایشان ترا
 آگاه می‌کنیم، تا دل ترا بدان ثبات باشد و قوت افزایش، و چون
 بار و رنج به تو رسد و بر تو زور آرد، از اخبار و احوال ایشان
 شنوی و دراندیشی، دانی که آن همه بارها و رنجها و آذی‌ها به
 روی ایشان می‌رسید در آن صبر کردند و احتمال و توکل و ثَقَّتْ
 بر وی کردند؛ به آن دل ترا عزم و ثبات افزایش، تا صبر توانی
 کرد، و می‌گوید عَزَّ جَلالُه، او را [محمد را]: فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ
 اُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ [قرآن، ۴۶: ۳۵] و لَا تَكُنْ كَصَاحِبِ
 الْحُوْتِ^۱ [قرآن، ۶۸: ۴۸]...

و همچنان شنودن سخن نیکان و حکایت پیران و احوال ایشان
 دل مریدان را تربیت باشد و قوت و عزم فزاید، و در آن از الله
 تعالی ثبات یابد و بر بلا و امتحان از او، و بر درویشی و ناکامی
 قدم فشارد، تا عزم مردان یابد و دست در ولایت و رکن درواخ^۲
 زند و از آداب و سیرت ایشان ادب گیرد.

و نیز تعریف مشایخ و دوستان او، و دوستی ایشان ترا با ایشان
 نسبت او کند که مصطفی (ع) می‌گوید، صلی الله علیه وسلم: المرءُ

→ [مسئول امور سفر پیامبر] بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم به هنگام مهاجرتش
 به مدینه، در خانه وی منزل کرد...

۱. مراد از "صاحب حوت" حضرت یونس است که چندی در شکم ماهی گذراند.
 ۲. درواخ = مربوط، محکم، استواری و درستی ثبات. نگاه کنید به طبقات الصوفیه،
 چاپ عبدالحی حبیبی (۱۳۶۲ ش، ج دوم) ص ۳، و تعلیقات صص ۶۲۲-۶۲۳.

مع مَنْ أَحَبَّ، مرد فردا بازوست^۱ که امروز به مهر دل فازوست. والله تعالی می‌گوید در محکم کتاب خود: وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أَوْلَئِكَ رَفِيقًا^۲ [قرآن، ۴: ۶۹].

و کمینه فایده از آن آنست که بداند که افعال و احوال و اقوال وی نه چون آن ایشان است، تا منی از کردار خود برگیرد و تقصیر خود در جنب کردار ایشان ببیند، از عجب و ریا و استحسان بپرهیزد و از کردار خود ننگ آید.

و چون افعال و اقوال و احوال و آداب و سیرت ایشان بیند و شنود، دوستی بر ایشان نهد، از پس در ایشان رسد به صحبت و جهد، وارنه (کذا!) روز فاقّت و مفلسی وی را شفیع باشند که دوستی نسبت آرد^۳، چنانکه گفته‌اند: المودّة إحْدَى القِرَابَتین وَ يُقَالُ: لِاقْرَابَةِ أَقْرَبُ مِنَ المودّةِ وَ لِابْعَدَ أَبْعَدُ مِنَ العداوةِ".

"بوالعباس عطا [ی بغدادی، د. ۹۲۲/۳۰۹] گوید: که اگر نتوانی که دست در دوستی او زنی، دست در دوستی دوستان او زن، که دوستی دوستانِ الله، دوستی الله است عزّوجلّ...".

"و شیخ الاسلام ما را گفت و وصیت کرد، قدّس الله روحه، که: از هر پیری سخنی یادگیریت^۴ و اگر نتوانید نام ایشان یاد دارید تا

۱. بازوست و فازوست یعنی با آن کس است. نگاه کنید مأخذ بالا، ص ۳، پانویس ۷ و ۸.
 ۲. ترجمه: آنان که خدا و پیامبر را فرمان برند با کسانی محشور خواهند بود که خداوند ایشان را احسان کرد: پیامبران، راستگویان، شهدا و نیکمردان، و اینان (در بهشت) چه نیکو رفیقانی هستند. ۳. نسبت آرد = پیوند و ارتباط به وجود می‌آورد.
 ۴. یادگیریت = یاد گیرید.

بدان بهره یابید^۱، پیشین نشان و برکت درین کار آن است که سخنان مشایخ شنوی، خوش آید و به دل به ایشان گرائی (۷)..."

ابوهاشم الصوفی (د. حدود ۱۵۰/۷۶۷)

"از شیخ الاسلام شنودم. کَرَمَ اللّٰه و جَهه، که گفت: اول کس که او را صوفی گفتند بوهاشم صوفی اید^۲. شیخ بوده به شام و به اصل کوفی است و به کنیت معروف است. در ایام سفیان ثوری بوده، و سفیان ثوری گوید: لَوْلَا ابوهاشم الصّوفی مَاعَرَفْتُ دَقِيقَ الرِّیَا^۳. و گوید: من ندانستم که صوفی چه بود، تا بوهاشم صوفی را دیدم. و مات سفیان الثوری بالبصره سنة احدی و ستین و مائه و ابراهیم بن ادهم ایضاً، رَحِمَهُمُ اللّٰه تعالی و پیش از وی بزرگان بودند در زهد و وَرَع و معاملت نیکو، در طریق توکل و طریق محبت؛ لکن این نام صوفی نخست وی را گفتند. "و در قدیم طریق تصوف تنگ تر بوده است و بسط نشده بود که روزگار نازکتر بود، و در سخن صاین تر بودند که ایشان در معاملت می کوشیدند نه در بسیاری مقال و سخن، که متمکنان^۴ بودند، لیکن در آخرتر در متأخران، ولایات^۵ ظاهرتر گشت و

۱. بهره یابید = بهره یابید.

۲. در طبقات چاپ حبیبی، این کلمه به صورت "اید" است. حبیبی توضیحاً می افزاید "از خصایص این کتابست که "اید" به جای "است"، برای مفرد غائب آمده. نگاه کنید طبقات (چاپ حبیبی)، ص ۷، و فرهنگ آن، صص ۵۷۸-۵۸۱.

۳. اگر ابوهاشم نبود معنای دو روئی را نمی دانستم، (کنایه از بی ریائی و خلوص محض ابوهاشم). ۴. متمکن = ساکت و آرام

۵. ولایات = جمع ولایت بمعنی سرپرستی و والی بودن. منظور این است که این روزها

سخن و دعوی عریض تر، که مغلوب تر بودند، بی طاقت گشتند و مضطر، در سُکر و قَلَق و غلیان آنچه یافتند، به سخن ظاهر کردند، و وَعَسْتَنِ^۱ این طریق در طبقه ثانی بیشتر بود.

شیخ الاسلام گفت که: منصور عمار دمشقی گوید که: بوهاشم صوفی بیمار بود - بیماری مرگ. من در وی شدم، وی را گفتم: خود را چون می یابی؟^۲ گفت بلای عظیم می بینم اما هوئی، یعنی مهر مه از بلاست، یعنی بلا بزرگ است، اما در جنب مهر حقیر است.^۳

وقتی بوهاشم سُریک نخعی را دید که بیرون آمد از سرای یحیی خالد، گفت: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ، یعنی قضا، که وی [نخعی] قاضی بود. و جز او را هم آرند این حکایت.^۳

"و هم بوهاشم گفته: نَقَلُ الْجِبَالَ بِالْأَيْدِي أَيْسَرُ مِنْ إِخْرَاجِ الْكَبِيرِ مِنَ الْقُلُوبِ. به سوزن کوه کندن آسان تر از کبر از دل بیرون کردن. شیخ سیروانی گفت: أَخْرُمَا يَخْرُجُ مِنْ قُلُوبِ الصَّادِقِينَ حُبُّ الرِّيَاسَةِ"^۴.

و شیخ الاسلام املاء کرد بر ما از محمد بن الجنید که گفت: الشَّهْرَةُ فِتْنَةٌ وَ كَلٌّ يَتَمَنَّاهَا وَ الْخُمُولُ رَاحَةٌ وَ قَلٌّ مِّنْ يَرْضِيهَا^۵؛ و این پیش از وی گفته اند.

→ (در زمان انصاری) مشایخ ولایت خود را اشکار می کنند، در صورتی که از نظر انصاری "بر ولی واجب است که کرامت بپوشد و قطعی دعوی ولایت نکند" (کشف الاسرار، ۷/۲۳۲).

۱. "وغستن یا بوغستن و مشتقات آن در این کتاب مکرر بمعنی توضیح و تصریح و آشکار کردن آمده". حاشیه طبقات الصوفیه، چاپ حبیبی، ص ۸.
۲. می یابی = می یابی، احساس می کنی
۳. یعنی این حکایت را به غیر از بوهاشم هم نسبت داده اند.
۴. آخرین چیزی که از قلب درستکاران بیرون آید، حب ریاست است.
۵. شهرت فتنه است و (مع ذلک) هر کس آرزوی آن را دارد، و گمنامی آسودگی است و (با وجود این) کسانی که بدان خرسندند، کم یافت می شوند.

شیخ الاسلام گفته، قدس الله روحه، که: شیخ ابو جعفر مرا گفت به دامغان، نام وی محمد قصاب دامغانی، شاگرد شیخ ابو العباس قصاب آملی، رحمهم الله، که: از بامحمد طینی شنیدم که گفت: پیشین^۱ خانقاه صوفیان که این طایفه را کردند، آن است که به رمله‌ی شام کردند. سبب آن بود که امیری ترسا یک روز به شکار رفته بود. در راه دو تن را دید از این طایفه [ی صوفیان] که فراهم رسیدند، دست در آغوش یکدیگر کردند. پس همانجا فرونشستند، آنچه داشتند از خوردنی فرا پیش نهادند و بخوردند و برفتند. آن امیر ترسا یکی را از ایشان فراخواند - که آنچه دیده بود وی را خوش آمده بود و آن الفت ایشان - پرسید از وی که: او که بود؟ گفت: ندانم. گفت: ترا چه بود؟ گفت: هیچیز! گفت: از کجا بود؟ گفت: ندانم. امیر گفت: پس این الفت چه بود که شما را و یکدیگر بود؟ آن درویش گفت: آن ما را طریقت است. گفت: شما را جایی هست که آنجا فراهم آئید؟ گفت: نه. گفت: من شما را جای کنم تا با یکدیگر آنجا فراهم آئید. و آن خانقاه رمله بکرد^(۸).

ابوسعید احمد الخزاز (د. ۲۷۷/۸۹۰)

شیخ الاسلام گفت، قدس الله روحه و اتم نوره که: نام بوسعید خراز احمد بن عیسی است، بغدادی است و امام است درین طریق، یگانه‌ی بی نظیر، از ائمه‌ی قوم و اجله‌ی مشایخ، ویرا کتب است و تصانیف بسیار. شاگرد محمد منصور طوسی اید^۲ و

۱. پیشین، ظاهراً به معنای نخستین، است. ۲. اید = است.

با ذوالنون مصری صحبت داشته و به ابو عبدالله تبّاجی و بو عبید بصری و سَری سَقَطی و بِشَر حافی و جززان. از امامان این طایفه است. گویند: او پیشین کسی اید که در علم بقا و فنا سخن گفت"

شیخ الاسلام گفت که: وی خویشان به شاگردی جنید فرا نماید، خود بار خدای جنیداید^۱، از یاران و اقران جنید است و ازو مه است، پیش از وی برفته در سنهٔ سبع و تسعین اوست و ثمانین [کذا]. والله اعلم^۲. اصل وی از بغداد بوده و به مصر بوده، در محنت صوفیان به مصر شد و به مکه بوده ایامی.

و مرتعش گوید که: خلق همه و بالاند^۳ برخرّاز که چون سخن گوید در چیزی از حقایق. شیخ الاسلام گفت که: از مشایخ هیچ کس مه^۴ ازو نشناسم در علم توحید. همه برو و بالاند. هم واسطی و فارس عیسی بغدادی و جز ازیشان..."

و گویند از بهر آنرا خرّاز گویند که: خرز موزه^۵ می‌کرد و بیرون می‌کرد. گفتند، این چیست که می‌کنی؟ گفت: خود را درین مشغول می‌کنم پیش از آنکه مرا مشغول کند^۶.

شیخ الاسلام گفت که: در بوسعید خرّاز ریزگکی لنگی در

۱. از بار خدای یکی از دو معنای 'یار و حامی' یا 'خداوندگار' منظور است. کلّ جمله یعنی: خرّاز خود را شاگرد جنید و انمود می‌کند در حالیکه حامی (یا خداوندگار) اوست. نگاه کنید به طبقات، چاپ حبیبی، ص ۵۸۵.

۲. در نسخه بدل: سنه سبع و سبعین و مأتین (طبقات، چاپ مولائی، ص ۱۶۱)

۳. فروتر ۴. بزرگتر، بالاتر

۵. (در نسخه بدل، خرز مهره) یعنی دانه به نخ می‌کشید.

۶. در نسخه بدل، کنند. در این صورت معنای عبارت چنین است: 'پیش از آنکه دیگران مرا به چیزی مشغول دارند.'

می‌بایست، که کسی بازو نمی‌تواند رفت.^۱ و در واسطی ریزگگی رحمت می‌بایست و در جنید ریزگگی تیزی در می‌بایست که وی علمی بود.^۲ و گفت: گویند که خاتم عارفان حُصری (۹۸۱/۳۷۱) اید، نه چنانست که سید عارفان مولی اید، و گویند که: سید عارفان بایزید (۸۷۴/۲۶۰) اید، نه چنانست که سید عارفان مولی‌اید. ار پس از آدمیان می‌نشان باید احمد عربی‌اید، و اگر از رهیان [سالکان] می‌باید، بوسعید خراز اید. دنیا از بوسعید خراز پر بُود و نیز به سر می‌آمد.^۳

شیخ الاسلام گفت که خَرّاز گوید: اوّل این کار [= تصوف] قبول است که روی فرا مرد کند و آخر، یافت. وی گفته: الحقُّ لا مفقود فیطلب، و لا ذوغایة فیدرک، و من أوجَدَ موجوداً فهو بالموجود معذور. الوجودُ عندنا کشفُ حال و علم حال بلا حال. الامام: شهودُ الوجود فرات الوجود يُعدُّ بذاک صفاء القصود^۴ (۹)

شیخ الاسلام گفت که: (شیخ الاسلام) مردان نه‌اوندی گوید که:

۱. خراز باید اندک لنگی داشته باشد، زیرا آن قدر در طریقت تند می‌رود که کسی به پای او نمی‌رسد.
۲. ظاهراً منظور این است که جنید بیش از حدّ عالمانه و علمی برخوردار می‌کرده، یعنی علم وی بر حال غالب بوده است.
۳. و نیز به سر می‌آمد = باز دنیا جای بوسعید را نداشت.
۴. ترجمهٔ جملات و بیت عربی: حقیقت گم نیست که آنرا طلب کنی. دارای حدّ و مرز نیست که بدان دست یابی. کسی که موجود را یافته، بواسطهٔ آن معذور است. یافت در نظر ما کشف حال و علم حال، بدونِ خودِ حال (بلا حال) است. مشاهدهٔ یافت (وجود) فرو نهادن آن است بدین‌سان پالایش نیت حاصل می‌شود.

از ابوسعید خراز پرسیدند که فانی کیست؟ گفت: ذهابٌ حَظِهِ
مِنَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ إِلَّا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.^۱

و قال ابوسعید الخراز: التوحیدُ علی سبع مقامات: المقام الاول،
جمعُ کلّ شیء؛ و الثانی، التفکّر فی کلّ شیء؛ و الثالث، الجمع
فی کلّ شیء؛ الرابع، فناء کل شیء؛ و الخامس، اقامة کل شیء؛ و
السادس، الخروجُ عن کلّ شیء؛ و السابع، بدا فیما به تجلّی و
تجلّی فیما به بدا^۲ (۱۰).

قال الخراز، مقاماتُ اهلِ المعرفة: التحیّرُ عن الافتقار، ثمّ السرور، ثمّ
الفناء مع الإنتباه، ثمّ البقاء مع الانتظار و لا یبلغُ المخلوقُ ما فوقَ هذا.^۳
شیخ الاسلام گفت: خَراز کامستید^۴ که پیغامبر بودید از بزرگی،
امام این کار اوست. وی گفته: رِبَاءُ الْعَارِفِينَ خَيْرٌ مِنَ الْإِخْلَاصِ
المریدین. هم وی گفته: الصبرُ علی الحقِّ مرادُ الحقِّ فی الخلق.^۵
شیخ الاسلام گفت: که وقتی خَراز در عرفات بود. آن حاجّ
دعاها می کردند و می زاریدند، وی گفت که: مرا آرزو آمد گفتم
که من هم دعائی کنم. گفتم چه دعا کنم؟ باز قصد کردم که دعا

-
۱. ترجمه: کسی که سهم خویشتن از دنیا و آخرت ترک گوید، به جز خدای عزیز و بزرگ را.
 ۲. ترجمه: ابوسعید خراز گفت: توحید هفت مقام (مرحله) دارد: مقام اول، جمع کردن هر چیز (در ذهن)؛ مقام دوم، تفکر درباره هر چیزی؛ مقام سوم، مجموع بودن (و تمرکز) در هر چیزی؛ مقام چهارم، فناء هر چیز؛ مرحله پنجم، اقامه هر چیز؛ مقام ششم، بیرون شدن از هر چیز؛ مقام هفتم، آغاز کردن با آنچه به توسط آن تجلی می کند، و تجلی کردن با آنچه به توسط آن آغاز می کند.
 ۳. ترجمه: خراز گفت: مقامات اهل معرفت اینهاست: تحیر ناشی از درویشی؛ سپس، سرور؛ دیگر، فنا با هشیاری؛ آنگاه، بقا همراه مراقبت، و هیچ آفریده ای به مرتبه ای بالاتر از این نمی رسد.
 ۴. کامستید = نزدیک بود، بسی نمانده بود.
 ۵. ترجمه: دو روئی عارفان به از اخلاص مریدان است. شکیبائی بر [محتهای آمده از] حق مقصود خداوند از آفرینش است.

کنم، یعنی در حقیقت دعا می‌کنم که: مرا هیچیز نماند، که نگه کردم هاتمی آواز داد، مرا گفت: پس وجود ما می‌دعا کنی؟ یعنی پس یافت ما از ما چیزی خواهی؟^۱

شیخ الاسلام گفت که: بوبکر کتانی نامه نبشت به بوسعید خراز به مصر که: تا تو از ایدر برفتی، در میان صوفیان عداوت و نقار پدید آمد، و الفت برخاست. وی جواب نبشت که: آن رشکی حق است بر ایشان تا با یکدیگر مؤانست ندارند.

شیخ الاسلام گفت...: خراز چون به مصر شد در محنت صوفیان ویرا گفتند: ای سید قوم چرا سخن نگوئی؟ گفت: این قوم از حق غائبند، ذکر حق با غائبان غیبت است.^۲

شیخ الاسلام گفت: خراز را از مصر بیرون کردند. پرسیدند از وی که: ترا به چه بیرون کردند؟ جواب داد که: من گفتم میان من و حق حجاب نیست (۱۱).

[متونی دربارهٔ متأخرین صوفیه]

ابوالعباس قصاب آملی

نام وی احمد بن محمد بن عبدالکریم بود. شیخ آمل و طبرستان، صاحب کرامات عظیم و فراست تیز و متدین به مذهب احمد [بن حنبل]. امام بود این کار [تصوف] را و حنبلی بوده طاهر و

۱. خراز دعا می‌کند که هیچ چیز از متاع دنیوی برای او نماند. هاتمی می‌گوید این مقامی است که بنده می‌تواند وجود خدای را طلب کند. اما تو که خدای را یافته‌ای، چرا باز طلب چیزی می‌کنی؟ یعنی تو پس از یافتن خدا باز چیزی می‌خواهی!

۲. محنت صوفیان = مصائب صوفیان (در بغداد). ذکر حق با قومی که غائب از اویند، در حکم غیبت (پشت سر حرف زدن) است.

یگانه و غوث زمان خویش... وی گفته بود که: این بازاری ما با خرقانی افتد، پس وی با خرقانی گشت.^۱ قصاب را گفتند که: شیخ سلمی طبقات کرده مشایخ را. گفت: نام من را در آن نیاورده؟ گفتند نه. گفت پس هیچیز نکرده.

در کار هاریوکان دور فرا بوده^۲، و بیشتر مشایخ چنان بوده اند که هاریوکان را بزرگ داشتند و نیکو که هاریوکان نیکو دل بودند.

شیخ ابوالعباس گوینده بود، همواره می گفتی^۳، خاموش کم بودی. یا در نماز بودی، و قبله این کار آن وقت او بودی، و در ایام من بوده، من همواره می گفتی فراشیخ عمو^۴ (۱۲) که: می خواهم که سه پیر را زیارت کنم: شیخ ابوالعباس قصاب به آمل، و شیخ احمد نصر به نشابور و شیخ بوعلی سیاه به مرو. و مرا گفت: می بخوام رفت، وقت بهار، ترا با خود ببرم. او خود نبرد، و روزی نبود^۵؛ لکن پیوسته کس می آمدی از نزدیک وی به خانگاه عمو و من احوال و سخن وی می پرسیدید که کس را احوال و سخن وی چنان معلوم نیست که مرا. وی گفته که: وقت کیمیاست. شیخ الاسلام گفت: از خرقانی برجایید و محمد قصاب، من شما را به محمد فرستادید^۶ نه خرقانی، که وی شما را سودتر دارید از خرقانی منتهی بود، مرید از وی بهره کم یافتی مگر منتهی. و وی [قصاب] مریدان را به بود.

-
۱. مضمون عبارت ظاهراً این است: سروکار ما با خرقانی خواهد بود. بنابراین به خرقانی نزدیک شد.
 ۲. در خوبی به هراتیان مبالغه می کرد.
 ۳. ابوالعباس برحرف بود.
 ۴. همیشه به شیخ عمو (که استاد و مرشدم بود) می گفتم.
 ۵. قسمت من نبود که ابوالعباس را زیارت کنم.
 ۶. اگر خرقانی و محمد قصاب بر جای بودند و حیات داشتند من شما را نزد محمد می فرستادم.

شیخ الاسلام گفت که: به حداده [یا جداده] شنیدم از شیخ محمد قصاب که: روزی بو عبدالله حنّاطی در شیخ بو العباس قصاب آمد. با وی سخن می‌گفت که وی متکلم بود^۱. شیخ بو العباس چیزی نگفت، وی آنرا ردّ کرد. شیخ خاموش ایستاد. آن روز و آن شب چیزی نگفت، تا سحرگاه بانگ بروی افتاد^۲. گفت: بنده‌ی اویم به مسلمانی، مولای محمّد به شریعت داری، نشستم بر درویشی، دعوی‌ام نیستی^۳، هر که چنین دارد گویار. جو امر را (کذا) مصطفی داعی شریعت است و من داعی حقیقت. شیخ الاسلام [انصاری] گفت: وی [قصاب] از آن گفت که مصطفی حقیقت است در شریعت و وی بهانه بود در حقیقت^۴ (۱۳).

شیخ ابو منصور مُعَمَّر بن احمد الاصفهانی

مُعَمَّر به اصفهان بوده، شیخ سپاهان، سید بوده و امام به علوم ظاهر و علوم حقایق، یگانه‌مشایخ در وقت خود، حنبلی مذهب، سنی. شیخ الاسلام گفت که: ازین مقامات‌ها که کرده‌اند، هیچکس از وی به نکرده است که بیشتر حکایت می‌کنند، و سخن صوفیان از وجود و ذوق و دیدار باید گفت نه از حکایت^۵. ویرا سخن است

۱. بو عبدالله متخصص در علم کلام بود. ۲. سحرگاهان بانگ برآورد

۳. ادعائی ندارم؛ یا دعویم این است که من هیچم

۴. منظور قصاب این بود که حقیقت شریعت مصطفی صلی الله علیه است، و شریعت بهانه‌دستیابی به حقیقت است.

۵. حرفهای دیگران بیشتر قصه است و حکایت، اما سخن صوفیان باید بر پایه یافت (وجود)، ذوق معنوی و مشاهده مستقیم مبتنی باشد نه بر اساس حکایت.

نیکو، صاحب تصانیف است، کتاب **نهج الخاص** کرده درین باب و کتاب **اربعین صوفیان**، سخت نیکو، و کتاب **غربت**. و در کتاب **غربت حکایت** کند از مردی که گفت: **وَجَدْنَا اصْحَابَ الْغَايَاتِ فِي هَذَا الْاَمْرِ اِفْرَادًا^۱**.

شیخ احمد کوفانی ویرا [ابومنصور اصفهانی را] دیده بود. ویرا گفتم که از وی، هیچ حکایت یاد داری؟ گفت. نه، اما روزی در میان سخن می‌گفت: **الفقیر عزیز**. ویرا گفتم: تمام بود یک سخن از پیر^۲. وی گفت که: می‌خواستم که کتاب **نهج الخاص** از وی بشنوم. وی گفت: **جَزَّ کرده است^۳** یعنی دشوار است و اکنون وقت تنگ است، ترا اجازت دادم^۴.

شیخ الاسلام گفت که: بومنصور معمر گوید که قیاس کردن بر پیغامبران نه روا بود که خلق در فتنه می‌روند و ایشان در عصمت (۱۵).

شریف حمزه عقیلی

به بلخ بود زاهد، صاحب کرامات، و پدر شیخ الاسلام [انصاری] باوی حجت داشته سالها و او را تعظیم داشتید.

۱. ترجمه: دیدیم آنان که در امر تصوف به عالی‌ترین مراحل نائل آمده‌اند، ترک امور دنیوی کرده‌اند.

۲. یعنی، عبارتی چنین از راهنما و پیری (چون تو) کامل و تمام است.

۳. **جَزَّ کردن** = پیچیده و دشوار ساختن. **جَزَّ** در اصطلاح فارسی زبانان افغانستان به معنی دشوار و پیچیده است (نگاه کنید به طبقات، چاپ جیبی، فرهنگ لغات، ص ۶۱۰).

۴. ترا اجازت دادم که این کتاب را مطالعه کنی. شاید هم منظور این باشد که چون دیرگاه است ترا اجازه مرخصی می‌دهم!

شریف گوید که: در مسجد حرام بودم، دو رکعت نماز می‌کردم پس مقام ابراهیم که خضر علیه‌السلام فراز آمد و مرا گفت: حمزه، خیز و طواف کن که به خراسان خود رکعت توان کرد. ویرا حکایات بسیار است از فراست و کرامت. وی هم صحبتِ خضر بوده.

شیخ‌الاسلام گفت که: پدر من سالها خدمت کرد ویرا. و چون من زادم به هرات در آن وقت ولادت و ساعت، وی گفت به بلخ که: بومنصورِ ما را پسر آمد و چنان هَن^۱ (۱۷).

[دربارۀ یکی از نخستین صوفیان]

حسین بن منصور الحلاج

... مشایخ در کار وی مختلف بودند و بیشتر ویرا ردّ کنند مگر سه تن که ویرا پذیرند از مشایخ: یکی بوالعباس عطاء و شیخ بو عبدالله خفیف و شیخ ابوالقاسم نصرآبادی. دیگر کس از مشایخ ویرا نه پذیرند، و من ویرا نه پذیرم یعنی بهر مشایخ را و شرع علم را، و ردّ نکنم، شما هم چنان کنید، ویرا موقوف گذارید، و آن کس که او را پذیرد، دوستتر از آن دارم که ردّ کند. ... ابراهیم فاتک نیز شاگرد وی بود. ابراهیم گوید که: آن شب که

۱. "چنان هَن"، روان فرهادی این عبارت را *and what a son!* (و چه پسری!) به انگلیسی ترجمه کرده است. در فرهنگ لغات *طبقات الصوفیه* به کوشش عبدالخحی حبیبی (ص ۶۶۸) چنان هَن معادل "کذلک" عربی دانسته شده و نمونه‌های فراوانی از *کشف‌الاسرار* انصاری نقل شده است. اجمالاً، معنای جمله می‌تواند این باشد که: شریف در بلخ گفته که بومنصورِ ما را در هرات پسری تولد شده، و اکنون چنان اتفاقی افتاده است؛ غیب‌گویی او تحقق یافته است. نیز نگاه کنید به مقدمه مولائی بر *طبقات*، صص ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰

حسین منصور را بردار کردند، الله تعالی را به خواب دیدم، گفتم: این چه بود که با حسین کردی، بنده‌ی خود؟ گفت سرِ خود بازو و عَستَم^۱ با خلق بازگفت. او را عطائی دادم، رعنا گشت^۲، خلق با خود خواند."

تنها چند سطر از این بخش [مربوط به حلاج] را برگزیدیم. نگاه کنید به طبقات، صص ۳۸۱-۳۹۰؛ نفعات جامی، صص ۱۵۳-۱۵۸.

یادداشتها

۱. به کوشش نورالدین شَرَنبِه، قاهره ۱۹۵۳. نیز به کوشش یوهانس پدِرِسَن، لیدن، ۱۹۶۰.
۲. در پیشگفتار خود بر نفعات. نگاه کنید به کتابنامه.
۳. به کوشش عبدالْحَی حبیبی، تجدید چاپ در تهران.
۴. دانشمندی افغانی مقیم تهران. نگاه کنید به کتابنامه.
۵. موزخ ۱۲۷۱/۶۷۱، ۱۴۳۴/۸۳۹، ۱۴۵۷/۸۶۲.
۶. مصطفی، به معنای "برگزیده"، لقب حضرت محمد است.
۷. دعائی است از پیامبر.
۸. از صص ۱-۸، چاپ مولائی، نگاه کنید به نفعات جامی، صص ۲۷-۲۸.
۹. از صص ۱۵۹-۱۶۰، چاپ مولائی.
۱۰. معنای مرحله هفتم این است که صوفی پس از بیرون شدن از مقام فنا، در وضعی جدید قرار می‌گیرد که در آن، افعالش ملهم است از آنچه در باطنِ او، در حالت وحدت، سرچشمه می‌گیرد، و در آن مقام، ظاهر هماهنگ است با آنچه از حالت وحدت (بدون پنهان کاری یا تظاهر) پیدا می‌آید.
۱۱. از صص ۱۸۱-۱۸۴، چاپ مولائی.
۱۲. در نسخه خطی دیگر، این طور آمده: 'من همواره می‌گفتم به شیخ عمو...'. [توضیح: روان فرهادی در ترجمه انگلیسی این جمله، شیخ عمو را آرزومند دیدار قصاب معرفی کرده، و در این یادداشت (شماره ۱۲) خواننده را به نسخه بدلی ارجاع می‌دهد که در آن گوینده جمله، خود انصاری است. مع ذلک، نه در متن و نه در نسخه بدلهای چاپ مولائی،

۱. اسرار خود بر او آشکار کردم ۲. رعنا = مغرور

و نه در چاپ حبیبی، هیچکدام، این شیخ عمو نیست که می‌خواهد قصاب آملی را زیارت کند بلکه، انصاری است که در آن زمان مرید شیخ عمو بوده است - م].

۱۳. از صص ۳۷۲-۳۷۵، چاپ مولائی

۱۴. مقصود چهل حدیث نبوی است که مخصوصاً مورد علاقه صوفیه است

۱۵. از صص ۶۲۴-۶۲۵، چاپ مولائی، در باب **نهج النخاص**، نگاه کنید به صص ۶۳ کتاب حاضر

۱۶. خضر (که در فارسی "خِزْر" [Khizr] تلفظ می‌شود)، اشاره دارد به قرآن، ۱۸: ۶۵ که

می‌گوید "یکی از بندگان ما". در گزارشهای قدیم نام خضر آمده (ولی در قرآن ذکری از

آن نرفته است). او مردی است مرموز که بر پاره‌ای از اسرار افعال و اقوال متناقض نمای

الهی وقوف دارد. او با بندگان صالح دیدار می‌کند بدون آنکه نام خود را بر ایشان آشکار

کند. عقیده بر این است که وی تا روزی که واپسین نفر از آدمیان بر روی زمین زندگی

می‌کند، جاوید خواهد ماند.

۱۷. از صص ۱۵۶، چاپ مولوی.

صد میدان

یادداشتهای مقدماتی

هدف عبدالله انصاری در تنظیم این کتابِ درسی به وضوح در متن دیباچه او که ما آنرا در اینجا ترجمه کرده‌ایم، معلوم می‌شود. عنوان دوم این کتاب "تراجمِ مجالس عقیده" است. چنانچه کلمه "تراجم" را به معنای "برگردان" بگیریم، به نادرست این طور تصور خواهد شد که صد میدان اصلاً به عربی بوده و آنگاه به فارسی ترجمه شده است. بنابراین، مایلیم که این کلمه را به معنای "شرح" و "بیان" (مکتوب) بگیریم. به نظر می‌رسد که این شرح و بیانه‌ها را شاگردان انصاری به قید کتابت درآورده‌اند، زیرا ظاهراً وی آثار خود را به صورت مواد درسی املا می‌کرده است. املائی کتاب در نوروز سالی که برابر با ۲۱ مارس ۱۰۵۶ (۱۱) و مطابق نخستین روز از سال ۴۴۸ هجری قمری بود، آغاز گردید.

صد میدان نخستین رسالهٔ تعلیمی در باب تصوف بود که به فارسی دري نوشته می‌شد و مخصوصاً با این نیت فراهم گردید که کار کتاب درسی یادگیری^۱ را برای شاگردان بکند، که آنرا بخوانند و تعالیم استاد را به خاطر بسپارند. با تقسیم مطالب هر "میدان" به سه بخش و هر بخش به بخشهای سه‌گانهٔ فرعی تر (۳+۳+۳)، امر به یادسپاری آسان شده است. انصاری در این کار مسلماً از تنها اثرِ یادیار در حوزهٔ تصوف، رسالهٔ

نهج‌الخاص، تألیف ابومنصور اصفهانی (د. ۴۱۸/۱۲۰۷) پیروی کرده است. رساله مذکور در چهل فصل (درباره توبه، تقوی، صدق، و اخلاص، مراقبه و غیره) به عربی تنظیم شده، و هر فصل شامل سه مقام است. انصاری برای ابومنصور اصفهانی احترام بسیار قائل بود و (در طبقات الصوفیه یادآور می‌شود که این کتاب را خوانده و بسیار پسندیده است^(۱)). فی الواقع، در این هر دو کتاب، می‌بینیم که ابومنصور اصفهانی و انصاری اسلوب احادیث نبوی را (که در آنها ساختار سه‌بخش سه‌بخشی ۱+۱+۱ غالباً یافت می‌شود)^۱ دنبال کرده‌اند^(۲).

ترجمه‌ای به انگلیسی از صد میدان، با عنوان "صد میدان بین انسان و خدا" (Hundred Grounds Between Man and God)، از دکتر منیر احمد مُغَل^(۳)، وجود دارد، ولی بی‌دقتیهای فراوانی بدان راه یافته، که عموماً ناشی از قراءت نادرست متن اصلی فارسی است.

در اینجا نمونه‌هایی از بخشهایی از صد میدان را عرضه می‌کنیم. نکات و تذکرات متعددی درباره صد میدان و درباره دو رساله عربی دیگر از انصاری (منازل السائرین و علل المقامات) در مقدمه هر یک از این آثار به دست داده خواهد شد.

۱. مثلاً، انصاری در صد میدان (ضمیمه منازل السائرین، به کوشش روان فرهادی، ص ۲۵۲-۲۵۳) می‌نویسد: "میدان اول مقام توبه است، و توبه بازگشتن است به خدای... و ارکان توبه سه چیز است. پشیمانی در دل، و عذر بر زبان، و بریدن از بدی و بدان. و اقسام توبه سه است: توبه مطیع، و توبه عاصی و توبه عارف. توبه مطیع از بسیار دیدن طاعت. و توبه عاصی از اندک دیدن معصیت و توبه عارف از نسیان مَنّت. و بسیار دیدن طاعت را سه نشان است... و اندک دیدن معصیت را سه نشان است"، الخ.

گزیده‌هایی از صد میدان

الحمد لله يُرى اوليائه آياته، فيعرفونها^(۳)، و صلوته على سيد المرسلين محمد واله اجمعين.

تراجم مجالس عقیده:

قوله: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ، فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ^۱

ابتداء: اول محرم سال چهارصد و چهل و هشت

تذکر: إِنَّ الْخَضِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: بَيْنَ الْعَبْدِ وَ بَيْنَ مَوْلَاهِ أَلْفُ مَقَامٍ^۲ وَ كَذَلِكَ ذُكِرَ عَنْ ذِي النَّوْنِ الْمَصْرِيِّ وَ بَايَزِيدِ الْبَسْطَامِيِّ وَ الْجُنَيْدِ، وَ أَبِي بَكْرِ الْكَتَّانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ اِجْمَعِينَ قَالَ ذُو النَّوْنِ: أَلْفُ عَامٍ. قَالَ بَايَزِيدٌ وَ قَالَ الْجُنَيْدُ قُدَّسَ سِرَّهُمَا: أَلْفُ قَصْرِ. قَالَ أَبُو بَكْرِ الْكَتَّانِيُّ: أَلْفُ مَقَامٍ.

قال الله تعالى: أَفَمَنْ أَتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَاؤُتُهُ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ. الى قوله هم درجات^۳. اين درجات

۱. خداوند فرماید: بگو ای پیغمبر، اگر خدا را دوست می‌دارید مرا پیروی کنید که خدا شما را دوست دارد (قرآن، ۳۱/۳)

۲. خضر علیه‌السلام گفته: میان بنده و خداوند او هزار مقام است.

۳. "آیا کسی که به ایمان در راه رضای خدا قدم بردارد مانند کسی است که راه غضب

که در این آیت است هزار مقام است. و خبر درست است به اتفاق امت، مُخْرَج از صحیحین، از فاروق اللّٰه [عمر] بن خطاب رضی اللّٰه عنه: از خبری که جبرئیل علیه السلام پرسید از رسول الله صلی الله علیه وسلّم "مالاحسان؟" احسان چیست؟ جواب داد: ان تَعْبُدُ اللّٰهَ، کَانَکَ تَرَاهُ: خدای را پرستی و چنان پرستی که گوئی او را می بینی. فَاَنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ، فَاِنَّهٗ يَرَاکَ، اگر تو او را نمی بینی، چنان دانی که او ترا می بیند.

قال الشيخ الاسلام: أَخْبَرْنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحَسَنِ، أَخْبَرَنَا عِثْمَانُ بْنُ سَعِيدٍ الدَّارِمِيُّ، أَخْبَرَنَا سَلِيمَانُ بْنُ حَرْبٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ مَطَرِ الْوَرَّاقِ، عَنْ أَبِي بَرْدَةَ عَنْ يَحْيَى بْنِ يَعْمُرَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، بِهَذَا الاسناد الحديث بتمامه، خَرَجَ هَذَا الاسناد مُسْلِمٌ فِي الْحَجَّاجِ فِي صَحِيحِهِ (۵).

و آن هزار مقام، منزلهاست که روندگان به سوی حق می روند، یا بنده را درجه درجه می گذارند و بقبول و قرب حق تعالی مشرّف می شود، یا خود منزل منزل قطع می کند، تا منزل آخرین که آن منزل ایشان [سالکان] را مقام قربست. و آن قرب، آنجا که [ایشان] برگذرند [= سفر کنند]، ویرا [بنده را] منزلست، و آنجا که ویرا باز دارند، آن مقامست^۱، همچون فرشتگان را در آسمانها. قوله تعالى: "و مِمَّا الْآلَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ"^۲. "يَبْتَغُونَ إِلَيْ"

→ خدا پیماید که منزلگاه او جهنم و بد جایگاهی است "تا آنجا که گوید" و آنها را درجات است" (قرآن، ۱۶۲/۳-۱۶۳)

۱. آنجا که بنده سالک بر آن عبور کند، منزل نام دارد و آنجا که وی را نگه دارند مقام نامیده می شود.

۲. و از ما نیست جز آنکه او را در بندگی مقامی معین است. (قرآن، ۱۶۴/۳۷)

رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ" ^۱ (۶). هر یکی از آن هزار مقام رونده را منزل است و پاینده ^۲ را مقام.

و گویندگان این علم سه مردانند. ^۳ یکی اهل تحقیق، دو دیگر اهل سماع و سه دیگر اهل دعوی. مُحَقِّقٌ، از یافتِ نور بر سخن وی پیدا. و اهل سماع، از بیگانگی بر سخن وی پیدا. و اهل دعوی، وحشت و بی حرمت [کذا، بی حرمتی!] بر سخن وی پیدا. ^۴ اسناد این علم، یافت است و نشان درستی آن سرانجام آن ^۵.

و آن هزار مقام را یک طرفه العین، از شش چیز چاره نیست: تعظیم امر، و بیم مکر، و لزوم عذر، و خدمت به سنت، و زیستن به رفاقت، و بر خلق به شفقت. و هر چند که شریعت همه حقیقت است، حقیقت همه شریعت، و بنای حقیقت شریعت است، و شریعت بی حقیقت بیکار، و کارکنندگان جز از این دو بیکار است ^۶. و شرط هر منزلی از این هزار منزل آنست: که به توبه صورت (کذا!) در شوی، و به توبه بیرون آئی، که گفت رَبُّ الْعِزَّةِ "و توبوا إلى الله جميعاً أيها المؤمنون (قرآن، ۲۴: ۳۱). بندگان خود را همه به توبه محتاج کرد، و ذُلُّ خطا بر همه پیدا کرد، و همه را بتاوان غفلت و عجز از اداء حق مبتلا کرد؛ بی نیاز شد عفو کرد، و بجای عذر نازان کرد، ^۷ که گفت: و مَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ

۱. "... به درگاه خدا وسیله تقرّب می جویند و هر که مقرب تر است (بیشتر امیدوار به رحمت خداست...)" (۱۷/۵۷) ۲. مقیم، ساکن مقابل رونده
۳. سه گروه از مردمند.
۴. کسی که مدعی دانستن حقیقت است. شاهد بدبختی و رسوائی در سخن خود است.
۵. تأیید حقیقت به یافتن آن و نشان درستی آن به پایان آن بستگی دارد.
۶. آنان که بدون این دو عمل می کنند خود بیهوده و ناسودمندند.
۷. او در مقابل عذرخواهیهای بندگان رثوف و مهربان بود.

الظالمون (قرآن، ۴۹:۱۱)، هر کس که نه تائبست ظالمست. همه خلق را به دو حکم بیرون آورد: یکی تائب، و دیگر ظالم. مصطفی صلوات الله علیه، توبه را صیقل نیازمندی و عذر تقصیرات گردانید که گفت: أتوب اليك من ذنوبي كلها ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم (۳۹:۱۸ و ۲:۲۵۵). از آشنائی تا دوستداری هزار مقام است، و از آگاهی تا به گستاخی هزار منزلست، و این جمله بر صد میدان نهاده آمد، والله مستعان.

۱. توبه

میدان اول مقام توبه است، و توبه بازگشتن است به خدای. قوله تعالى: توبوا إلى الله توبةً نصوحاً (قرآن، ۶۶:۸). بدانکه علم زندگانست، و حکمت آینه، و خرسندی حصار، و امید شفیع، و ذکر دارو، و توبه تریاق. توبه نشان راهست، و سالار بار (۷)، و کلید گنج، و شفیع وصال، و میانجی بزرگ و شرط قبول و سیر همه شادی.

و ارکان توبه سه چیز است: پشیمانی در دل، و عذر بر زبان و بریدن از بدی و بدان. و اقسام توبه سه است: توبه مطیع، و توبه عاصی و توبه عارف. توبه مطیع از بسیار دیدن طاعت. و توبه عاصی از اندک دیدن معصیت. و توبه عارف از نسیان منت^۱ و بسیار دیدن طاعت را سه نشانست: یکی خود را به کردار خود ناجی دیدن. دیگر مقصران را به چشم خواری نگریستن. سیم عیب کردار خود باز ناجستن. و اندک دیدن معصیت را سه

۱. فرد مطیع از بسیار دیدن طاعات خود توبه می‌کند، عاصی از حقیر شمردن معاصی خود، و عارف از فراموش کردن لطف و احسان خداوند.

نشاست: یکی خود را مستحقّ آمرزش دیدن. دیگر بر اضرار آرام گرفتن^۱. سیّم با بدان الفت داشتن. و نسیان مَنّت را سه نشاست: چشم احتقار از خود برگرفتن، و حال خود را قیمت نهادن، و از شادیِ آشنائی فرو ایستادن^۲

۲- مروت

میدان دوم مروت است. از میدان توبه، میدان مروت زاید. مروت گم بودن است و در خود زیستن. قوله تعالی: کُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ.^۳ ارکان مروت سه چیز است: زندگانی کردن با خود به عقل و با خلق به صبر و با حقّ به نیاز. نشان زندگی کردن با خود به عقل سه چیز است: قدر خود بدانستن. و اندازه کار خود بدیدن. و در خیرِ خویش بکوشیدن. و نشان زندگی کردن با خلق به صبر سه چیز است: به توانائیِ ایشان از ایشان راضی بودن. و عذرهای ایشان را بازجستن. و داد ایشان، از توانائیِ خود بدادن^۴. و نشان زندگی با حق به نیاز سه چیز است: هرچه از حق آید شکر و واجب بران^۵. و هرچه از بهر حق کنی، عذر و واجب دیدن. و اختیار حق را صواب دیدن^۶ (۸).

۱. از آنچه (روحاً) زیان آور است آسوده خیال بودن

۲. دست از خوار شمردن خویش برداشتن، برای حالت (روحی) خود بیش از اندازه ارزش قائل شدن و تلاش نکردن برای درک لذت دوستی (با خدای خود)

۳. باشید بر پای دارندگان عدالت و برابری (قرآن، ۱۳۵/۴)

۴. "به توانائیِ ایشان... الخ: راضی بودن از آنان متناسب با توانائیهایشان، نسبت به عذرهای آنان ملایم و منعطف بودن. و در حدّ توان با آنان به عدالت رفتار کردن.

۵. واجب دانستن شکر بر هر چه از جانب حق آید.

۶. آنچه را خداوند اختیار کرده، درست دانستن

۶۸. غربت

میدان شصت و هشتم غربت است. از میدان فتوح میدان غربت زاید. قوله تعالی: *أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ*^۱. اولوا بَقِيَّةٍ غُربانند، و آن غربا کیانند؟ طوبی ایشان را! جمله غربا سه گروه اند: اول گروه بیرون ماندگان از خانمان: زندگان مهمانانند^۲، و مردگان شهیدانند، و فردا شفیعانند. و دیگر گروه مؤمنانند در میان منافقان: زندگان مجاهدان^۳ و مردگان شهیدان، و فردا شفیعان. سیم گروه عارفانند: به تن در زمین اند. و به دل در آسمان اند. و با جهان و جهانیان بیگانگانند.

۶۹. توحید

میدان شصت و نهم توحید است. از میدان غربت میدان توحید زاید. توحید یکتا گفتن است و یکتا دیدن و یکتا دانستن. قوله تعالی: *فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ* (قرآن، ۱۹:۴۷) *أَمَّا يَكْتُمُونَ*: سر همه علمهاست و در همه معرفت دنیا و دین و حاجز میان دوست و دشمن. شهادت علم است و إخلاص بناء آن و وفا شرط آن. و گفتار توحید را و ظاهر آنرا و باطن آنرا سه وصفست^۴: اول گواهی دادن الله تعالی را به یگانگی در ذات، و پاکی از حفت و فرزند و انباز و یار، سبحانه و تعالی. دو دیگر،

۱. "... مردمی با آثاری (از عقل) که مردم را از فساد نهی کنند:..." (قرآن ۱۲: ۱۱۶)
 ۲. بعضی از گروه اول، تا زنده اند مهمانند. در صد میدان، چاپ قاسم انصاری، ص ۵۴: "زندگان همانانند" آمده.
 ۳. بعضی از گروه مؤمن، تا زندگی می کنند، مجاهدند.
 ۴. شهادت به توحید سه جنبه ظاهری و باطنی دارد.

گواهی دادن الله را به یکتائی در صفتها که در آن بی شبهه است. و آن ویرا صفت است نامعقول [یعنی، بیرون از عقل آدمی].^۱ کیف آن نامفهوم و نامحاط و نامحدود. دور از او هام. و در آن نه مشارک و نه مشابه، سبحانه و تعالی. سیم، گواهی دادن است الله را به یکتایی به نامهای حقیقی و ازلی^۲، که نامها وی را حقیقت است، و دیگران را عاریتی. آفریده ویرا هم نام هست. آنچه نام و بست آن نام ویرا حقیقتست قدیم، ازلی و سزای وی. و آنچه نامهای خَلق‌انست آفریده است مُحدث به سزای ایشان. الله و رحمن نامهای و بست که بدان نامها کسی دیگر را نخوانند. و اما یکتا دیدن وی: در اقرار است^۳. و [در] اقسام^۴ و در آلاء. اما یکتائی در اقرار آنست که، به نهادنِ قدرها متوحدست^۵. یگانه به علم واسع ازلی، و حکمت واسع ازلی. و کس را جز از وی، علم آن و حکمت آن نیست. دیدن آن بر حکمت است. و راست دانستن آن بر حیرتست. و پیش بردن آن، بر قدرتست. و کس را جز وی آن نیست^۶.

اما یکتائی وی در اقسام: بخششهای و بست به خودی خود میان خلق، به سزای قدر هر کس دیده، به صلاح هر کس دانسته، و وقت نگاه داشته^۷.

۱. "و آن ویرا..."; آن صفات خاص خدا و بیرون از قدرت تعقل آدمیان است.
۲. شهادت دادن به اینکه خدا در نامهای ازلی بی‌عدیل و یکتاست.
۳. اقرار: ظاهراً به عنوان جمع "قرار" و به معنای "احکام و فرمانها" به کار رفته است.
۴. اقسام: قسمت‌ها و حصه‌ها
۵. "به نهادن قدرها...": خداوند در تعیین اندازه و حصه‌ها (برای آدمیان) یگانه است.
۶. احدی جز خود او این قدرت را ندارد.
۷. سهم هر کس را متناسب با قدر هر کس در زمان مقتضی بخشیده است.

و اَمَّا يَكْتَائِي فِي آلَايِ وَيْ بِي يَغَانِكِي وَيْسْت: مُعْطَى وَيْسْت و يَكْتَا. نِه كَس رَا جَزَازِ وَيْ شُكْرٍ وَ مَنَّت. وَ نِه بِي كَس، جَزَازِ وَيْ، حَوْلٍ وَ قَوْت. نِه دِيْغِرِي رَا جَزَازِ وَيْ، مَنَعٍ وَ مَنَحْت.^۱

اما يکتا دانستن: در خدمت است. و در معاملات است. و در همت است. اما در خدمت: ترک ریاست. و رعایت اخلاص. و ضبط خاطر.

و اَمَّا دَرِ مَعَامَلَت: تَصْفِيَّتِ سِرًّا^۲ اسْت. وَ تَحْقِيقِ ذِكْرِ. وَ دَوَامِ اعْتِمَاد.

و اما در همت: گم کردن هر چه جز از وی. و فراموش کردن هر چه جز از وی. و باز رستن به آزادی دل از هر چه جز از وی.

۹۶. دَهشت

میدان نود و ششم دهشت است. از میدان اُنس میدان دهشت زاید

دهشت، در غلبه اُنس، از خود رها شدن است و از خود جدا گشتن است. دهشت آن حال است که: تن صبر برتابد. و دل به عقل نپردازد. و نظر تمیز را نیابد.

تن آنگه صبر بر ندارد که از فراغت دل در ماند. و هیبت میان تن و میان دل وی جدا کند. و سلطان طاعت ضعیف گردد.

دل با عقل آنگاه نپردازد که روح ویرا خواند. و روح وجد به وی رساند. و تشنگی قوت کند. و نظر آنگاه تمیز را نیابد که در نور

۱. منحت: عطاء بخشش (در صد میدان، چاپ انصاری، ص ۵۵ منحت دیده می شود).

۲. تصفیت سِرًّا: تصفیه و پالایش باطن

مشاهده غرق گردد و ندای لطف به وی رسد و حجاب تَنَسُّم^۱ از پیش وی برخیزد.

۹۷. مشاهده

میدان نود و هفتم مشاهده است. از میدان دهشت میدان مشاهده زاید. قوله تعالیٰ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ^۲. مشاهده برخاستن عواقیق است، میان بنده و حق. و طریق بدان سه چیزست: یکی رسیدن از درجه علمست به درجه حکمت. دیگر، رسیدن از درجه صبر به درجه صفاوت^۳. سیم، رسیدن از درجه معرفت به درجه حقیقت.

مرد از درجه علم به درجه حکمت به سه چیز رسد: به استعمال علم. و تعظیم امر^۴. و اتباع سنت و این مقام حکیمانست. و مرد از درجه صبر به درجه صفاوت به سه چیز رسد: به ترک مناقشت. و ترک تدبیر. و لزوم رضا. و این مقام راضیانست. و مرد از درجه معرفت به درجه حقیقت به سه چیز رسد: به حرمت در خلوت، و خجل از خدمت. و ایثار به رفاقت^۵.

۹۸. معاینه

میدان نود و هشتم معاینه است. از میدان مشاهده میدان معاینه زاید. قولی تعالیٰ: أَلَمْ تَرَ أَلِی رِبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ^۶. معنی معاینه

۱. تَنَسُّم: جستجو، پژوهش

۲. "... یا گوش دهد (به کلام حق) و گواهی دهد (قرآن، ۵۰: ۳۷)

۳. صفاوت: پاکی و صفا ۴. تعظیم امر = گرامیداشت فرمانهای حق

۵. ایثار به رفاقت = مرجع داشتن یاران و دوستان بر نفس خود.

۶. ترجمه: آیا ندیدی خدا چگونه سایه (بر سر عالمیان) گسترانید (۲۵: ۴۵)

تمام دیدنست و آن سه چیز است: به چشم اجابت به محبت نگریستن. به چشم انفراد به فرد نگریستن. و به چشم حضور به حاضر نگریستن.

شرح اول سه چیز است: ندای عذر را اجابت کرد^۱. و ندای لطف را اجابت خواست. و ندای قصد را اجابت کرد، و ندای سر را اجابت خواست.

و شرح حرف میانین:

به هدایت یگانه است، یگانه داد (کذا)^۲. و به معرفت یگانه است، شکر یگانه داد (کذا!!)، و به رعایت یگانه است، ارادت یگانه داد (کذا!!).

و شرح حرف پسین:

به دوری از خود، نزدیکی وی را نزدیک باش! و به غیبت از خود، حضور وی را حاضر باش! نه از قاصدان دور است^۳. نه از طالبان گم است. نه از مریدان غایب.

۹۹. فنا

میدان نود و نهم فناست. از میدان معاینه، میدان فنا زاید. قوله تعالی: *كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ، لَهُ الْحُكْمُ* و *إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ* (قرآن ۲۸: ۸۸). فنا نیستی است. و آن نیست گشتن به سه چیز است

۱. منظور این که با عذرخواهیهای خاضعانه به ندای حق پاسخ مثبت دهد.

۲. احتمالاً "یگانه دار". در ترجمه انگلیسی این عبارت هم، فعل امر مورد بحث، "دار" تصور شده است (نگاه کنید به متن انگلیسی این ترجمه (ص ۷۰)، تألیف روان فرهادی).

لذا معنی جمله این است: "پس) به وحدانیت خدا پیوسته شهادت بده".

۳. خداوند از آنها که مصمم به رسیدن به اویند، دور نیست.

در سه چیز: نیست گشتنِ جُستن در یافته. نیست گشتنِ شناختن در شناخته. نیست گشتنِ دیدن، در دیده. آنچه لم یکن در آنچه لم یزل چه یابد؟ حقِ باقی در اسم فانی که پیوند؟ سزا در ناسزا کی بندد؟ هر چه جز از ویست، در میانِ سه چیزست:
 نابوده‌دی. و گمِ امروز. و نیستِ فردا. پس همه نیست‌اند، جز از وی، مگر هست به وی. پس همه هستِ ویست. باران که به دریا رسید، برسد^۱. و ستاره در روز ناپیدا شد. در خود برسد آنکه به مولی رسید.

۱۰۰. بقا

میدان صدم بقاست. از میدان فنا میدان بقاء زاید. قوله تعالی:
 وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى (قرآن، ۲۰: ۷۳) خداوند تعالی و بس: علایق منقطع. و اسباب مضمحل. و رسوم باطل. و حدود متلاشی. و فهوم فانی. و تاریخ مستحیل. و اشارات متناهی. و عبارات منتفی. و خبر مُمتحی^۲. و حق یکتا بخودی خود باقی.
 و این صد میدان همه در میدان محبت مستغرق. میدان دوستی میدان محبت است. قوله تعالی: يُجِيبُهُمْ وَيُحْيِيهِمْ... (قرآن، ۵: ۵۴).
 قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ (قرآن، ۳: ۳۱). اما دوستی سه مقامست:
 اول راستی، و میانِ مستی^۳. و آخر نیستی. والحمد لله الاول والاخر (۸).

۱. برسد: کامل شد

۲. خبر ممتحی = خبر محو شده. امتحاء به معنی امحاء = زایل شدن است. در متون چاهی صد میدان، این عبارت به شکل خیر متمحی، دیده می‌شود که بی‌معنا به نظر می‌رسد. چه اولاً، متمحی در فرهنگهای لغت ضبط نشده، در ثانی "خبر"، با "عبارات" و "اشارات" جملات قبلی، همخوانی بیشتر دارد.
 ۳. "میانِ مستی" یعنی مقام دوم مستی است.

یادداشتها

۱. نگاه کنید به این رسالهٔ عربی، چاپ سرژ دو بورکوی، در (*Mélanges Tāhā Husayn*) قاهره، (۱۹۶۲).
۲. نگاه کنید به مقالهٔ نگارنده "صد میدانِ عبدالله انصاری هروی؛ کهن‌ترین کتاب درسی یادیار صوفیانه به فارسی"، در *Classical Persian Sufism*، به کوشش لئونارد لویزون، لندن، ۱۹۸۳ (نگاه کنید به کتابنامه).
۳. *Islamic Book Foundation*، لاهور، ۱۹۸۳؛
۴. ابن مطلب مبتنی است بر قرآن ۲۷:۹۳.
۵. اشاره دارد به مجموعه‌های معروفِ احادیث بخاری و مُسلم.
۶. یا: "... (حتی) آنان که نزدیک ترینند..."
۷. این اصطلاح را می‌توان "رئیس تشریفات دربار" ترجمه کرد.
۸. از صص ۱۵-۱۹، چاپ تهران، که مبتنی است بر چاپ قاهره.
۹. این پایان کَلِّ متن (از چاپ قاهره) است.

هنازل السائرين

یادداشت‌های مقدماتی

اگر رساله صوفیانه اصیلی با ساختاری روشن و مشخص وجود داشته باشد، همین *منازل السائرین* است. این کتاب که انصاری آنرا، وقتی دیگر ناپیدا شده بود، املاء کرد، مشتمل است بر:

۱. دیباجه‌ای و مقدمه‌ای

۲. ده باب. هر باب شامل ده فصل، و هر فصل شامل تعریف یک "منزل".

۳. یک خاتمه، که در پایان منزل صدم، در باب توحید، آمده است.

منازل السائرین در ۱۰۸۲/۴۷۵، بیست و پنج سال پس از صد میدان، تألیف شد. مقایسه ترتیب مراحل معنوی در *منازل* با ترتیب این مراحل در صد میدان، تکامل آراء انصاری را در اواخر عمر، یعنی هفت سال پیش از درگذشتش، نشان می‌دهد. همه *منازل* در مسیر دستیابی به توحید قرار دارند. مثلاً، "میدان عشق"، آخرین میدان از صد میدان، فقط شصت و یکمین منزل در *منازل السائرین* است.

همان‌گونه که در مورد صد میدان گفتیم، غرض اصلی انصاری در *منازل* نیز تعلیم شاگردان و مریدان بود. همین‌طور، این رساله، با فصلها، بخشها و اجزای اصلی‌تر و فرعی‌تری که دارد، از ویژگیهای معمول کتابی یادیار یا کمک حافظه برخوردار است. برای آنکه حفظ مطالب درسی آسان‌تر شود، تقسیم‌بندی اصلی کل متن، ده دهی (۱۰ × ۱۰) است، در حالیکه

هر باب ده قسمتی به سه قسمت و هر قسمت به سه قسمت فرعی تر تقسیم شده است.

با انتخاب شیوه یادیار تقسیم‌بندی $10 \times 10 = 100$ متن و شیوه $1+1+1$ در هر باب و بخش، انصاری کار حفظ آن متن را آسان تر کرد. اما از طرف دیگر، و در نتیجه اتخاذ این شیوه، رساله، هیئت "مصنوعی" به خود گرفته است. با اینهمه، مطالعه دیگر آثار صوفیانه انصاری (کشف الاسرار، طبقات و مناجات) به طور غیرمستقیم به ما نشان می‌دهد که ساختار ظاهری صد میدان و منازل فقط به منظور کمک به حافظه شاگردان بوده، و نه تقسیم‌بندی مصنوعی یا ساده‌سازی بیش از حد این متون.

این شیوه که اصل یادیار در آن پیگیرانه اعمال شده، تأثیر دیگری نیز بر ارزیابی ما از هر دو رساله مورد بررسی دارد: انعطاف‌ناپذیری شرحها. مسلماً این انعطاف‌ناپذیری چاره بسیاری از گرایشهای موجود در میان عوام و صوفیانی بود که نیمه باسواد بودند، گرایشهایی از قبیل: (۱) فراموش کردن اینکه سالکان در راه رسیدن به وحدت از درجه‌ای به درجه دیگر پیش می‌روند، و این سیر و سلوک دارای لحظات پر حدت و شدت است؛ (۲) قصور در تشخیص بعضی از حالات و مراحل در طریق صوفیه؛ (۳) اعتقاد به ترتیبی از حالات صوفیانه، برای دستیابی به مقصود، که تجارب مشایخ بزرگ صوفی آنرا تأیید نمی‌کند.

منازل السائرین، همچون صد میدان، نباید کتاب درسی انباشته از نظریه‌پردازی به شمار آید. عبدالله انصاری از زندگی و تجارب صوفیان بزرگی که پیش از او بودند، دانش زیادی داشت، و لذا هرگز مجموعه‌ای از اصول را که مغایر با تجارب آنان بود، پیشنهاد نمی‌کرد.

مقایسه منازل با صد میدان (و نیز مطالب صوفیانه در کشف الاسرار و

طبقات) معلوم می‌دارد که انصاری از تنوع تجارب معنوی، مخصوصاً تأثیر چشمگیر و آشکار لطف الهی بر خاصان خود، آگاه بود.

سرژ دو بورکوی، که سالهای درازی صرف مطالعه منازل^(۱) کرده، خوانندگان خود را بحق هشدار می‌دهد که فریب ساختار ظاهراً غیرمنعطف و خشک منازل را نخورند، زیرا تجارب معنوی را نمی‌توان منظم ساخت. یکی از مفسران منازل، شمس‌الدین تبادگانی (پایان سده ۱۵/۹) چنین اظهار نظر کرده که هر یک از منازل دارای ویژگیهای همه منازل دیگر است. از دیدگاهی دیگر، شرح و توصیف منازل پیاپی، جدای از ترتیب آنها، به طرز شگفت‌آوری دارای کیفیت "همزمان" هستند.

منازل، علی‌رغم فشردگی و ایجاز، مثل وار، رمزی، یا آشکارا قصارگونه نیست، و به عنوان یک رساله، نظیری در ادبیات صوفیانه متقدم و متأخر ندارد. همان طور که سرژ دو بورکوی در کتاب راه خدا (Chemin de Dieu) بیان داشته، "دقت و ایجاز همراه با شیوه‌مندی، هدفی را دنبال می‌کند که همان اندازه که برخوردار از تکنیک یادیاراست، ارزش آموزشی دارد"^(۲).

در حالیکه صد میدان فقط در خراسان به فارسی خوانده می‌شد، منازل در سراسر جهان اسلام عصر انصاری، از خراسان گرفته تا اندلس، و نیز در قرون بعدی، به زبان عربی مطالعه می‌شد. شمار فراوان تفسیرهایی که به عربی و فارسی بر منازل نگاشته‌اند، بهترین گواه برتری، و نیز سوء شهرت این اثر است^(۳).

گزیده‌هائی از منازل‌السائرین

[سرآغاز کتاب]

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

سپاس مرخدای را. واحد، احد، قیوم، صمد، لطیف، قریب. آنکه در دلهای عارفان بارانیده است کریمانه‌ترین سخنان را از ابرهای حکمت؛ و برای ایشان تابانید انوارِ قَدَم را بر صفحات عدم. و رهنمایی کردشان به نزدیک‌ترین راهها به سوی نخستین راه (منهاج‌الاول)؛ و بازآوردشان از تفرقهٔ علتها به سوی چشمهٔ ازل؛ و گنجهای خود را بر ایشان نثار کرد و اسرار خود را در ایشان به ودیعت نهاد.

شهادت می‌دهم که معبودی نیست به جز خدای واحد بی‌انباز. اول، آخر، ظاهر، باطن (قرآن، ۳:۵۷) که سایهٔ گونه‌گونیه‌ها (تلوین) را، به درازا، بر آفرینش گسترانید. سپس خورشید ثبات (تمکین) را راهنمای برگزیدگان خویش به سوی خود گردانید؛ سپس سایهٔ پراکندگی را بسی آسان، از ایشان برگرفت.

و درودِ خدای و سلام فراوان او بر برگزیده‌اش محمد - که خدای به وی قسم یاد کرده تا حق خویش را برپای دارد - و آل او^۱.

۱. ترجمه‌ای که اینجا از منتخبات کتاب عربی منازل عرضه می‌شود، بیش و کم همان

[دیباجه]

... گروهی از راغبان برای وقوف بر منازلِ رهروان به سوی حق، عزّ اسمه، از جمله فقیران، از اهل هرات و از دیگر جاها مدتهاست که از من خواسته‌اند که دربارهٔ شناسایی آن منازل شرحی بیان کنم تا علائم راهنمای آنها باشد. من پس از استخاره و استعانت از خداوند، درخواست آنان را با [نوشتن] این [کتاب درسی] پذیرا شدم. و آنان از من خواستند که آنرا ترتیبی دهم تا به پی هم آمدن آن منازل اشاره داشته باشد و به فروع آن منازل دلالت کند. و خواستند که آنرا از ذکر کلام دیگران خالی کنم و آنرا مختصر بنویسم برای آنکه بر زبان نغز آید، و به آسانی به یاد سپرده شود.

* * *

[مقدمه]

و ترسیدم که اگر در این شرح، کلمات ابوبکر کتانی (د. ۹۳۴/۳۲۲) را اختیار کنم، که گفته است: در میان بنده و حق هزار مقام از نور و ظلمت نهاده است، سخن بر من و ایشان به درازا کشد. پس، مبانی این مقامات را، که اشاره دارد به تمامی آنها و دلالت دارد بر اهداف آنها، یاد کردم. و برای اینان [درخواست‌کنندگان کتاب درسی]، بعد از صدق نیت، چیزی

→ برگردان فارسی است که روان فرهادی از تمام این کتاب انجام داده و جداگانه به چاپ رسانده است. من در ترجمه روان فرهادی، مختصر تغییرات نگارشی اعمال کردم و، در ضمن، از ترجمه انگلیسی او از منتخبات منازل نیز بهره جستیم.

را که ابو عبیدالله بُشری (د. ۲۴۵/۳۵۹) بیان داشته آرزو می‌کنم: "خداوند را بندگان نیست که بر آنان در مراحل آغازین چیزهایی آشکار می‌سازد که در واپسین مراحل [بر آنان کشف می‌شود]".

سپس برای ایشان فصول و ابوابی ترتیب دادم، تا بدینوسیله به تطویل ملال‌آور سخن نیازی نباشد و پرسشی بدون پاسخ نمانده باشد. بنابراین، کتابرا صد مقام ساختم و آنرا به ده بخش تقسیم کردم.

جُنید (د. ۲۹۷/۹۱۰) گفته است: "بنده از حالی به حالی بالاتر منتقل می‌شود و از حالی که از آن منتقل شده چیزی بر او باقی می‌ماند. سپس [در حال دوم] بر آن چیره شود و آنرا به اصلاح آورد". و به نزد من، بنده را مقام درست نشود تا از آن بالاتر نرود، بر آن چیره نشود، و آنرا به اصلاح نیاورد.

بدان که رهروان این مقامات با هم تفاوت زیاد دارند، به ترتیب خاصی جمع نمی‌آیند و در نقطه‌ای مشترک قرار نمی‌گیرند. گروهی از متقدمین و متأخرین تصانیفی در این باب کرده‌اند. ممکن است همه یا بیشتر آنها را، با تمام حُسنهایشان، بی‌نیاز کننده و بسنده نیابی: بعضی از ایشان به اصول اشاره کرده، ولی به جزئیات پرداخته‌اند. بعضی دیگر حکایات را گردآورده ولی آنها را خلاصه نکرده‌اند و بر نکات آن تأکید نورزیده‌اند؛ بعضی از آنان بین مقامات خاصگان و نیازهای عامّه تفاوتی ندیده‌اند؛ بعضی، کلماتِ وجدآمیزِ (شَطْح) شخص مغلوب [= متأثر از

شطح] را مقام به شمار آورده‌اند؛ جماعتی شطحیات "واجد" و اشارات رمزآلود اهل تمکن^۱ را امری عامّ پنداشته‌اند؛ اکثر آنان از درجات سخنی نگفته‌اند.

بدان که عموم علمای این طایفه و اشاره‌کنندگان به این طریقت، بر این متفق‌اند که نهایت درست نشود جز با درست کردنِ بدایات، کما اینکه بناها جز بر اساس به پای نایستند. و به اصلاح آوردنِ بدایات، برپاداشتن کار بر مشاهده [همراه با] اخلاص و پیروی از سنت و رعایت منهیات با نگرستن بدانها از سرِ خوف و حرمت، و شفقت بر عالمیان با بذل نصیحت و بارِ گردنشان نشدن، و دوری جستن از هر دوستی که وقت را فاسد کند، و هر سببی که قلب را اغوا کند.

در این کار، مردم بر سه دسته‌اند:

کسی که بین خوف و رجا عمل می‌کند، و رو به سوی حُبِّ همراه با حیا دارد. چنین کسی را "مرید" نامند. [دوم] مردی که از وادی پراکندگی (تفرّق) رهیده، به وادی جمع رسیده باشد، (و او کسی است که "مراد" گفته می‌شود)^۲. (سوم) سوايِ این دو، کسی است که مدعی، فریفته، و مخدوع است.

و همهٔ این مقامات در سه رتبه جمع آیند. رتبهٔ نخستین: به راه افتادنِ قصدکننده. رتبهٔ دوم: داخل شدنِ وی در غربت. رتبهٔ سوم: فرارسیدنِ وی به مشاهده که او را در طریقِ فنا به سوی توحید اصلی جذب می‌کند.

۱. "التمکن فوق الطمأنینه و هو اشارة الى غاية الاستقرار" (منازل، باب ۸۰). "تمکن: آنست که کار، مرد را ملکه گردد، که از کوشش باز رهد" (صد میدان، میدان ۵۶).
 ۲. جملهٔ داخل دو هلال، از ترجمهٔ انگلیسی ساقط شده است.

[احادیث]

طبق سلسله روایاتی که به ابوهریره رضی الله عنه منتهی می شود، پیامبر خدای صلی الله علیه و سلم گفت: "راه بروید (سیروا)! مُفَرَّدان پیشی می گیرند!" گفتند: "ای رسول خدای، مُفَرَّدان کیانند؟" گفت: "لرزندگانی که بلرزند در ذکر خدای عزوجل. ذکر خدا آنان را از بارهای سنگینشان آزاد می کند، و آنان در روز قیامت سبکیار (از گناه) آیند."

و این حدیثی نیکوست ("حَسَن" - از لحاظ اصالت) (۶). این حدیث در صحیح مسلم (نیز به صورت) "مُفَرَّدان پیشی گیرند" (سَبَقَ الْمُفَرَّدُونَ) آمده است.

و در معنی دخول رهروان در غربت (۷)، حمزة بن محمد بن عبدالله الحسینی، از ابوالقاسم عبدالواحد بن احمد الهاشمی صوفی، و او از ابو عبدالله عَلَّان بن زید دینوری در بصره، و او از جعفر خلدی صوفی، و او از جنید، و او از سَری (سَقَطی)، و او از معروف کَرخی، و او از جعفر بن محمد، و او از پدرش، و او از جدش، و او از علی رضی الله عنه، و او از رسول صلی الله علیه و سلم روایت می کند که گفت: "طلب خداوند، غربت (سفر) است. (طَلَبُ الْحَقِّ غُرْبَةٌ)."

این حدیث نادر (غریب) است و من آنرا جز از روایت عَلَّان ننویشتم.

و در معنی حصول مشاهده [بنا به روایت منقول] از عمر بن خطاب (۸)، در حدیث پرسش جبریل از پیامبر خدا، صلی الله علیه و سلم، آمده که [جبرئیل] گفت: "نیکوکاری چیست؟"

گفت: "اینکه خدای را بندگی کنی، چنانکه گوئی او را می‌بینی، و اگر تو او را نبینی، مسلماً او ترا می‌بیند". و این حدیث صحیح غریب است، و آنرا مسلم در صحاح آورده است.

و در این حدیث اشارهٔ جامعی است به مذهب این طایفه. و من درجات هر مقام آنرا برای تو شرح می‌دهم تا درجهٔ عامهٔ را، سپس درجهٔ سالک را، و سپس درجهٔ محقق را بازشناسی.

برای هر یک از اینان راهی و منهجی (۹) و هدفی است که به سوی آن روی می‌کند (۱۰). مر او را علمی نصب شده که وی بر آن برگمارده شده. و هدفی غائی برای وی تخصیص داده شده که به سوی آن برانگیخته می‌شود.

و من از خدای خواهم که مرا در این قصد [به تألیف کتاب]، همراه باشد و از هدایت خود دور ندارد. و توانایی آشکار برایم مقرر دارد.

و بدان که آن بخشهای ده‌گانه که در آغاز کتاب ذکر کردم، اینهاست:

بخش بدایات، سپس بخش ابواب، سپس بخش معاملات، سپس بخش اخلاق، سپس بخش اصول، سپس بخش وادیها، سپس بخش احوال، سپس بخش ولایات، سپس بخش حقایق، سپس بخش نهایات.

بخش بدایات ده فصل است:

یقطه، توبه، محاسبه، انابه، تفکر، تذکر، اعتصام، قرار، ریاضت، سماع.

۱. باب یَقْظِه

خداوند عزوجل فرماید: بگو [به آنها، ای محمد] "پند می‌دهم شما را به یک چیز، که برای خدا قیام کنید" (قرآن، ۳۴: ۴۶). قیام برای خدا بیداری از خواب غفلت است و برجستن از ورطه کسالت. و آن مهمترین چیزی است که قلب بنده، بواسطه نور آگاهی، در زندگی از آن روشنی می‌گیرد. و یقظه سه چیز است: نخست، نگرش قلب به سوی نعمت [خداوند]:

با نویدشدن از شمارش آن و از وقوف بر حد آن
و خود را گماشتن به شناسائی منت آن
و علم به تقصیر خود در ادای حق آن

دوم، مطالعه گناهان

و آگاهی بر خطر آنها و اقدام به جبران آنها
و رهیدن از بند آنها و رستگاری یافتن با اصلاح آنها

سوم، بیدار شدن از طریق کسب معرفت بر زیادت و نقصان در روزها (ی زندگی)

و وارستن از تضييع آن و مراقبت در غنیمت شمردن آن
و جبران کردن آنچه از آن فوت شده
و بهره‌ور ساختن باقیمانده آن

و اما شناخت نعمت با سه چیز صفا یابد:

به نور عقل، و نگرستن برق منت (خدا)، معتبر داشتن اهل بلا.
و اما مطالعه گناهان به سه چیز درست شود:

با بزرگداشت حق، و معرفت نفس، و وعید [حق] را راست شمردن.

و اما شناسایی زیادت و نقصان در روزهای زندگی، با سه چیز راست آید:

استماع علم [الهی]، اجابت دعوت به نگه داشتن حرمت [و حریم حق]، و صحبت نیکان. ملاکِ اینها همه دور ساختن عادات [بد] است (۱۱).

۹۶. باب وجود [= (در) یافت]

خدای عزوجل نام "وجود" را به صراحت در چند موضع قرآن به کار برده است:

می فرماید: "خدای را غفور و رحیم خواهد یافت" (قرآن، ۴: ۱۱۰) "خداوند را پذیرنده توبه و رحیم یافتند" (قرآن، ۴: ۶۴) "و خدای را نزد او یافت" (قرآن، ۲۴: ۳۹).

وجود یعنی دست یافتن بر حقیقت چیزی است. و آن اسمی است با سه معنی:

نخست، دریافت علم لدنی، که علوم حاصل از مشاهده (علوم الشواهد) را، با کمک صحت مکاشفه‌ای که از جانب حق پیدا می‌شود. زایل می‌کند.

دوم، دریافت حق به واسطه خود دریافت (عین الوجود)، که امکان هر اشاره را قطع می‌کند.

سوم، دریافت مقام، که در آن، با مستغرق شدن در اولیت (= ازلیت) رسم دریافت از میان برود.

۹۷- باب تجرید

خدای عزوجل (خطاب به موسی) فرماید: "نعلین از پای به در آر".

(قرآن، ۱۲:۲۰). تجرید خود را از مشاهده شواهد فارغ کردن است، و آن را سه درجه باشد:

درجه نخستین تجرید عین کشف است از کسب یقین^۱.
و درجه دوم تجرید عین جمع (= ناپراکندگی) است از درک علم و درجه سوم، خلاصی یافتن است از مشاهده آن تجرید.

۹۸. باب تفرید

خدای عزوجل گوید: "و می دانند که خداوند حقیقت آشکار (حقّ مُبین) است" (قرآن، ۲۴:۲۵). تفرید یعنی رهایی (تخلیص) از (محدودیت‌های) اشاره به خدا (الی الحقّ)، به وسیله خدا (بالحقّ)، (و) از خدا (عن الحقّ).

و اما بریدن (یا رهایی) از اشاره به سوی حق سه درجه دارد: تفرید قصد به واسطه عطش؛ سپس تفرید محبت، از راه تلف کردن (خودخواهی)؛ سپس تفرید مشاهده [ی موقت] با مستمر ساختن آن دوم، تفرید اشاره بواسطه حق که سه درجه است: قطع اشارات ناشی از تفاخر با انکار آشکار آنها.

و تفرید اشارات مربوط به سلوک، از راه مطالعه آنها، و تفرید اشارات معلول قبض با احساس غیرت کردن (درباره آن). و اما تفرید اشارات از حق به سه وجه است: انبساط به شیوه‌ای بارز، اشتمال قبض خالص (به توسط حق)، هدایت به سوی حق و دعوت (دیگران به سوی او).

۱. تجرید واقعی آن است که حتی به مرحله کشف هم نیاز نباشد بلکه همه چیز منحصر به کسب یقین باشد

۹۹. باب جمع

خدای عزوجل فرموده: "... و تو (محمد) تیر نیفکندی وقتی افکندی بلکه این خدا بود که تیر افکند (قرآن، ۸: ۱۷). جمع آن است که پراکندگی را از میان بردارد، و اشاره را قطع کند. (شخص را)، بعد از رسیدن به ثبات (تمکین) از آب و گل بودنِ (صرف) متمایز می‌کند، از دگرگونی (تلوین) رهائی می‌بخشد، از شهود ثنویت آزاد می‌کند، از احساس نقائص نجات می‌دهد، و از مشاهده شهود رها می‌سازد. و آن را سه درجه است

جمع علم، سپس جمع وجود (= دریافت)، و سپس جمع عین (= جمع جمع)

جمع علم متلاشی شدن دانش مشاهده است در علم لدنی بطور صرف جمع یافت متلاشی شدن نهایت اتصال است در عین یافت، به طور محقق.

و جمع عین (= خود جمع) متلاشی شدن هر چیزی است که اشاره اش نامند، در ذات حق، به طور واقع. جمع هدف غائی مقامات سالکان باشد. و آن کرانه دریای توحید است

۱۰۰- باب توحید

خداوند عزوجل فرماید: "خدای گواهی می‌دهد که نیست خدائی به جز او" (قرآن، ۲۴: ۲۵) توحید منزّه دانستن خداوند متعال از حدوث. (بنابراین) آنچه علما درباره آن سخن رانده‌اند، (و) آنچه جویندگان حقیقت در این طریق بدان

اشارت کرده‌اند، به قصد تصحیح (معنای) توحید بوده‌است. هر حال و مقامی غیر از این، با نقص و علت همراه است. توحید سه نوع است

نوع نخستین توحید عامه است که درستی آن مبتنی است بر شواهد.

نوع دوم توحید خاصه است که با حقایق استواری می‌پذیرد. نوع سوم توحیدی است قائم بر قدم، و آن توحید خاص الخاص است.

اما توحید اول، شهادت دادن به این است که: "لا اله الا الله". وحده لا شریک له. الله الصمد. الذی "لم یلد و لم یولد. و لم یکن له کفواً احد" (قرآن، ۱۱۲: ۲-۴).

این است توحید ظاهر جلی که شرک اعظم را نفی می‌کند؛ و قبله بواسطه آن تعیین می‌شود؛ بواسطه آن وظیفه دینی واجب می‌شود؛ و به واسطه آن خونها و مالها امنیّت می‌یابد و به آن سرزمین اسلام از سرزمین کفر متمایز می‌گردد، به واسطه آن عامه را تعلق به کیش (اسلام) تأیید می‌شود؛ گرچه آنها (= عامه) از راه استدلال به حق قیام نکنند، به برکت صدق شهادت که پذیرش دل به صحت آن گواهی می‌دهد، از شبهه، حیرت و تردید سلامت یابند.

این توحید عامه است که با شواهد درست گردد؛ شواهد رسالت (پیامبر) و صنع (الهی) است. این توحید پس از شنیدن واجب می‌شود، و با دیدن حقیقت پیدا می‌شود، و با مشاهده شواهد افزایش می‌یابد.

و اما نوع دوم توحید که با حقایق ثابت می‌شود، توحید خاصه

است، و آن برانداختن سببهای ظاهری است و فراتر رفتن از بحثهای تعقلی و پابندی به شواهد. در این مرحله، در توحید دلیلی، و در توکل سببی، و برای نجات وسیله‌ای مشاهده نکنی. تو شاهد سَبَق (= ازلی بودن) حَقّ در حُکْمش و در علمش، و [شاهد] قرار دادن او اشیاء را در مواضع آنها، و وابسته کردن او اشیاء را به زمانهای آنها، و نهان کردن او آن اشیاء را در اَشْکال آنها، خواهی بود.

(بدین طریق) معرفتِ علل بر تو محقق خواهد شد، و پای در راه دور ریختن (اسقاط) نویدها خواهی گذارد. این توحید خاصه است، که با دانستن فنا درستی یابد، و در علم جمع صفا پذیرد، و ارباب جمع را به سوی توحید جذب کند.

و اما توحید سوم، آن توحید است که حق آنرا به خود تخصیص داده، و آنرا در خورِ قدر خویش قرار داده. و پرتوی از آن بر ضمایرِ شماری از برگزیدگان خود تابانیده، و آنان را از توصیف آن (توحید) لال ساخته و از فاش کردن آن عاجز.

و آنچه در زبان اشاره‌کنندگان بدان اشاره رفته اسقاط نویدها (حَدَث) و اثباتِ قَدَم است، با وجود آنکه این رمز در چنین توحیدی خود نقصانی است که جز با دور ریختن آن، توحید به اصلاح نیاید.

این محور (= قطب) اشارات بر زبان علمای این طریق است. ایشان آنرا با بیانی مزین توصیف کرده‌اند، و در تفصیل آن فصلها پرداخته‌اند، در حالیکه عبارت‌پردازی آنرا پنهان‌تر می‌سازد، و توصیف آن، آنرا فراتر می‌کند، و شرح و بسط آن صعوبتش را زیادتر می‌کند.

اهل ریاضت و ارباب احوال به سوی این توحید پیش می‌روند. قصد آنان که (خدای را) بزرگ می‌دارند همین توحید است. آنان که دربارهٔ عین‌الجمع سخن می‌گویند نیز همین معنا را در نظر دارند. در این مورد، اشارات از میان می‌روند، و زبان از آن سخنی نگوید، و عبارتی بدان اشاره نکند، زیرا توحید ماوراء چیزی است که آفریده‌ای بتواند بدان اشاره‌ای بکند، یا زمان آنرا دربرگیرد، و سببی آنرا کم مقدار سازد.

سابقاً در پاسخ به پرسنده‌ای که از من دربارهٔ توحید سؤال کرد، این سه بیت را گفتم.

هیچ کس نمی‌تواند یگانگی (خدای) واحد را بیان دارد
هر که این کند منکر بود

بیان توحید از زبان کسی که بر حسب توصیف شخصی سخن گوید
عاریتی باشد و [حضرت] احد [یت] آنرا باطل کند
توحیدِ خدای را او خود گوید

و نعت هر کسی که او را نعت گوید إلحاد باشد (۱۲)

مَا وَحَدَّ الْوَاحِدَ مِنْ وَاحِدٍ	إِذْ كُلُّ مَنْ وَحَدَهُ جَاحِدٌ
تَوْحِيدٌ مَنْ يَنْطِقُ عَنْ نَعْتِهِ	عَادِيَةٌ أَبْطَلَهَا الْوَاحِدُ
تَوْحِيدُهُ إِيَّاهُ تَوْحِيدُهُ	وَنَعْتٌ مَنْ يَنْعَتُهُ لِاحِدٌ

یادداشتها

۱. وی چاپ انتقادی این کتاب عربی را آماده کرد، آنرا به فرانسوی برگرداند، و بعضی از تفسیرهایی را که بر این اثر شده بود در کتابهای جداگانه‌ای منتشر کرد.

۲. ص ۳۹

۳. مراجعه شود به فهرست تفاسیر در کتاب راه خدا، تألیف بورکوی، صص ۴۷-۵۵.

۴. این جمله بیان دیگری از آیات ۴۵-۴۶ از سوره ۲۵ قرآن است.
۵. مفرد این کلمه، "فقیر"، اشاره دارد به کسی که به متاع دنیوی علاقه‌ای ندارد و "فقر معنوی" را در خود پرورش می‌دهد. ترجمه "فقیر" در فارسی، "درویش" (تهی‌دست، یا سائل) است - که در غرب به شکل "dervish" نوشته می‌شود.
۶. اینجا، انصاری از سه سلسله روایه یاد می‌کند که دو تای آن به ابوهریره (به عنوان کسی که این گفته را از زبان پیامبر شنیده) می‌رسد.
۷. مذکور در بالا به عنوان رتبه (= درجه) دوم از سه مقام
۸. درست پیش از این جمله، انصاری سلسله روایه این حدیث را، که به (خلیفه) عمر می‌رسد، به دست می‌دهد.
۹. بیان دیگری است از آیه ۴۸ از سوره پنجم قرآن
۱۰. بیان دیگری است از آیه ۱۴۸ از سوره دوم قرآن
۱۱. در اینجا نخستین بخش منازل (دیباچه، مقدمه، و باب اول) و قسمت منتخب از آغاز منازل، پایان می‌یابد.
۱۲. اینجا گزیده‌های برگرفته از "بخش‌نهایت"، ابواب ۹۶-۱۰۰، به اضافه خاتمه منظوم در پایان کتاب [منازل]، به پایان می‌رسد.

علل المقامات

یادداشتهای مقدماتی

این رسالهٔ عربی، که قدیم‌ترین زندگی‌نامه‌نویسانِ انصاری آنرا جزو آثار وی فهرست کرده‌اند، (شاید به سبب مختصر بودنش) تداول ناچیزی داشته و نسخ خطی آن بسیار نادر است.

این کار بسیار موجز را انصاری کوتاه زمانی پیش از مرگش، بر یکی از مریدان جوانش به نام عبدالمالکِ کَرُوخِی (۴۶۲-۵۴۸/۱۰۷۱-۱۱۵۴) (۱) املاء کرد.

کلمهٔ "علل" (صیغهٔ جمعِ علت) به معنای نارسائیه‌ها است. غرض عمده از این اثر کوچک هشدار دادن به مریدان در مورد خطرات مقاماتی است که در سیر به سوی خداوند وجود دارد. انصاری می‌گوید تمام ده مقام معنوی، به جز توحید، نقائص و ضعفهایی دارد که ممکن است طالبان را به طرف انواع خطر سوق دهد.

سرژ دو بورکوی از تأثیر *علل المقامات*، بر *محاسن المجالس* ابن عارف (۴۸۱-۵۳۶/۱۰۸۸-۱۱۴۱)، صوفی اندلسی (۲)، یاد کرده است.

گزیده‌هائی از علل‌المقامات

"بسم‌الله رحمن‌الرحیم"

شیخ برهان‌الدین ابوالفتح یوسف بن محمد بن مُقَلَّد تنوخی دمشقی رَجَمَهُ اللهُ، گفت: "من آنچه را که از کتاب امام صالح شیخ ابوالفتح عبدالملک بن ابی‌القاسم کروخی یادداشت کرده بودم، بر او خواندم و وی بر درستی آن اقرار کرد. چنین خواندم که: شیخ الاسلام ابواسماعیل عبدالله بن محمد انصاری گوید: اینک ذکرى چند از زیانهائی که در مقامات مداخله‌کنند و از مرید مبتدی پنهان بمانند" [ختم مقدمه علل‌المقامات].^۱

۱. اراده

۱. اما اراده عامه را باشد، و آن صحیح قصد، و عزم نیت است، و پایداری در طلب.
۲. [اراده] در طریق خاصه، پراکندگی و [سپس] رجوع به نفس خود است. اراده بنده [خدا] عین حظّ (آرزوی) اوست، و

۱. ترجمه گزیده‌های علل‌المقامات کمابیش همانهائی است که نویسنده کتاب حاضر (روان‌فرهادی) از قسمتهایی از این کتاب کرده و ضمن ضمامن منازل‌الساثرین (صص ۲۴۷ - ۵۲۵) به چاپ رسانده است.

آن نقطه آغازِ دعوا [و عرض وجود و غرور] است. و همانا (مقاماتِ) جمع، دریافت (وجود) و فنا جاهائی است که مولای بنده برای او اراده کرده (زیرا) آنکه اراده می‌کند مولا (= خدا) ی اوست. و اگر ترا خیری خواهد، کسی نتواند آنرا ردّ کند (قرآن، ۱۰: ۱۰۷)

۲. زهد

۱. و اما زهد عامّه را باشد، و آن حَبِیَسِ نفس است از لذتها، و محروم داشتن آن از هر چه زاید است، ریشه‌کن کردن التهاب (و جنون‌وارگی) و قطع هوا و هوس.
۲. و آنچه در طریق خاصه آنرا معنائی نباشد، و آن تعظیم جهان و دست کشیدن از انتقاد آن است.
۳. و اصلِ زهد عذاب دادنِ ظاهر، با ترک کردنِ آن، است و تعلق داشتن به باطن، با اهمیت دادنِ بدان، است. پس پروای دنیا داشتن، رجوع به نفس خودت باشد؛ و گرنه در منازعه با نفس، و جلوگیری از فنا شدنِ وقت نیک پیکار نکرده‌ای زیرا تنها به احساسات خود پرداخته‌ای. تو همیشه با خود تنها خواهی ماند. " [این عطای ما را] خواهی به هر کس بی حساب بده یا از او بازدار " (قرآن، ۳۸: ۳۹)

[ابواب ۳ تا ۹ نقل نشده است]

۱۰. شوق

۱. شوق غلبه یادِ آن چیزی است که تمنّی شود، و آشفته‌گی شکیبایی است بر اثر فقدان آن چیز. و آن عامه را باشد.

۲. و در طریق خاصه، این (شوق)، علتی (= نقصی) است، زیرا شوق برای چیزی است که غائب باشد، (در حالیکه)، آن [یگانه‌ای] که اشتیاق برای وی پیدا می‌شود، حاضر است.

۳. نام شوق در قرآن و حدیث صحیح نیامده، زیرا شوق خبر از دوری می‌دهد و به غیبت اشاره دارد، و قصد رسیدن [یا وصال] در آن است (در حالیکه) ... "او هر جا باشید با شماست" (قرآن، ۴: ۵۷).

۱۱. طریق الخاصه^(۳)

بدان که با تمام اسباب موجود در عالم خلقت نمی‌توان به مریدانی که جوایز ارشادند، در باب پرسشهای بسیار دشوار (از قبیل چرایی) "سوراخ کردن کشتی مسکینان" و "کشتن پسری نابالغ"^(۴) پاسخ گفت. لکن (توان گفت که):

۱. اراده خاصگان بریدن از همه آرزوها (مرادات) است بدین گونه که در آن (تنها) مراد حق، فقط و فقط به خاطر حق بینند: اگر (خداوند) مرا رحمتی اراده کند، آیا آنان [= بتها] می‌توانند آن رحمت را بازدارند؟ (قرآن، ۳۹: ۳۸)

۲. زهد خاصگان دور داشتن همّت از پراکندگیهای جهان هستی است، زیرا خداوند ایشان را به برکت نور کشف، از تعلق به امور مادی معاف داشته است: "ما آنان را خالص و پاک دل برای تذکر سرای آخرت گردانیدیم" (۳۸: ۴۶).

۳. توکل خاصگان خرسندی آنان از تدبیر خدا، و مبرا بودن آنان از تدبیرهای شخصی و نداشتن میل به واگذار کردن امور

خویش به دست خود است. این به سبب رجاء آنان است به اینکه مدبّر اصلی کفایت امور ایشان می‌کند و آن (امور) را بر مبنای علم خویش از مصالحشان جاری می‌دارد؛ و نیز بدان سبب است که ایشان خود را از منازعه با خداوند در این امور برکنار داشته‌اند، (زیرا آنان هستند) "... راضیه مرضیه" (قرآن ۲۸:۳۹).

۴. صبر خاصگان بازداشتن دلهاشان از گمان بد (خواطر و) دانستن اینکه خداوند را قضائی عاری از رحمت و بیرون از رحمت نباشد: "او مؤمنان را با آزمایشی نیکو می‌آزماید" (قرآن ۱۷:۸).

۵. حزنِ خاصگان نومی‌دی از نفس اماره به بدی است (قرآن، ۵۳:۱۲): "به درستی که آدمی مرپروردگار خود را ناسپاس است" (قرآن، ۶:۱۰۰).

۶. خوف خاصگان هیبت (در برابر) جلال باشد، و نه ترس از عذاب. زیرا ترس از عذاب تلاش برای حمایت از نفس است، در حالیکه هیبت در قبال جلال خدا تعظیم او و فراموشی خود است: "آنان از خداوند که بالای سرشان است می‌ترسند" (قرآن، ۵۰:۱۶).

۷. رجای خاصگان تشنگی بهر شرایبست که غرق در آن و مست از آنند: "آیا به سوی پروردگار خود نمی‌نگری؟" (قرآن، ۴۵:۲۵).

۸. شکر خاصگان شادمانی به آنچه برایشان موجود است: "پس به معامله‌ای که با او کرده‌اید شادمان باشید" (قرآن، ۹:۱۱۱).

۹. محبت خاصگانِ فنايِ آنها در محبتِ خدا به دوستانش (أحباء) است:^۱

۱۰. شوقِ خاصگانِ گریز آنها از عاداتشان (رسم) و نشانه‌هاشان (سیمات) است: "به سوی تو شتافته‌ام، ای پروردگار، تا خوشنود باشی" (قرآن، ۲۰: ۸۴).

همه این مقامات - اراده، زهد، توکل، صبر، حزن، خوف، رجاء، شکر، محبت، و شوق، منازلِ اهلِ شرع است، که به سوی حقیقت ره می‌سپرند. اما آنگاه که این سائران عین حقیقت را مشاهده کنند، احوال آنان ناپدید شود، [در نتیجه] آنچه (پیوسته) نبوده باقی نخواهد ماند، و آنچه پیوسته بوده، باقی خواهد ماند: "و وجه خدای تو باقی ماند" (قرآن، ۵۵، ۲۷).

یادداشتها

۱. به این مرید، قبلاً در "خلاصه‌ای از زندگی انصاری" اشاره رفت. گزوخ شهرکی است نزدیک هرات، که نباید با گزخ بغداد، اشتباه شود.
۲. در راه خدا، نوشته بورکوی، ص ۷۷.
۳. این بخش خلاصه‌ای است به عنوان خاتمه.
۴. اشاره دارد به قرآن، ۱۸: ۶۰-۸۲.
۵. رساله در اینجا خاتمه می‌یابد.

۱. زیرا همه محبتها در محبت خداوند نسبت به دوستانش محو می‌شود.

مَقولات و اندرزها

یادداشت‌های مقدماتی

این گفته‌های عبدالله انصاری در بخش‌های مختلف کشف‌الاسرار و طبقات مندرج است. ما این قطعات پراکنده را برگزیده، و عنوان "مقولات و اندرزها" بر آن نهاده‌ایم. اما گفته‌ها و نصایح دیگری از انصاری در نسخ متأخر وجود دارد^(۱). سخنان و ارشادات انصاری را دکتر جواد شریعت استخراج و منتشر کرده است، ولی نه به صورت مجموعه‌ای مستقل. وجه تمایز آن با "مناجات"های انصاری مشخص نیست. شباهت بلاغی "مقولات و اندرزها" با مناجات است که به طبع چنین مَلْعَمه‌ای^۱ انجامیده است^(۲).

هنوز نیاز هست که مجموعه کاملی از این سخنان انصاری مبتنی بر نسخ خطی کهن (کشف‌الاسرار و طبقات) فراهم، ویرایش و چاپ شود. آنگاه می‌توان ترجمه‌هایی از آن به زبانهای دیگر کرد. "مقولات و اندرزها"ی انصاری به نثر مسجع، شبیه "مناجات"، گفته شده است. پاره‌ای از این سخنان در جای جای "مناجات"ها گنجانده شده است. عنوان هر بخش را ما برای تمایز کردن آنها از هم، افزوده‌ایم. این عناوین داخل پرانتز جای داده شده است^(۳).

۱. مقصود کارِ جواد شریعت است.

گزیده‌هایی از "مقولات و اندرزها"

* * *

(آزاد از همه)

ذاتِ الله بر قدرِ الله دان، نه به معقولِ خلق. صفات او به سزاءِ او
دان، نه به فکرِ خلق. توانِ او به قدرِ او دان، نه به حیلِ خلق.
او هستی است یکتا، از او هام جدا، وز تکلیف برتا^۱ (۳)

* * *

(هر دو راست گفتند)

هر دو راست گفتند: او که گفت نتوان شناخت، آن معرفتِ
حقیقتِ حقّ است، و او که گفت توان شناخت، شناختِ عام
است که جز از وی خدای نیست و با وی شریک و انباز نیست و
نظیر و نیاز نیست و تشبیه و تعطیل نیست (۵).

* * *

(بر الله بیشی نتوان یافت)

عارف طلب از یافتن یافت نه یافتن از طلب، و سبب از معنی

۱. - وز تکلیف برتا = مبرّا از کیفیت.

یافت نه معنی از سبب. مطیع طاعت از اخلاص یافت نه اخلاص از طاعت، عاصی را معصیت از عذاب رسید نه عذاب از معصیت. برای آنک رهی رفته سابقه است، به دست او نه استطاعت و نه عجز است.^۱ به هیچ کار بر الله بیشی نتوان یافت. او که پنداشت بر الله بیشی توان یافت وی از الله خبر نداشت از او به او نگرند نه از خود به او که دیده با دیده ور پیشین است و دل با دوست نخستین^۲ (۶).

(عیان را پذیر)

ایمان ما از راه سمع است نه به حیلِ عقل. به قبول و تسلیم است، نه به تأویل و تصرف. گر دل گوید که چرا؟ گوئی من امر را سرافکنده‌ام.^۳

اگر عقل گوید که چون؟ جواب ده که من بنده‌ام ظاهر قبول کن و باطن بسپار - هر چه مُحدث است بگذار. و طریق سلف دست بمدار (۷).

(کریمان)

اهل مجاهدت و اصحاب ریاضت طعام ساده خورند و جامه خشن پوشند. آنان که به مقام معرفت حق رسیده‌اند جز با

۱ - چون بنده (رهی) محکوم حکم ازلی (سابقه) است، نه توانائی در دست او است نه ناتوانی و عجز.

۲ - "... که دیده با دیده‌ور..." = زیرا چشم به بیننده اولین (خدا) و دل به دوست نخستین (خدا) متعلق است (و بنابراین، جهت نگاه کردن از بنده به خدا نیست بلکه از خدا به خود خداست). ۳ - مطیع امر (= فرمان) خدایم

مهربانان و لطیفان موافقت نکنند و جز با خوبان آشنا نشوند(۸).

* * *

(داغدار او)

در روی زمین نایسته تر ازو نیست که پندارد که بایسته است.
و ناپاک تر ازو نیست که پندارد که شسته است.
دو چیز می در باید^۱: نیازی از تو، و یاریی ازو. نیازمند را رد
نیست و در پس دیوار نیاز "مگر" نیست.
عزیز اوست که به داغ اوست. و بر راه اوست که با چراغ اوست(۹).

* * *

(بیداری)

خواب بر دوستان، حرام در دو جهان! در عقبی از شادی وصال
و درد دنیا از غم فراق. در بهشت با شادی مشاهده خواب نه! و
در دنیا با غم حجاب خواب نه!(۱۰)

* * *

(رفتن از پی دوست)

دل رفت و دوست رفت، ندانم که از پی دوست روم یا از پی دل؟
به سِرِّم ندا آمد که از پی دوست شو، که عاشق را دل از بهر
یافت وصال دوست باید. چون دوست نبود دل را چه کند(۱۱)؟

* * *

(جمال احدیت)

هر دیده که از دنیا پُر شد، صفت عقبی در وی ننگجد. و هر

۱. - درمی باید = لازم است، بایسته است

دیده که صفت عقبی در وی قرار گرفت، آن دیده از جمال احدیت بی نصیب ماند (۱۲).

(در هر نفس)

ای رفته از خود، نرسیده به دوست! دل تنگ مدار، که در هر نفسی همراه تو اوست (۱۳).

(نظر رحمانی)

نظر دو است: نظر انسانی و نظر رحمانی. نظر انسانی آن است که تو به خودنگری، و نظر رحمانی آن است که حق به تو نگرد. و تا نظر انسانی از نهاد تو رخت بر ندارد، نظر رحمانی به دلت نزول نکند.

ای مسکین! چه نگری تو به این طاعتِ آلوده خویشت و آنرا به درگاه بی نیازی او چه وزن نهی، خبر نداری که اعمال همه صدیقان زمین و طاعات همه قدسیان آسمان اگر جمع کنی در میزان جلال ذی الجلال پرپشه‌یی نسجد (۱۴).

(ندای حق)

نداء حق بر سه قسم است: یکی را به نداء و عید خوانند، [بنده] از روی عظمت به خوف افتاد. یکی را به نداء و عد خوانند، [بنده] به نعمت رحمت بر جا افتاد. یکی را به نداء لطف خوانند، [بنده] به حکم انبساط به مهر افتاد. بنده باید که میان این سه حال گردان بود: اول، خوفی که او را از

معصیت بازدارد. دوّم، رجائی که او را بر طاعت دارد. سوم،
مهری که او را باز رهاند.

(شعر)

تا با تو توئی ترا به حق ره ندهند

چون بی تو شدی ز دیده بیرون ننهند (۱۵)

(بذل جان)

در جُستنِ بهشت جان کندن باید. در گریختن از دوزخ ریاضت
کردن باید. در جُستنِ دوست جان بذل کردن باید. عزیز من به
جفاء دوست از دوست دور بودن جفاست. در شریعتِ دوستی،
جان از دوست به سر آوردن خطاست (۱۶).

(سه مقام)

اینجا سه مقام است: اول برقی تافت از آسمان فقر تا ترا آگاه
کرد. پس نسیمی دمید از هوای مسکنت تا ترا آشنا کرد. پس
دری گشاد از معرفت تا ترا دوست کرد و خلعتی پوشانید بُستاخ
کرد^۱ (۱۷).

(مزدور و عارف)

شماز علی کَلِّ حالِ با مزدوران است. با عارف چه شمار است؟

۱. - بستاخ = گستاخ

عارف خود مهمان است. مزدِ مزدور و نُزَلِ مهمان در خورِ میزوان است^۱ مایهٔ مزدور حیرت است، و مایهٔ عارف عیان است. جانِ عارف در سرِ مهر او (= خدا) تاوان است. جانِ او همه چشم و سِرِّ او زبان است. آن چشم و زبان در نورِ عیان ناتوان است. مزدور را نور امید در دل تاوَد، و عارف را نور عیان در جان. مزدور در میان نعمت گردان، و از عارف خود عبارت نتوان^۲. نَفَسِ عارف را قیمت پیدا نیست. (دانی چرا؟) که آن نفس از خدمت^۳ جدا نیست. مبداء آن از حضرت [الهی] است و مرجع آن با حضرت. نَفَسِ عارف آتشی است که دوستیِ (حق) آنرا می‌افروزد(۱۸).

(ذکر)

ذکرِ (حق) نه همه آنست که بر زبان داری، ذکرِ حقیقی آنست که در میان جان داری. توحید نه همه آنست که او را یگانه دانی، توحیدِ حقیقی آنست که او را یگانه باشی، و ز غیرِ او بیگانه باشی(۱۹).

(سه شربت)

هر که از درِ تصدیق و تسلیم درآید، وی را [از] سه شربت یکی دهند:

-
۱. مزدی که به مزدور داده می‌شود و آنچه در پیش میهمان نهند به میزبان مربوط است.
 ۲. حالت عارف را با کلمات نمی‌توان توصیف کرد
 ۳. در مناجات و گفتار پیر هرات، گردآوریِ آصف فکرت، ص ۱۸۴، به جای "خدمت"، حسرت آمده، که بی‌مناسبت نیست.

یا شربتی دهند از معرفت تا دلِ وی به حقّ زنده گردد. یا زهری دهند که نفسِ اماره (قرآن، ۱۲: ۵۳) در زیر قهرِ او کشته گردد. یا شرابی دهند که جان از وجودِ او مست و سرگشته شود. ازینجا یافتِ حقیقت و انسِ صحبتِ [حقّ] آغاز کند، لذتِ خدمت و حلاوتِ طاعت بیابد، سُرورِ معرفت در پیوندد^۱، به روحِ مناجات رسد. پس در شغلی افتد که از آن عبارت نتوان، تا آنگاه که همهٔ زندگانی شود در آن!

(شعر)

خالی نه‌ای از من و نینم رویت

جانی تو که با منی و دیدار نه‌ای (۲۰)!

(دوستان و دوستیها)

دوگیتی در سرِ دوستی شد و دوستی در سرِ دوست، اکنون
نمی‌یازم گفت که اوست.

(رباعی)

چشمی دارم همه پر از صورتِ دوست

با دیده مرا خوشست تا دوست دروست

از دیده و دوست فرق کردن نه نکوست

یا اوست به جای دیده یا دیده خود اوست

۱. به سرور معرفت دست یابد.

(آغاز دوستی)

دلیلِ یافتِ دوستی دوگیتی به دریا انداختن است.
 نشانِ تحقیق^۱ دوستی با غیر نپرداختن است.
 اولِ دوستی داغ است و آخر چراغ. اولِ دوستی اضطراب است و
 میانه انتظار، و آخر دیدار^(۲۱)!

(نشان دوستی)

نشانِ یافتِ اجابتِ دوستی رضاست. افزاینده آبِ دوستی
 وفاست.
 مایه گنجِ دوستی همه نور است. بارِ درختِ دوستی همه سرور
 است.
 هر که از دوگیتی جدا ماند در دوستی، معذور است.
 هر که از دوست جزاء دوست جوید، نسیاس^۲ است
 دوستی دوستیِ حق است و دیگر همه وسواس است^(۲۳).

(دوستی ابدی است)

يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ عظیم کار و شگرف بازاری که آب و خاک را برآمد،
 که قبله دوستیِ حق گشت، و نشانه سهام وصل، چون که نناز درهی؟
 و نزدیکتر منزلی به مولی دوستی است. آن درختی که همه بار
 سرور آرد دوستی است، آن تربت که ازو همه نرگس انس روید

۱. تحقیق = به حقیقت پیوستن، محقق شدن

۲. نسیاس، ظاهراً بمعنای "ناسپاس" است.

دوستی است. آن راه که خاک آن همه مشک و عبیر است دوستی است. رقم دوستی ازلی است و داغ دوستی ابدی است (۲۴).

(هیچ نتوان گفت)

او نه به ذات در دل بود، بلکه در دل یاد او بود، و در سر مهر او بود، و در جان نظاره او بود. اول مشاهده است دیدار دل، پس آن قرب دل. پس آن وجود دل. پس آن معاینه دل. پس آن، استهلاک دل در عیان؛ و از وراء آن عبارت نتوان (۲۵).

(عنایت ازلی)

به قرب می نگر تا انس زاید. به عظمت می نگر، تا قربت فزاید. میان این و آن منتظر می باش تا سبق عنایت^۱ خود چه نماید (۲۶):

(مشاهده باطن)

هر کرا مشاهدت باطن درست گشت، نخواهد که زبان از آن عبارت کند، یا ظاهر وی از آن باخبر باشد (۲۷).

(خاموش باش)

وقتی خواهد آمد که زبان در دل برسد و دل در جان برسد و جان در سر برسد و سر در حق برسد، دل با زبان گوید خاموش، سر با جان گوید خاموش، نور با سر گوید "خاموش" (۲۸).

۱. سبق عنایت = عنایت ازلی

(صبح نزدیک است)

ای طالبان: بشتابید (که نقد نزدیک است).

ای شبروان: محسبید که صبح نزدیک است.

ای شتابندگان: شاد شوید که منزل نزدیک است.

ای تشنگان: صبر کنید که چشمه نزدیک است.

ای غریبان: بنازید که میزبان نزدیک است.

ای دوست جویان: خوش باشید که اجابت نزدیک است (۲۹).

(سعادت جاودان)

طرح کل^۱ قرب دوست را نشانست، بود تو بر تو همه تاوانست.

از بود خود در گذر آنت سعادت جاودان است (۳۰).

(توحید)

توحید نه همه آنست که او را یگانه دانی. توحید حقیقی آنست

که او را یگانه باشی^۲، وز غیر او بیگانه باشی.

بدایت عنایت (حق) آنست که ایشان را قصدی دهد غیبی تا

ایشان را از جهان باز بَرَد. چون فرد شود، آنگه وصال فرد را

بشاید. (ای خدا!!):

جوینده تو هم چو تو فردی باید

آزاد ز هر علت و دردی باید (۳۱).

۱. طرح کل = دور افکندن یا مردود دانستن همه چیزها

۲. که خود فقط وقف خداوند کنی

یادداشتها

۱. در کتابخانهٔ مراد ملّای استامبول، مورخ: ۱۴۴۸/۸۵۲.
۲. نگاه کنید به یادداشتهای مقدماتی بر مناجات.
۳. ما همین کار را در مورد مناجات، بخش بعدی، کرده‌ایم. این عناوین، گرچه از کلمات و موضوعات متون اقتباس شده، در متون اصلی فارسی دری وجود ندارد.
۴. کشف‌الاسرار، ج ۲، ص ۵۰۷.
۵. کشف‌الاسرار، ج ۵، ص ۵۸۴.
۶. کشف‌الاسرار، ج ۱، ص ۳۵.
۷. کشف‌الاسرار، ج ۶، ص ۳۱۰.
۸. کشف‌الاسرار، ج ۳، ص ۴۸۴. (متن به عربی است).
۹. کشف‌الاسرار، ج ۷، ص ۹۲.
۱۰. کشف‌الاسرار، ج ۷، ص ۵۴۰.
۱۱. کشف‌الاسرار، ج ۱، ص ۶۲۸.
۱۲. کشف‌الاسرار، ج ۷، ص ۵۱۱.
۱۳. کشف‌الاسرار، ج ۷، ص ۲۶۸.
۱۴. کشف‌الاسرار، ج ۸، ص ۵۷.
۱۵. کشف‌الاسرار، ج ۴، ص ۱۳۱.
۱۶. کشف‌الاسرار، ج ۶، ص ۴۲۴.
۱۷. کشف‌الاسرار، ج ۴، ص ۱۶۸.
۱۸. کشف‌الاسرار، ج ۷، ص ۱۵۲.
۱۹. کشف‌الاسرار، ج ۲، ص ۳۹۶.
۲۰. کشف‌الاسرار، ج ۳، ص ۵۴۳.
۲۱. کشف‌الاسرار، ج ۱، ص ۳۱، معادل eyes در اصل فارسی "دیده"، به صیغهٔ مفرد، است.
۲۲. کشف‌الاسرار، ج ۷، ص ۵۱۳.
۲۳. کشف‌الاسرار، ج ۳، ص ۱۵۵.
۲۴. کشف‌الاسرار، ج ۳، ص ۱۵۵.
۲۵. کشف‌الاسرار، ج ۷، ص ۹۱.
۲۶. کشف‌الاسرار، ج ۷، ص ۴۳۷.
۲۷. کشف‌الاسرار، ج ۶، ص ۴۷۸.

١٢٠ عبدالله انصاری هروی

٢٨. کشف الاسرار، ج ٦، ص ٣٨٩.

٢٩. کشف الاسرار، ج ٣، ص ٦١٠.

٣٠. کشف الاسرار، ج ٦، ص ٣٨٩.

٣١. کشف الاسرار، ج ٤، ص ٢٦٧.

مناجات

یادداشتهای مقدماتی

"مناجات" معروف‌ترین سخنان عبدالله انصاری در زبان فارسی دری است.

واژهٔ عربی "مناجات" (از ریشه ثلاثی مجرد نجی، نجو) به معنای "گفتگوی خصوصی و محرمانه" است^(۱). معنای معمول آن در فارسی "راز و نیاز در خلوت با خدا"، "گفتگوی درونی با خدا"، "دعای شوق‌آمیز (بعضی اوقات بی صدا، بعضی اوقات به آواز)"، "دعائی از سر صدق و خلوص" است.

مناجاتهای عبدالله انصاری پاره‌ای از ویژگیهای سبک قرآن را دارد و، بدون آنکه شعر باشد، در قالب نثری مقفلاً (مسجع) گفته شده است. اثرات زیباشناختی و روان‌شناختی چنین سجعی، متأسفانه، به هنگام ترجمه، از میان می‌رود (نتیجهٔ بارز متون منظومی که از زبانی به زبان دیگر برگردانده می‌شود). بیان این مناجاتها به نثر مسجع علت عمدهٔ محبوبیت زیاد انصاری در میان ملت‌های فارسی زبان است. چاپ‌های بی‌شماری با عنوان الهی‌نامه^(۲) پیوسته به دست بهترین خوشنویسان نوشته می‌شود و برای مقاصد مادی، در ایران، افغانستان و پاکستان به چاپ می‌رسد.

همان‌گونه که در آغاز بخش دوم توضیح داده شد، اصالت متن این دسته از جزوه‌های چاپی به توسط کهن‌ترین نسخ خطی موجود تأیید

نمی‌شود. مع‌ذلک، دور از احتیاط خواهد بود که این جزوه‌های همه‌پسند و بازاری را به طور کلی مردود بشماریم، زیرا سبک آنها و، در بعضی موارد، محتوای آنها با مناجاتهای اصیل مندرج در کشف‌الاسرار و طبقات الصوفیه فاصله چندانی ندارند. در پاره‌ای موارد، عبارات موجود در چاپهای رایج، روایات ساده شده‌ای از نسخ خطی قدیم است. با اینهمه، علی‌رغم این شباهتهای سبکی و محتوایی بین مجموعه‌های قدیم و نسخ خطی متأخرتر، بعضی محققان (۳) اصالت مناجاتهای متأخرتری را که به انصاری منسوب است، قبول ندارند؛ آنها معتقدند که این مناجاتها نمی‌تواند اصیل باشد. از سوی دیگر، "کلمات مهجور" مکرر در مجموعه‌های قدیم، فهم پاره‌ای از عبارات را از لحاظ آواشناسی، ساخت‌شناسی، و معناشناسی دشوار می‌کند. حتی اگر نسخ خطی متأخر بر پایه منابع کهن‌تری، که امروز برای ما شناخته نیست، مبتنی بوده باشد، حتماً به منظور راحتی خوانندگان سده نهمی / پانزدهمی "مطابق روز" شده است (نگاه کنید به صفحات ۲۰ تا ۲۵).

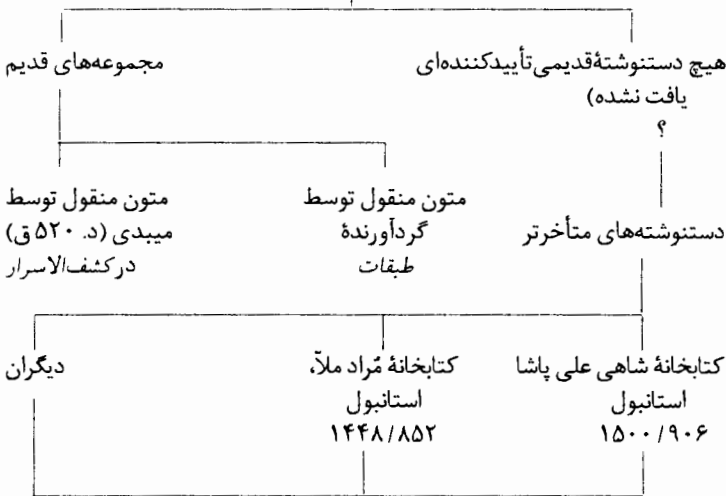
حقیقت این است که همین چاپهای متداول مناجات، برای چندین قرن، تأثیر عظیمی بر هواخواهان تصوف داشته، هواخواهانی که بسیاری از آنان با هیچ طریقت خاصی از تصوف ارتباطی ندارند. اهمیت این پدیده اجتماعی - فرهنگی زمانی معلوم می‌شود که ما وجهه انصاری را در میان ملل فارسی زبان از شیراز تا بغداد، یا در میان هواداران غیر فارسی زبان او از دهلی تا استانبول، بررسی کنیم. همه ترجمه‌های انگلیسی موجود بر اساس همین چاپهای متداول بازاری صورت پذیرفته است (۴).

ترجمه‌هایی که از نسخ خطی قدیم‌تر انجام شده فقط در زبان فرانسه موجود است (۵). گونه‌های متفاوت بسیاری از مناجاتهای مندرج در کشف‌الاسرار، در طبقات نیز یافت می‌شود. پاره‌ای از مناجاتهای مندرج

در طبقات، در متون زبان دری که پر از کلمات مهجور، و مبتنی بر نسخه‌های خطی نه چندان خواناست، ضبط شده است. در این قسمت، ما بعضی از مناجات‌هایی را که در مجلدات کشف‌الاسرار آمده و بعضی را که در طبقات نقل شده، می‌آوریم. مناجات‌هایی را که در نسخ خطی متأخرتر یا در چاپ‌های متداول یافت می‌شود، نقل نکرده‌ایم.

جدول و

مجموعه‌های مختلف "مناجات" عبدالله انصاری هروی



چاپ‌های متداول معروف به "الهی نامه" عبدالله انصاری (منبع ترجمه‌های انگلیسی موجود)

گزیده‌هائی از مناجات

(کجائی؟)

الهی،

معنی دعویِ صادقانی. فروزندهٔ نفسهای دوستانی. آرام دل
غریبانی، چون در میانِ جانِ حاضری. از بی‌دلی می‌گویم که
کجائی. زندگانیِ جانی و آیینِ زبانی. به خود از خود ترجمانی.^۱
به حق تو بر تو که ما را در سایهٔ غرور نشانی، و به وصال
رسانی^(۶).

(بیرون از اوهام)

الهی،

تو آنی که از احاطتِ اوهام بیرونی. و از ادراکِ عقولِ مصنوعی. نه
مُحاطِ ظنونی، نه مُدرکِ عیونی. کارسازِ هر مفتون. و فرحِ رسانِ
هر محزون. در حکمِ بی‌چرا، و در ذاتِ بی‌چند، و در صفاتِ
بی‌چونی^(۷)!

۱. تو ترجمانیِ خود هستی. ۲. فرمانِ تو چون و چرا بردار نیست.

(به تو پناه می‌برم)

الهی،

از دو دعوی بزینهارم وز هر دو به فضل تو فریاد خواهم: از آنکه پندارم که به خود چیزی دارم یا پندارم که بر تو حقی دارم (۸).

(تنها تو)

الهی،

از سه چیز که دارم در یکی نگاه کن! اول سجودی که جز ترا از دل نخواست. دیگر تصدیقی که هر چه گفتم، گفتم که راست! سدیگر چون بادِ کرم خاست، دل و جان جز ترا نخواست (۹).

(ترا که داند؟)

الهی،

ترا که داند، که ترا تو دانی. ترا نداند کس، ترا تو دانی بس. ای سزاوارِ ثناءِ خویش، وای شکرکنندهٔ عطاءِ خویش! رهی به ذاتِ خود از خدمتِ تو عاجز. به عقلِ خود از شناختِ مَنّتِ تو عاجز، و به کلِّ خود از شادی به تو عاجز^۲، و به توانِ خود از

۱. گفتم که، هر چه گفتم راست است.

۲. رهی (بنده) با تمام وجود از شادی پیش تو عاجز است.

سزای تو عاجز. کریم! گرفتارِ آن دردم که تو درمانِ آنی؛ بندهٔ آن
 ثنام که تو سزای آنی، من در تو چه دانم تو دانی^۱. تو آنی که
 گفتی که "من آنم". آنی^۲ (۱۰).

(همه توئی و بس)

الهی،
 ای داندۀ هر چیز! و سازندۀ هر کار! و دارندۀ هر کس! نه کس را
 با تو انبازی، و نه کس را از تو بی‌نیازی، کار به حکمت
 می‌اندازی، و به لطف می‌سازی، نه بیداد است و نه بازی.

الهی،
 نه به چراییِ کارِ تو بنده را علم، و نه بر تو کس را حُکم. سزاهای تو
 ساختی، و نواها تو ساختی. نه از کسی به تو، نه از تو به کس.
 همه از تو به تو، همه تویی و بس (۱۱).

(جان جهان)

الهی،
 موجودِ عارفانی^۳. آرزوی مشتاقانی. مذکور زبانِ مدّاحانی.
 چونت نخواهم که نبوشندۀ آوازِ داعیانی؟ چونت نستایم که

۱. ظاهراً منظور این است که من چه دربارهٔ تو می‌دانم، هر چه هست تو می‌دانی. یا هر
 آنچه من دربارهٔ تو می‌دانم تو می‌دانی.

۲. تو همان کسی که دربارهٔ خود گفتی: "من آنم". آری، تو آنی که گفته‌ای.

۳. عارفان ترا یافته‌اند.

شادکننده دلِ بندگان؟ چونت ندانم که زین جهانی^۱؟ چونت دوست ندارم که عیش جانی^(۱۲)؟

(ثنای تو)

ای سزاوار ثنای خویش! ای شکرکننده عطاء خویش! ای شیرین نماینده^۲ بلاء خویش! رهی به ذات خود از ثناء تو عاجز و به عقل خود از شناختِ منت تو عاجز، و به توای خود از سزای تو عاجز. کریم! گرفتار آن دردم که تو دوی آنی.

بنده آن ثناءم که تو سزای آنی. من در تو چه دانم تو دانی! تو آنی که خود گفتی^(۱۳). و چنانکه خود گفتی آنی. همانست که مصطفی (ص) گفت: ثناهای ترا شمار توانم چنانکه تو خود ثناگوئی^(۱۴).

(چنانکه گفتی)

الهی،

از نزدیک نشانت می دهند و برتر از آنی، وز دورت می پندارند و نزدیک تر از جانی. موجودِ نفسهای جوانمردانی. حاضرِ دل‌های ذاکرانی.

ملکا، تو آنی که خود گفتی و چنانک گفتی آنی^(۱۵).

۱. در متن انگلیسی، روان فرهادی "زین جهانی" را "آفریدگار جهانی"، گرفته است. آیا ممکن نیست زینت و آرایش جهانی "منظور بوده باشد؟!
 ۲. بلا و محنت‌های خود را شیرین و مطبوع می نمایانی.

(نورِ تو)

الهی،

نور تو چراغ معرفت بیفروخت، دلِ من افزونی است. گواهی تو ترجمانی بکرد، نداءِ من افزونی است. قرب تو چراغ وجدی بیفروخت، همّت من افزونی است. اراداتِ تو کارِ من بساخت، جهدِ من افزونی است. بودِ تو کارِ من راست کرد، بودِ من افزونی است.

الهی،

از بودِ خود چه دیدم مگر بلا و عنا؟ و از بودِ تو همه عطاست و وفا. ای به برّ^۱ پیدا و به کرم هویدا، ناکرده گیر کردِ رهی^۲، و آن کن که از تو سزا^(۱۶).

(راهنما به سوی تو)

ای گشایندهٔ زبانهای مناجات گویان و انس افزای خلوتهای ذاکران و حاضرِ نفسهای راز داران، جز از یادِ کردِ تو ما را همراه نیست و جز از یادداشتِ تو ما را زاد نیست و جز از توبه تو دلیل و رهنمای نیست. خدایا نظر کن در حاجتِ کسی کِشُ جز از یک حاجت نیست^(۱۷).

(تخم هدایت)

الهی،

۱. برّ = خوبی، مهربانی ۲. کرده‌های بنده را ناکرده گیر

به عنایت ازلی تخم هدایت کاشتی، به رسالتِ انبیاء آب دادی،
به معرفت و توفیق پروردی، به نظر خود به برآوردی. خداوندا
سزد که اکنون سموم قهر از آن بازداری و کشتهٔ عنایت ازلی را به
رعایت ابدی مدد کنی (۱۸).

(جز ز تو)

ای کارندهٔ غمِ پشیمانی در دل‌های آشنایان. ای افکنندهٔ سوز در
دل‌های تائبان. ای پذیرندهٔ گناهکاران و معترفان. کس باز نیامد تا
باز نیاوردی، و کس راه نیافت تا دست نگرفتی. دستگیر که جز
ز تو دستگیر نیست. دریا ب که جز ز تو پناه نیست، و سؤال ما را
جز ز تو جواب نیست، و درد ما را جز ز تو دارو نیست، و از این
غم ما را جز ز تو راحت نیست (۱۹).

(غریق در آتش)

مَشرب می‌شناسم، اما فاخوردن نمی‌یارم^۱. دل تشنه و در
آرزوی قطره‌ای می‌زارم. سقایه‌ای^۲ مرا سیری نکند که من در
طلب دریابم. به هزار چشمه و جوی گذر کردم تا بوکه^۳ دریا
دریابم. در آتش غریقی دیدی؟ من چنانم. در دریا تشنه‌ای
دیدی؟ من همانم. راست ماندهٔ متحیرتری در یابانم، همی
گویم: فریاد رس که از دست بیدلی به فغانم (۲۰)!

۱. "فا" در "فاخوردن" به معنای با و به است.

۲. سقایه = پیمانۀ آب

۳. بوکه = به امید آنکه، مگر.

(دریای دهشت)

الهی،

تو دوستان خود را به لطف پیداگشتی تا قومی را به شراب اُنس
مستان کردی، قومی را به دریای دهشت غرق کردی. ندا از
نزدیک شنوایدی و نشان از دور دادی. رهی را بازخواندی و
آنکه خود نهان گشتی. از وراء پرده خود را عرضه کردی و به
نشانِ عظمت خود را جلوه کردی تا آن جوانمردان را در وادی
دهشت گم کردی، و ایشان را در بی طاقتی سرگردان کردی. این
چیست که با آن بیچارگان کردی؟ داورِ آن نفیر خواهان^۱ توئی، و
دادِ ده آن فریادجویان توئی، و دیتِ آن کشتگان توئی، و
دستگیرِ آن غرق شدگان توئی، و دلیلِ آن گم شدگان توئی؛ تا آن
گم شده کجا با راه آید و آن غرق شده کجا با کران افتد، و آن
جانهای خسته کی بیاساید و آن قصه نهانی را کی جواب آید، و
آن شب انتظار ایشان را کی بامداد آید (۲۱).

(مبارک باد این درد!)

الهی،

نصیب این بیچاره ازین کار همه درد است، مبارک باد که
مرا این دردِ سخت درخورد است. بیچاره آن کس که ازین
درد فرد است. حَقّاً که هر که بدین درد ننازد ناجوانمرد
است (۲۲).

۱. نفیر خواهان، ظاهراً به معنای "دادخواهان"، "شاکیان" به کار رفته است

(فتوح)

من چه دانستم که مادرِ شادی رنج است، و در زیر یک ناکامی
هزار گنج است؟

من چه دانستم که آرزو بریدِ وصالست، و زیرِ ابر جود نو میدی
مخالست؟

من چه دانستم که آن مهربان چنان بردبار است که لطف و
مهربانی او گنهکار را بی شمار است؟

من چه دانستم که آن ذوالجلال چنان بنده نواز است و دوستان
را بر او چندین ناز است؟

(رباعی)

اندر همه عمرِ من شبی وقت صبح

آمد بر من خیال آن راحت روح

پرسید زمن که چون شدی ای مجروح

گفتم که ز عشق تو همین بود فتوح (۲۳)

(روزی که تو مرا بودی)

الهی،

گر کسی ترا به جُستن یافت، من به گریختن یافتم. گر کسی ترا به

ذکر کردن یافت، من ترا به فراموش کردن یافتم.

الهی،

وسیلت به تو هم توئی! اول تو بودی و آخر توئی

همه توئی و بس، باقی همه هوس.

الهی،

آن روز کجا یابم که تو مرا بودی و من نبودم. تا باز با آن روز
رسم، میان آتش و دودم.

اگر به دو گیتی آن روز یابم، من برسودم^۱. و بود تو خود را
در یابم^۲، به نبود خود خوشنودم^(۲۴).

(آن روز را خواهم دید؟)

الهی،

بر هزاران عقبه^۳ بگذرانیدی، و یکی ماند. دل من خجل ماند از
بس که ترا خواند

الهی،

به هزاران آب بشستی تا آشنا کردی با دوستی.

و یک شستی ماند: آن که مرا از من بشوئی. تا از پس خود
برخیزم و تو مانی.

الهی،

هرگز بینما روزی بی محنت خویش، تا چشم باز کنم و خود را
نبینم در پیش^۴ (۲۵)؟

(عنایت الهی)

الهی،

۱. برسودم = سود با من بوده، سود کرده‌ام ۲. اگر خود را در بود و وجود تو ببینم.

۳. عقبه = گردنه

۴. مضمون کلّ عبارات: آیا روزی را خواهم دید که بدون صرف کوشش چشم باز کنم و
خود را در پیش روی نبینم؟

آنرا که نخواستی چون آید؟ و او را که نخواندی کی آید؟
 ناخوانده را جواب چیست؟ و ناکشته را از آب چیست؟
 تلخ را چه سود گرش آبِ خوش در جوار است؟ و خار را چه
 حاصل از آن کِش بوی گل در کنار است؟ آری! نَسَب، نسبِ
 تقوی است^۱، و خویشی،

خویشی دین. مصطفی (ص) سلمان را نسب تقوی درست
 کرد، و او را در خود پیوست. گفت: "سلمان مِنَّا اهل البیت، مَن
 ارَادَ أَنْ يَنْظُرَ اِلَى عَبْدِ نُوْرَاللّٰهِ قَلْبَهُ فَلْيَنْظُرْ اِلَى سَلْمَانَ، و بولهب
 عمّ رسول بود. بین تا از نسب قریش و قرابت رسول او را
 چه سود! تا بدانی که کار توفیق و عنایت دارد نه نسب و
 لَحْمَتِ^۲ (۲۶).

(فضل تو)

الهی،

ار تو فضل کنی، از دیگران چه داد و چه بیداد. و تو عدل کنی،
 پس فضل دیگران چون باد! الهی، آنچه من از تو دیدم دو گیتی
 بیاراید. عجب اینست که جانِ من از بیم دادِ تو می نیاساید (۲۷).

(خوشنودان)

الهی، چه عزیز است او که تو او را خواهی!

۱. نسبت و خویشاوندی واقعی از راه پرهیزکاری به دست می آید.

۲. سلمان از اهل بیت ماست. کسی که بخواهد بنده‌ای را بنگرد که خداوند قلبش را

نورانی کرده، به سلمان بنگرد. ۳. لحمت = گوشت. منظور رابطه خونی است.

ور بگریزد، او را در راه آئی
طوبی آن کس را که تو او رائی! آیا که تا از ما که رائی^۱ (۲۸)؟

(ما را از ما رهائی ده)

الهی،
هر چه می نشان شمردم، پرده بود. و هر چه می مایه دانستم،
بیهوده بود.

الهی،
یکبار این پرده من از من بدار، و عیب هستی من از من وادار. و
مرا در دست کوشش بگذار!

الهی،
کرد ما گرد ما در میار^۲. و زیان، از ما وادار. ای کردگار نیکوکار!
آنچه بی ما ساختی، بی ما راست دار. و آنچه تو برتای^۳ به ما
مسیار (۲۹)!

(ما را یاد دار)

الهی،
یادت چون کنم که من خود همه یادم! من خرمن نشان خورش
فرا باد نهادم.
[ای یادگار روحها! ای یاد آمده در دلها، و ورد زبانها.

۱. آیا از میان ما تو از آن کیستی؟

۲. مگذار که اعمالمان ما را احاطه کنند [و ما گرفتار و مغرور آنها شویم].

۳. برتای = برتابی (تاییدن = اعراض کردن - روی برگرداندن).

به رحمت خود ما را به یاد دار، و به فضل خویش ما را شاد
دار! [۳۰]

(آمدم به درگاه)

الهی،

گاه میگوئی که فرود آی، و گاه میگوئی که گریز! گاه فرمائی که
بیا، گاه گوئی که پرهیز!
خدایا،

نشان قربت است این؟ یا محض رستاخیز؟ هرگز بشارت ندیدم
تهدید آمیز!

ای مهربانِ بردبار! ای لطیف و نیک‌یار! آمدم به درگاه، خواهی
بناز دار و خواهی خوار (۳۱).

(برای دیدار تو)

الهی،

آتش یافت با نور شناخت آمیختی
و از باغ وصال نسیم قرب انگیختی
بارانِ فردانیت برگرد بشریت ریختی

۱. آنچه در میان دو قلاب آمده، ترجمه متن انگلیسی است که دقیقاً منطبق با اصل
مناجات انصاری (در کشف‌الاسرار) نیست. عین عبارت وی - بعد از "فرا باد نهادم" -
چنین است: الهی یادی و یادگاری، و دریافتن خود، یاری، معنی دعوی صادقانی. فروزنده
نفسه‌ها دوستانی، آرام دل غریبانی، چون در میان جان حاضری ...". چنانچه متن
انگلیسی ترجمه عباراتی از جاهای دیگر کشف‌الاسرار است، من متأسفانه آنها را نیافتم!

با آتش دوستی آب گِل سوختی^۱ تا دیده عارف را دیدار خود
آموختی (۳۲).

(رسیدن به تو)

پسندیدگان ترا به تو جستند، بیوستند. ناپسندیدگان ترا به خود
جستند، بگستند. نه او که پیوست به شکر رسید^۲، نه او که
بگست به عذر رسید.
ای برساننده در خود و رساننده به خود، برسانم که کس نرسید
به خود (۳۳).

(باز یافته)

الهی،
ترا به چه چیز جویم که توئی و بس. نه در پیش من چیز و نه در
ورای تو کس.
آنچه من می جویم از من فرومایه تر است، از هنگام و نشان
یافت تو بیشتر است.
که گیتی در ملکوت تو کم از یک موی؛ پس با پیدائی تو، جستن
را چه روی؟
جوینده‌ی تو به خویشتن همداستان است؛ به نیست هست
جستن، پنداره‌ی مستان است^۳.

۱. با آتش دوستی وجود بشری را که از آب و گل ساخته شده، سوختی.

۲. کسی که به وصال تو دست یافت، نمی‌داند که چگونه شکر این نعمت گزارد.

۳. با واسطه "نیست" در طلب "هست" بودن، به گمان و وهم مستان می‌ماند.

یافتِ ترا نه هنگام است و نه سبب؛ محجوب آن است که
موقوف است بر طلب^۱.

ترا جُستن، باقی پرکندگیست^۲؛ که پیش از هر چیزی ترا جستن
چیست؟

به دوگانگی، یگانگی جُستن گومیست^۳. بسته ماندن در راه
طلبِ شومیست.

هر چه جز زِ یکی همه هم‌اند؛ هست یکی است و دیگر از
نیست کم‌اند^۴.

آنکه می موجود جوید، گومست، حق پیش از جوینده معلوم
است.

پس جستن و جوینده برخاست، حجاب ببرد که حق پیدا است.
یافت را یافته، نشان بس است، که نه در دیده‌ی توحید جز فرد
کس است^۵ (۳۲).

(من چه یابم؟)

آنکه گفت که ترا یافتم، وی از خود پُرسست. نه به غایب حاضر
جویند، و نه به نیست هست.

هر که ترا یافت، ترا دید. و هر که ترا دید از چشم خود بیفتید؛

۱. آن کس که متکی بر طلب و جستجو کردن است، بی‌خبر و در حجاب است.

۲. جستجوی تو کردن نشان پراکندگیست. ۳. گومی = گمی، بی‌خبری

۴. همه چیزها جز خدای یکتا، مانند همنند. هستی فقط یک چیز است و دیگر چیزها
کمتر از هیچند.

۵. نشانه یافته خود یافته است دلیل و واسطه‌ای در بین نیست. در توحید هم به جز
خدای یکتا چیز دیگری نیست

که من مرا حجابم، از خود در عذابم. بیهوده می‌شتابم، به نیست
من چه یابم (۳۵)؟

(شیوه توضیح)

الهی،

موجود من نه دل برتابد و نه زبانم، عاریت وجود دیدی؟ من
آنم.^۱

این "من و من" همه علت است، لکن من در عبارت ترجمانم.^۲
هر "من" که گویم، زور است، اما مستمع را بی‌حیلت نشان دادن
چون توانم^۳ (۳۶)؟

(به سوی وحدت)

الهی،

تا آموختنی را آموختم، آموخته را جمله بسوختم. اندوخته را
برانداختم، و انداخته را بیندوختم. نیست را بفروختم تا هست
را بیفروختم.

الهی،

تا یگانگی بشناختم، در آرزوی شادی بگداختم. کی باشد که

۱. آنچه را که یافته‌ام نه دلم نه زبانم برمی‌تابند (تحمل می‌کنند). آیا یافته عاریتی دیده‌ای؟ من همانم

۲. "من و من" گفتنی من نقص است، ولی در بیان این کلمات، من ترجمانی بیش نیستم.

۳. هر "من" که به کار می‌برم، کاذب است، اما وسیله دیگری برای نشان دادن به شنونده ندارم.

گویم پیمانہ بینداختم، و از علائق واپرداختم، و بودِ خویش
جمله در باختم.

(شعر)

کی باشد کین قفس بپردازم در باغ الهی آشیان سازم (۳۷)؟

(گوینده می گوید)

ارگوینده منم، خشک باد زبانم تا خاموش بود!
و ار نیوشنده منم، گوشم کر باد تا ملامت نه ورگوش^۱ بود.
ار پس نه منم، گوینده خود می گوید و نیوشنده خود
می شنود^۲ (۳۸).

(دوست بر بالین)

الهی،
دانی به چه شادم؟ به آنک نه به خویشان به تو افتادم؟
الهی،
تو خواستی، نه من خواستم! دوست بر بالین دیدم چو از خواب
برخاستم (۳۹)!

(این سور)

روزگاری او را می جستم، خود را می یافتم. اکنون خود را
می جویم او را می یابم.

۱. در نسخه بدل، "در گوش".

۲. پس اگر من نه گوینده نه شنونده‌ام، او (خدا) خود می گوید و او خود می شنود.

ای حجت را یاد و انس را یادگار! چون حاضری این جُستن به چه کار؟

الهی یافته می‌جویم، با دیده‌ور می‌گویم که دارم، چه جویم؟^۱
 که می‌بینم، چه گویم؟ شیفته‌ی این جست و جویم، گرفتار این
 گفت و گویم. ای پیش از هر روز، و جدا از هر کس! مرا درین
 سوز هزار مطرب نه بس (۳۰).

یادداشتها

۱. کلمه "مناجات" هم ریشه "نجوا"، به معنای "گفتگوی خصوصی" یا "صحبت سری" است (قرآن، ۱۷: ۴۷؛ ۲۰: ۶۲؛ ۲۱: ۳؛ ۵۸: ۷-۱۰). این واژه رابطه‌ی نزدیکی دارد با کلمه‌ی نَجَی در آیه "و ما موسی را از جانب راست کوه (سینا) خواندیم و او را خواستیم تا برای گفتگوئی عارفانه به نزدیک ما بیاید" (قرآن ۱۹: ۵۲، برگردان از روی ترجمه انگلیسی یوسف علی)^۲. "مناجات" به صورت *communion* (محمد علی، پیکتال، آربری، شاکر)، و *mystic communion* (اسد) نیز به انگلیسی ترجمه شده است.
۲. این چاپها کلمه "الهی" را بدان سبب اختیار کرده‌اند که هر مناجاتی با این کلمه، به معنای "ای خدا"، آغاز می‌شود. چاپهای مذکور خود با کلمات ای کریمی که بخشاینده عطائی شروع می‌شود.
۳. از جمله: مرحوم صلاح‌الدین سلجوقی، که در ۱۹۵۵ با نگارنده صحبت کرد، و سرژ دو لوزیه دو بورکوی.
۴. نگاه کنید به کتابنامه.
۵. نگاه کنید به راه خدا، از بورکوی.
۶. کشف‌الاسرار، ج ۵، ص ۵۹۸.
۷. کشف‌الاسرار، ج ۷، ص ۴۳۶.
۸. کشف‌الاسرار، ج ۴، ص ۱۲۲.
۹. کشف‌الاسرار، ج ۴، ص ۱۰۷.

۱. به دیده‌ور (ظاهراً، چشم) می‌گویم من که چیزی را که می‌خواهم، دارم. پس در جستجوی چه هستم؟ ۲. اصل آیه: وَ نَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا.

۱۰. کشف الاسرار، ج ۱، ص ۳۰.

۱۱. کشف الاسرار، ج ۷، ص ۳۳۷.

۱۲. کشف الاسرار، ج ۳، ص ۴۷۰.

۱۳. به معنای: "تو همانی که او را در قرآن توصیف کرده‌ای".

۱۴. کشف الاسرار، ج ۳، ص ۸۰۸. اصل عربی این حدیث چنین است: لَا أَحْصَى ثَنَاءً عَلَيْكَ

أَنْتَ كَمَا أَتَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ [در متن کشف الاسرار نیز همین عبارت عربی آمده - م.]

۱۵. کشف الاسرار، ج ۱، ص ۴۹۸.

۱۶. کشف الاسرار، ج ۱، ص ۲۸.

۱۷. کشف الاسرار، ج ۵، ص ۵۸۳. [در متن انگلیسی مجلد کتاب اشتباهاً ۷ نقل شده - م.]

۱۸. کشف الاسرار، ج ۶، ص ۱۹.

۱۹. کشف الاسرار، ج ۶، ص ۴۹۴.

۲۰. کشف الاسرار، ج ۱، ص ۴۱۳. کلمه "دریا" در اینجا اشاره دارد به دریاچه‌ای با آب

شیرین.

۲۱. کشف الاسرار، ج ۶، ص ۵۲۸.

۲۲. کشف الاسرار، ج ۷، ص ۴۳۹.

۲۳. کشف الاسرار، ج ۲، ص ۴۴۵.

۲۴. کشف الاسرار، ج ۳، ص ۱۲۲.

۲۵. کشف الاسرار، ج ۷، ص ۳۹۸.

۲۶. کشف الاسرار، ج ۳، ص ۱۰۶.

۲۷. کشف الاسرار، ج ۵، ص ۶۲۳.

۲۸. کشف الاسرار، ج ۱، ص ۲۹.

۲۹. کشف الاسرار، ج ۷، ص ۴۱.

۳۰. کشف الاسرار، ج ۹، ص ۱۰۱. [در متن انگلیسی اشتباهاً ص ۸۳۳ آمده - م.]

۳۱. کشف الاسرار، ج ۴، ص ۳۵۸.

۳۲. کشف الاسرار، ج ۴، ص ۱۶۸.

۳۳. کشف الاسرار، ج ۱، ص ۶۹۹.

۳۴. طبقات الصوفیه، ص ۱۷۸.

۳۵. طبقات الصوفیه، ص ۱۷۸.

۳۶. طبقات الصوفیه، ص ۳۳۳.

۳۷. کشف الاسرار، ج ۴، ص ۳۴۷.

۳۸. طبقات الصوفیه، ص ۳۳۳.

۳۹. کشف الاسرار، ج ۵، ص ۴۰۷.

۴۰. کشف الاسرار، ج ۶، ص ۱۷.

پیوست الف

سالشمار زندگی عبدالله انصاری در چشم‌انداز تاریخی

الف. سنین ۱ تا ۱۰: اوایل کودکی
(۳۹۶-۴۰۷ ق)

سالهای میلاادی	سن	سالهای هجری
		سلطان محمود غزنوی پادشاه بود.
۱۰۰۶	۰	۳۹۶
		متولد در شب دوم شعبان ۳۹۶ برابر با چهارم می ۱۰۰۶
۱۰۰۸	۲	۳۹۸
		پدرش، ابومنصور هروی، دکانداری در کهندژ، صوفی بود که سالهای بسیاری از جوانی خود را در بلخ سپری کرده بود.
۱۰۱۱	۵	۴۰۲
		عبدالله را به مدرسه‌ای که به توسط زنی اداره می‌شد فرستادند. سپس به مدرسهٔ مالینی رفت.

۱۵۱۱/۴۰۲: لشکرکشیهای سلطان
محمود غزنوی در هند

- | | | | |
|------|---|-----|--|
| ۱۰۱۲ | ۶ | ۴۰۳ | خواندن قرآن را از مقریان فراگرفت. |
| ۱۰۱۳ | ۷ | ۴۰۴ | ۱۰۱۲/۴۰۳: مرگ بهاءالدوله و انحطاط سلسله
دیلمی در غرب ایران
۱۰۱۳/۴۰۴: مرگ باقلانی، نظاممندکننده
کلام اشعری. |
| ۱۰۱۵ | ۹ | ۴۰۶ | پدرش، ابومنصور، و جارودی بر او، در نه
سالگی، حدیث خواندند.
پدرش به طرز غربی، ناگهان هرات، خانواده و
دکان خود را رهاکرد و به جستجوی یاران
صوفی خود در بلخ روانه شد. |

ب. سنین ۱۱ تا ۱۹: نوجوانی خارق العاده

(۴۰۸ - ۴۱۶ / ۱۰۲۵ - ۱۰۱۷)

- | | | | |
|------|----|-----|--|
| ۱۰۱۷ | ۱۱ | ۴۰۸ | عبدالله، همچنین زیر نظر ادیبی به تحصیل
شاعری پرداخت. برنامه روزانه او: مطالعه و
حفظ قرآن و حدیث؛ نوشتن نامه و سرودن
شعر؛ مطالعه در خانه؛ فرصت بسیار اندک
برای غذا خوردن. |
| | | ۴۰۹ | ۱۰۱۸/۴۰۹: خلیفه القادر کلام را ممنوع کرد. |
| ۱۰۱۹ | ۱۳ | ۴۱۰ | (تاریخ تقریبی)
پدر او را رهاکرد، خانواده به تنگدستی افتاد. به
نظر می رسد بعضی دوستان به کمک خانواده
آمدند. تربیت عبدالله را این افراد عهده دار شدند:
۱. یک صوفی: شیخ عمو، که خانقاهی در حومه |

- هرات ساخت. عبدالله فقط ۱۴ سال داشت که شیخ او را به عنوان جانشین خود برگزید.
۲. یک مفسر قرآن: یحیی ابن عمار شیبانی، از مخالفان "بدعت‌گذاران" اشعری. ابن عمار تفسیر قرآن درس می‌داد.
۳. عبدالجبار جزاحی که عبدالله را، بر اساس جامع ترمذی، خوانندین حدیث آموخت.
۴. (بعدها) طاقی سجستانی، شیخ صوفی متنفذی که حنبلی بود.
- حدود ۱۰۲۰/۴۱۱: مرگ فردوسی طوسی.
- ۱۰۲۱/۴۱۲: مرگ ابو عبدالرحمن سلمی، نویسنده طبقات الصوفیه به عربی.

۱۰۲۳	۱۷	۴۱۴
		به تحصیل قرآن و حدیث ادامه داد و با اسرار تصوف بیشتر و بیشتر آشنا شد.
		۱۰۲۵/۴۱۶: ترکان سلجوقی از جیحون گذر کردند.

ج. سنین ۲۰ تا ۲۷: به سوی کمال

(۴۱۷ - ۴۲۴ / ۱۰۳۳ - ۱۰۲۶)

۱۰۲۶	۲۰	۴۱۷
		مرگ مرادش، طاقی. عبدالله برای تحصیل بیشتر حدیث و دیدار با مشایخی چون ابونصر منصور احمد المفسر، ابوسعید صیرفی، ابوالحسن سلیطی به نیشابور رفت. او پس از چند ماهی به هرات بازگشت.
۱۰۲۷	۲۱	۴۱۸
		در مجالس علمای حدیث فعال بود.
۱۰۲۸	۲۲	۴۱۹
		۳۰ آوریل ۱۰۳۰: سلطان محمود درگذشت. مرگ ابن مسکویه، فیلسوف عالم علم اخلاق.

۱۰۳۱/۴۲۱: سلطان مسعود اول، در غرنه
به پادشاهی رسید.

شیخ عمو انصاری را سرپرست خانقاه کرد.

۱۰۳۱ ۲۵ ۴۲۲

استاد تفسیر قرآن عبدالله، یحیی ابن عمّار
شیبانی، درگذشت.

۱۰۳۲ ۲۶ ۴۲۳

عبدالله سعی کرد که در مصاحبت امام
سالخورده ابوالفضل ابن سعد به زیارت
حجّ برود. کاروان خراسان، به سبب
رسیدن خبرهای ناگوار درباره جاده‌های
ناامن بین عراق و حجاز مجبور به
مراجعت شد. در بهار ۱۰۳۲ عبدالله باز
در هرات بود.

۱۰۳۳ ۲۷ ۴۲۴

عبدالله کوشش دیگری کرد. او در نیشابور در
خانقاه ابن باکو اقامت کرد و با ابوسعید ابوالخیر
صوفی، که با عبدالله درباره خرقانی گفتگویی
داشت، دیدار کرد. کاروان به ری رسید. نبود
امنیت کاروان را مجبور کرد به خراسان
بازگردد. در دامغان، عبدالله محمد قصاب
املی، صوفی معروف، را ملاقات کرد.
دیدارش با خرقانی زندگی او را دگرگون
ساخت. تا پیش از محرم ۴۲۵ / نوامبر ۱۰۳۳،
او به هرات، در خانقاه شیخ عمو، بازگشته بود.

ج. سنین ۲۸ تا ۳۵: اوائل تدریس

(۴۲۵ - ۴۳۲ / ۱۰۴۱ - ۱۰۳۴)

۱۰۳۴/۴۲۵: سلجوقیان بر شمال خراسان
دست یافتند. سلطان مسعود
به هرات آمد.

۱۰۳۴	۲۸	۴۲۵	۴۲۵/زمستان ۱۰۳۴: ایام وجد و انجذاب صوفیانه در هم صحبتی صوفیان نوباذان، جنوب هرات. بر اثر نشست با صوفیان نوباذان، انصاری تصمیم گرفت دیگر در مجالس سماع شرکت نکند. او به جای تصوف اهل سُکر و شیفتگی، تصوف هشیارانه اهل صُخو را اختیار کرد.
۱۰۳۶	۳۰	۴۲۷	او با مشایخ چشت، در حوضه علیای هری رود، دیدار کرد. ۱۰۳۶/۴۲۷: مرگ ابواسحق ثعلبی مفسر قرآن ۱۰۳۸/۴۲۹: مرگ ابن سینای فیلسوف ^۱ ۱۰۳۸/۴۲۹: مرگ ابویعقوب قراب سرخسی، استاد حدیث او. انصاری عهده‌دار تدریس شد. ۱۰۳۸/۴۲۹: سپاه سلجوقی قوای غزنویان را در دندآقان شکست داد. طغرل خود را در نیشابور سلطان خواند.
۱۰۳۸	۳۲	۴۲۹	انصاری به دربار سلطان مسعود در هرات احضار شد.
۱۰۳۹	۳۳	۴۳۰	۱۰۳۹/۴۳۰: ابومنصور، پدر انصاری، در بلخ وفات یافت. انصاری را اشاعره به عقیده تشبیه متهم کردند و لذا به دربار مسعود در هرات فراخوانده شد. سخنان او سلطان را، که برای انصاری احترام قائل بود، متقاعد کرد. حدود همین اوقات انصاری <i>الاربعین فی دلائل التوحید</i> خود را نوشت.

۱. در دائرةالمعارف فارسی مصاحب، تاریخ در گذشت ابن سینا رمضان ۴۲۸ (ژوئن ۱۰۳۶) ضبط شده است.

۴۳۲/ اول ژانویه ۱۰۴۱: سلطان مسعود به دست برادرزادگانش در هندوستان به قتل رسید. پسرش مودود هیچ‌گاه موفق به تسخیر مجدد خراسان نشد.

۵. سنین ۳۶ تا ۴۶: دهسال سختی

(۴۳۳ - ۴۴۳ / ۱۰۵۲ - ۱۰۴۲)

۱۰۴۱	۳۵	۴۳۳	۱۰۴۱/۴۳۳: مجمعی از علمای دین او را از تدریس منع کردند. او ناگزیر به شکیوان، نزدیک پوشنج، رفت (۴۳۳ تا ۴۳۵).
۱۰۴۴	۳۸	۴۳۶	۱۰۴۴/۴۳۶: انصاری که در این سال باز به هرات آمده بود، تدریس تفسیر قرآن را از سرگرفت.
۱۰۴۶	۴۰	۴۳۸	۱۰۴۶/۴۳۸: مجمعی دیگر از علما عریضه‌ای بر ضد انصاری برداشتند. او از هرات تبعید گردید و به مدت پنج ماه در پوشنج در غل و زنجیر گرفتار بود.
۱۰۴۷	۴۱	۴۳۹	به هرات که بازگشت دوباره به تفسیر قرآن مشغول شد. اوقات زیادی را به تدریس تفسیر سوره دوم، آیات ۱۶۰-۱۶۵، درباره آنان که "در عشق به خداوند مشتاق ترینند"، صرف کرد.
		۴۴۰	۱۰۴۹/۴۴۰: درگذشت ابوسعید ابوالخیر، شاعر صوفی
۱۰۴۹	۴۳	۴۴۱	رجب ۴۴۱/نوامبر ۱۰۴۹: شیخ عمو، حامی مهربان و پارسای او وفات یافت. برای سالهای سال، انصاری گرچه به هنگام تدریس جامه‌های آراسته به تن می‌کرد، در خانه در نهایت فقر زندگی می‌کرد. یارانش از مسکنت او آگاه نبودند.

و. سنین ۴۷ تا ۵۷: دهسال موفقیت

(۴۴۵ - ۴۵۵ / ۱۰۶۳ - ۱۰۵۳)

		۱۰۵۳/۴۴۵: سلطان سلجوقی، طغرل بیک، هم عقیده با وزیرش گندری، به ایذاء و تعقیب اشاعره، که عمده مخالفان انصاری بودند، شروع کرد.	
۱۰۵۳	۴۷		۴۴۵
		آوازه انصاری سراسر امپراطوریه‌های سلجوقی و عباسی را فرا گرفت. ابوالحسن باخرزی و ابوالقاسم بارع زوزنی با او دیدار کردند.	
۱۰۵۴	۴۸		۴۴۶
		یاران از تنگدستی او در خانه با خبر شدند و هدایائی به وی تقدیم داشتند	
۱۰۵۵	۴۹		۴۴۷
		قاضی ابوالعلا سعید ابن سِتارِ حنفی مذهب محلی را در جامع هرات به او پیشنهاد کرد که در آن به تدریس تفسیر قرآن و موعظه مشغول شود.	
		۱۰۵۵/۴۴۷: طغرل وارد بغداد شد و خلیفه عنوان سلطان را برای او به رسمیت شناخت.	
۱۰۵۶	۵۰		۴۴۸
		۱۰۵۶-۵۷: یکی از شاگردانش تقریرات او را به عنوان صد میدان، به زبان فارسی دری به رشته تحریر در آورد، که به صورت کتاب درسی یادگیری در تصوف درآمد.	
		۱۰۵۸/۴۵۰: مرگ ماوردی، فقیه و نظریه‌پرداز هوادارِ خلیفه (الاحکام السلطانیه).	
۱۰۵۹	۵۳		۴۵۱
		۱۰۵۹/۴۵۰: عریضه‌های بی‌نتیجه‌ای از سوی مخالفان انصاری به منظور غدغن کردن تدریس او به آلپ ارسلان داده شد.	

۱۰۶۰ ۵۴ ۴۵۲

در خلال این سالها، دوستان و مریدان کمک مالی به او می‌کردند. وضع مادی او بهبود یافت.

۱۰۶۳/۴۵۵: الپ ارسلان سلطان سلجوقی گردید. نظام‌الملک به وزارت گمارده شد.

ز. سنین ۵۸ تا ۶۴: مبارزه با بدعت‌گذاران

(۴۵۶ - ۴۶۲ / ۱۰۶۴ - ۱۰۷۰)

۱۰۶۴ ۵۸ ۴۵۶

۱۰۶۴/۴۵۶: مخالفان انصاری کوشیدند مجادله‌ای را با او در حضور سلطان و وزیر ترتیب دهند. انصاری از بحث درباره هر چه بر پایه قرآن و سنت نبود خودداری کرد.

۱۰۶۴/۴۵۶: اقداماتی که بر ضد اشعریان اتخاذ شده بود، بر اثر سیاستهای نظام‌الملک، لغو گردید.

۱۰۶۶ ۶۰ ۴۵۸

۱۰۶۶/۴۵۸: معاندان انصاری از وزیر حکم طرد او را گرفتند. او برای مدت کوتاهی نفی بلد شد و باز اجازه یافت به هرات بازگردد. وزیر سیاست خود را اصلاح کرد و شیوه‌ای به نفع سنت‌گرایان برگزید.

۱۰۶۸ ۶۲ ۴۶۰

انصاری، همچنان به وعظ و ارشاد در جامع هرات ادامه داد، تفسیر قرآن تدریس کرد، و مریدان را در خانقاه راهنمایی فرمود.

۱۰۶۸/۴۶۰: مرگ ابوجعفر طوسی، مفسر شیعی مذهب قرآن.

۱۰۷۰ ۶۴ ۴۶۲

خدعهٔ مخالفان (که انصاری را به انسان
انگاری خداوند، یا تشبیه، متهم می‌کردند) در
حضور آلپ ارسلان ناکام ماند.

۱۰۶۹/۴۶۲: خلیفه القائم، به توصیهٔ نظام‌الملک،
خلعتی از بغداد برای انصاری فرستاد.

ح. سنین ۶۵ تا ۷۸: شهرت و شکوه
(۴۶۳ - ۴۷۷ / ۱۰۷۱ - ۱۰۸۴)

۱۰۷۱ ۶۵ ۴۶۳

مرزوق مؤتمن ساجی، و محمدبن طاهر
مقدسی یاران محرم او در خراسان بودند.

حدود ۱۰۷۱: درگذشت هجویری، مؤلف کشف‌المحجوب،
در لاهور

۱۰۷۲ ۶۶ ۴۶۴

۱۰۷۲/۴۶۴: انصاری به بیماری سختی دچار
شد، اما بهبود یافت. بینائی او ضعیف و
ضعیف‌تر می‌شد.

۱۰۷۳/۴۶۵: آلپ ارسلان مرد. ملک‌شاه اول ۱۸ ساله بود،
نظام‌الملک همهٔ امور پادشاهی ایران را اداره
می‌کرد.
مرگ ابوالقاسم قشیری، نویسندهٔ رساله در
تصوف، در نیشابور.

۱۰۷۵/۴۶۷: المقتدی در بغداد خلیفه شد.
۱۰۷۶/۴۶۸: سلجوقیان فاطمیان را شکست
دادند و دمشق را تصرف کردند.

۱۰۷۶ ۷۰ ۴۶۹

انصاری در خلال این سالها، تدریس حدیث، تفسیر، و تصوف خود را ادامه داد.

۱۰۷۸/۴۷۰: عبدالرحمن ابن منده در اصفهان وفات یافت، او شیخی حنبلی بود که با انصاری مکاتبه داشت.

۱۰۷۹/۴۷۱: ابو حامد غزالی طوسی بیست و یکساله بود.

۱۰۸۰

۷۴

۴۷۳

۱۰۸۰/۴۷۳: انصاری نابینا شد. او همچنان به املائی دروس تفسیر و تصوف ادامه داد. شاگردان بسیار جوان: عبدالاول سجزی، عبدالمالک کروی، محمد صیدلانی، به عنوان کاتب انجام وظیفه می‌کردند. حسین گنّبی، منشی انصاری، امور روزمره او را بر عهده داشت انصاری منازل السائرین، کتاب درسی معروف در تصوف، را برای مریدان جوان خود، به عربی املاء می‌کرد.
۱۰۸۲/۴۷۴: خلیفه المقتدی خلعت دیگری برای انصاری فرستاد و او را شیخ الاسلام لقب داد.

ط . سنین ۷۹ تا ۸۲: مبارزات واپسین سالها

(۴۷۸ - ۴۸۱ / ۱۰۸۵ - ۱۰۸۸)

۱۰۸۵

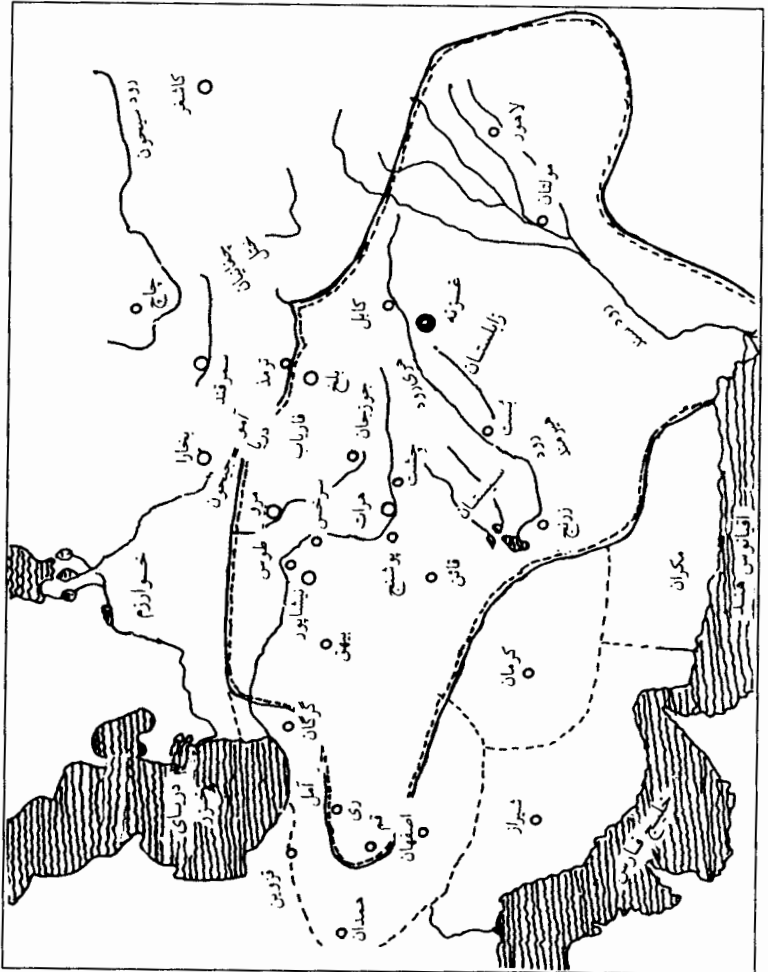
۷۹

۴۷۸

رمضان ۴۷۸/دسامبر ۱۰۸۵: متکلمی فلسفی که به هرات آمده بود، سخت مورد انتقاد انصاری قرار گرفت. پیروانش خانه آن عالم کلامی را به آتش کشیدند و او را زدند. انصاری و یارانش به بلخ تبعید شدند.
۴۷۹/آوریل ۱۰۸۷، انصاری که پیروزمندانه به هرات بازگشته و مورد استقبال قرار گرفته بود به تدریس تفسیر ادامه داد.

۲۲ ذیحجه ۸/۴۸۱ مارس ۱۰۸۹، روز
 جمعه: درگذشت عبدالله انصاری هروی. در
 روزی بارانی در گازرگاه، نزدیک خانقاه و
 مقبره شیخ عموبه خاک سپرده شد. تربت او از
 آن زمان تاکنون مزار زائران بوده است.

پیوست ب



نقشه امپراطوری غزنوی در زمان خواجه عبدالله انصاری

پیوست ج

مطابقت عنوانهای مقامات معنوی

میان منازل السائرین، صد میدان، و علل المقامات
عبدالله انصاری

شماره مقام در منازل السائرین	نام عربی	در قیاس با شماره مقام در صد میدان	در قیاس با شماره مقام در علل المقامات
---------------------------------	----------	---	---

۱. بخش بدایات

۱	یَقْظَه	۱۲
۲	تَوْحِید	۱
۳	مَحَاسِبَه	۱۱
۴	اِنَابَه	۳
۵	تَفْکَّر	۲۹
۶	تَذْکَّر	۳۰
۷	اِعْتِصَام	۸۱
۸	فِرَار	۴۲
۹	رِیَاضَت	۹
۱۰	سَمَاع	۸۷

۳. بخش ابواب^۱

۱۱،۵	x ^۱	حزن	۱۱
۱۱،۶	۳۳	خوف	۱۲
	۳۶	إشفاق ^۲	۱۳
	۳۷	خشوع	۱۴
	۳۹	إخبات ^۳	۱۵
۱۱،۲	۱۳	زهد	۱۶
	۱۵	وَزَع	۱۷
	۲۶	تَبَتَّل ^۴	۱۸
۱۱،۷	۴۳	رجاء	۱۹
	۴۵	رغبت	۲۰

۳. بخش معاملات

	۵۰	رعايت	۲۱
	۵۳	مراقبت	۲۲
	۵۷	حرمت	۲۳
	۲۵	اخلاص	۲۴
	۱۰	تهذيب	۲۵
	۲۸	استقامت	۲۶
(۳) ۱۱،۳	۲۱	توكل	۲۷
	۶۶	توفيق	۲۸
	۶۴	ثقه	۲۹
	۷۹	تسليم	۳۰

۱. منازل به ده قسم و هر قسم به ده باب بخش شده است. عنوان قسم چهارم نیز ابواب است که خود به ده باب تقسیم شده است. ۲. إشفاق = ترس دائم
 ۳. إخبات: در آمدن به جای امن؛ فروتنی کردن برای خدا ۴. تَبَتَّل: آرامش و طمأنینه

۴. بخش اخلاق

(ف) ۱۱،۴	۷	صبر	۳۱
	۲۳	رضا	۳۲
(ا) ۱۱،۸	x	شکر	۳۳
	۶۳	حیا	۳۴
	۶۱	صدق	۳۵
	۶۵	ایثار	۳۶
	x	خَلْق	۳۷
	۳۲	تواضع	۳۸
	۴	فتوت	۳۹
	۸۶	انبساط	۴۰

۵. بخش اصول

	۶	قصد	۴۱
	۲۷	عزم	۴۲
(۱) ۱۱،۱	۵	اراده	۴۳
	۵۵	ادب	۴۴
	۱۹	یقین	۴۵
	۹۵	انس	۴۶
	x	ذکر	۴۷
	۳۱	فقر	۴۸
	۸۴	غِناء	۴۹
	x	مقام‌المراد	۵۰

۶. بخش اُودیه^۱

۵۴	احسان	۵۱
۷۱	علم	۵۲

۱. اودیه (جمع وادی) = دره‌ها

۷۴	حکمت	۵۳
۲۰	بصیرت	۵۴
X	فراست	۵۵
X	تعظیم	۵۶
X	الهام	۵۷
۵۱	سکینه	۵۸
۵۲	طمأنینه	۵۹
۴۹	همت	۶۰

۷. بخش احوال

(۹)۱۱،۹	۱۰۱	محبّت	۶۱
	۵۸	غیرت	۶۲
(۱۰)۱۱،۱۰	X	شوق	۶۳
	X	قَلَق	۶۴
	X	عطش	۶۵
	۸۹	وجد	۶۶
	۹۶	ذَهَش [دهشت]	۶۷
	X	هیمان	۶۸
	X	برق	۶۹
	X	ذوق	۷۰

۸. بخش ولایت

۹۰	لحظه	۷۱
۹۱	وقت	۷۲
۶۲	صفا	۷۳
۹۴	سرور	۷۴
۸۳	بیت	۷۵
۹۲	نَفَس	۷۶

۶۸	غربت	۷۷
X	غرق	۷۸
X	غیبت	۷۹
۵۶	تمکُّن	۸۰

۹. بخش حقایق

۹۳	مکاشفه	۸۱
۹۷	مشاهده	۸۲
۹۸	معاینه	۸۳
۷۳	حیات	۸۴
X	قبض	۸۵
۸۵	بسط	۸۶
X	سُکر	۸۷
X	صَحْو	۸۸
X	إِتِّصَال	۸۹
X	انفصال	۹۰

۱۰. بخش نهایات

۷۵	معرفة	۹۱
۹۹	فنا	۹۲
۱۰۰	بقا	۹۳
X	تحقیق	۹۴
X	تلبیس	۹۵
X	وجود	۹۶
۱۴	تجرید	۹۷
۷۰	تفرید	۹۸
۵۹	جمع	۹۹
۶۹	توحید	۱۰۰

یادداشتها

۱. نماد x نامهایی از مقامات در منازل السائرین را نشان می‌دهد که هیچ سابقه‌ای در صد میدان ندارند.
۲. بعضی مقامات مذکور در صد میدان، عناوین بخشهای اصلی و فرعی منازل السائرین به صیغه جمع شده‌اند: معاملات، ولایات و حقایق [مثلاً، عنوان میدان هفدهم، معامله، و عنوان قسم سوم از منازل، معاملات است].

کتابنامه

Ansārī, Abdullah, *The Invocation of Sheikh Abdullah Ansārī*, translated by Jogendra Singh. 3rd ed., London, 1950. (Based on later manuscripts).

Ansārī, Abdullah, "*Munājāt: The Intimate Prayers of Khwājih Abd Allāh Ansārī*" (based on later manuscripts of the *Invocations*), translated by Lawrence Morris and Rustam Sarfeh, New York Khanegah and Maktab of Maleknia Naseralishah, 1975.

Ansārī, Abdullah, *Intimate Conversations*, translated by W. Thackston (this translation is based on later manuscripts, specifically, a Persian text of a Tehran lithographic edition, n.d.); it is the second part of the book, in the "Classics of Western Spirituality" series, preceded by a preface by Annemarie Schimmel (and a translation from Arabic of Ibn 'Ata' llāh's "*Book of Wisdom*" by Victor Danner), New York: Paulist Press, 1978.

Ansārī, *Cris du Coeur, Munājāt* (based on early manuscripts), translated (from Dari-Persian into French) by Serge de

- Laugier de Beaurecueil (cf. bibliography of his other Ansarian studies, p. 153), Paris: Sinbad 1988.
- Ansāri, *Chemin de Dieu* (the *Hundred Grounds*, the *Stations* and *Flaws of the Stages* of Abdullāh Ansāri) translated (from Arabic and Persian into French, with bibliography) by Serge de Laugier de Beaurecueil, Paris: Sinbad, 1985.
- Ansāri, Abdullah, *Sad Maidan, Hundred Fields between Man and God*, translated from Persian to English, (but lacks accuracy and fidelity to the original text) by Munir Ahmad Mughal, Lahore: Islamic Book Foundation, 1983.
- Beaurecueil, Serge de Laugier de, "Khawājih Abdullāh Ansāri (396 - 481 H./1006-1089), Mystique Hanbalite, Recherchesd' Institut de Lettres Orientales de Beyrouth, XXVI, Beirut: 1965. (in French)
- Beaurecueil, Serge de Laugier de: edition and translation into French of the original Persian text of the *Sad Maydān*, in *Mélanges Islamologiques*", t.2 (Cairo: IFAO. 1954), pp. 1-90 *Kitāb Manāzil al-Sa'irin*, avec étude de la tradition textuelle, traduction, lexique" (cairo: IFAO, 1962) *Kitāb 'ilal almaqāmāt*" (ed. et trad.) in *Mélanges Massignon* (Damscus: 1956), pp.153-71.
- Beaurecueil, Serge de Laugier de, "*Abdullāh al-Ansāri al-Haravi*", *Enoylopedia Iranica* (see the bibliography in the article). Vol: I, 1985 pp 186-190.
- Beaurecueil, Serge Laugier de, *al-Ansāri al-Haravi*, in *Encyclopedia of Islam*, Second Edition.
- Beaurecueil, Serge de Laugier de: Three articles translated into

English: *Abdullāh Ansārī: A profile, Studying Ansārī of Herat* (Conference at Sorbonne, 1971); "The Structure of Ansārī 's Book of Stages' (Manāzil us-Sāyerin)" together with "Abdullāh Ansārī and other sufis of Afghanistan" (in the special issue of *Afghanistan, Journal*, April 1976, Historical society of Afghanistan, Kabul, pp. 13-27).

Farhādi, A.G. Ravan, *The Hundred Grounds of Abdullāh Ansārī* (includes English translations of a few chapters of *Sad Maydān*, together with some other chapters also contained in this book), in *Classical Persian Sufism: From Its Origins to Rūmi*, edited by Dr. Leonard Lewisohn, Khaniqāh-i Nimatullāhi Publications, London, 1993, pp. 381-399.

منابع عربی و فارسی، کتب و مقالات

انصاری، عبدالله، تفسیر کشف الاسرار وُعدّة الابرار (تفسیری بر قرآن که رشیدالدین میبیدی آنرا ویرایش کرده و بسط داده است)، به کوشش علی اصغر حکمت، ۱۰ مجلد (تهران، انتشارات دانشگاه، ۱۳۳۱-۱۳۳۹ ش / ۱۹۵۲-۱۹۶۰ م، بعدها تجدید چاپ شد).

انصاری، عبدالله، طبقات الصوفیه: دو چاپ از این کتاب شده، یکی به کوشش عبدالرحی حبیبی (کابل ۱۹۶۱، چاپ مجدد در تهران، ۱۹۸۰) و دیگری به کوشش محمد سرور مولائی (تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۱ ش / ۱۹۸۳) - چاپ اخیر بی تردید چاپ بهتری است.

انصاری، عبدالله، منازل السائرین، علل المقامات (متن عربی) همراه یک پیش‌گفتار، و فهرستهایی جامع از مندرجات آن به فارسی، ۵۴۵ صفحه به قلم عبدالغفور روان فرهادی، کابل: بیهقی، ۱۹۷۱، چاپ مجدد توسط [انتشارات] مولا، تهران، ۱۳۶۰ ش ۱۹۸۲.

انصاری، عبدالله، سخنان پیر هرات، به کوشش محمد جواد شریعت، ۲۶۰ صفحه [صص ۷۷-۱۸۸ شامل "سخنان" و مناجات انصاری برگرفته از کشف الاسرار]، تهران، ۱۳۵۵ ش / ۱۹۷۶. چاپ سوم ۱۳۶۰ ش / ۱۹۸۲.

انصاری، عبدالله، مناجات و گفتار پیر هرات (شامل منتخباتی برگرفته از

کشف الاسرار و طبقات)، به کوشش محمد آصف فکرت، کابل، بیهقی،
۱۳۵۵ ش / ۱۹۷۶.

انصاری، عبدالله، مناجات خواجه عبدالله انصاری (برگزیده از
کشف الاسرار و طبقات الصوفیه)، به کوشش سبزه‌علی پناه (به خط
نستعلیق، از کیائی)، ۳۱۹ صفحه، انتشارات فروغی، تهران: ۱۳۶۷
ش / ۱۹۸۹.

انصاری، عبدالله، رسائل خواجه عبدالله انصاری، عمدتاً مبتنی بر دستنویسهای
متأخرتر)، به کوشش شیروانی، تهران، بنیاد فرهنگ، بی تا.

جامی، عبدالرحمن (د. ۸۹۷ / ۱۴۹۲)، نفعات الانس، به کوشش محمود
عابدی، چاپ انتشارات مؤسسه اطلاعات، تهران: ۱۳۶۹ ش / ۱۹۹۱
(آخرین و بهترین چاپ، فهارس متعدد).

جامی، عبدالرحمن (به کوشش، آربری، آرتورجان)، "مناقب شیخ الاسلام"،
در فصلنامه اسلامی (Islamic Quarterly)، ۱۳۴۲ ش / ۱۹۶۳، صص
۵۷-۸۲.

دو بورکوی، سرژ دو لوژی، سرگذشت پیر هرات، ترجمه شده از فرانسه به
فارسی، توسط روان فرهادی، کابل، بیهقی، ۱۳۵۰ ش / ۱۹۷۱،

تجدید چاپ توسط [انتشارات] مولا، تهران، ۱۳۶۰ ش / ۱۹۸۲
بشیر هروی، علی اصغر، مقامات خواجه عبدالله انصاری (زندگی‌نامه

انصاری به زبان فارسی)، کابل، وزارت فرهنگ، ۱۳۵۴ ش / ۱۹۷۶
روان فرهادی، عبدالغفور، "شناسائی صد میدان" (پژوهشی در صد میدان:
مقاله‌ای به فارسی)، در [نشریه] صوفی، شماره بهار ۱۳۷۱ ش /
۱۹۹۳، لندن.

شریعت، جواد، فهرست تفسیر کشف الاسرار (فهرستی عمومی از
کشف الاسرار)، تهران، ۱۳۶۲ ش / ۱۹۸۴.

ابومنصور اصفهانی، نهج الخاَص، به کوشش اس. ال. دوبرکوی در یادنامه طه حسین قاهره، ۱۳۴۱ ش / ۱۹۶۲.

خرمشاهی، ب، قرآن‌شناسی، مجموعه مقالات درباره موضوعات قرآنی (به فارسی)، نشر مشرق، (صص ۱۷۶-۱۷۸ پیرامون کشف الاسرار است).

رکنی، م. مهدی، لطائفی از قرآن کریم، مشهد، ۱۳۶۴ ش / ۱۹۸۶، (شامل بخشی از کشف الاسرار همراه با تحلیلی از این تفسیر، به فارسی).

کتابهای مقدماتی در باب تصوف اسلامی

حائری، شیخ فضل‌الله، عناصر تصوف، ناشر: Element Books بریتانیا، ۱۹۸۶.

لینگز، مارتین، تصوف چیست؟، انتشارات دانشگاه کالیفرنیا، شعبه برکلی، کالیفرنیا، ۱۹۷۵، ۱۹۷۷.

شیمل، آنماری، ابعاد عرفانی اسلام، انتشارات دانشگاه کارولینای شمالی، ۱۹۷۵.

ولی‌الدین، دکتر میر، تصوف قرآنی، موتیلال بنارسیداس، دهلی، ۱۹۷۵، ۱۹۷۷.

فهرست نامها

- آریری ۱۴۱.
 آلپ ارسلان ۱۰، ۱۵۰، ۱۵۲.
 ابراهیم فاتک ۶۲.
 ابن باکو ۱۴۷.
 ابن حنبل ۱۳.
 ابن رجب بغدادی ۳، ۱۴.
 ابن سینا ۱۴۸.
 ابن عارف ۱۰۰.
 ابن عربی ۱۴.
 ابن قیم الجوزیه ۲۲.
 ابن مسکویه ۱۴۶.
 ابوالحسن احمد سلطی ۷.
 ابوالحسن باخرزی ۹، ۱۵۰.
 ابوالحسن بن اسماعیل اشعری ۳۸، ۱۴۵، ۱۴۶.
 ابوالحسن سلطی ۱۴۶.
 ابوالعلا سعیدابن سیار ۱۰، ۱۵۰.
 ابوالفضل ابن اسعد ۷، ۱۴۷.
 ابوالقاسم البارغ زوزنی ۹.
 ابوالقاسم عبدالواحد ۸۹.
 ابوالقاسم قشیری ۱۵۲.
 ابوالقاسم نصرآبادی ۶۲.
 ابوجعفر طوسی ۱۵۱.
 ابوحمزه بغدادی ۱۳.
 ابوسعید ابوالخیر ۸، ۱۴۷.
 ابوسعید خراز ۵۵، ۵۷، ۵۸.
 ابوسعید صیرفی ۷، ۱۴۶.
 ابو عبدالرحمن سلمی ۴۶.
 ابو عبیدالله بشری ۸۷.
 ابومنصور اصفهانی ۶۷.
 ابوهاشم الصوفی ۵۲.
 ابوهریره ۸۹.
 ابویعقوب قراب ۱۴۸.
 ابی القاسم کروخی ۱۰۱.
 ابی برده ۶۹.
 احمد بن حنبل ۱۳.
 احمد نصر ۵۹.
 أَحَنَفُ بن قیس ۴.
 اسد ۱۴۱.
 القائم ۵، ۱۱، ۱۵۲.
 القادر ۱۴۵.
 المقتدی ۱۵۲.
 اندلس ۸۴.
 انصاری ۲، ۵، ۷، ۸.

- بارع زوزنی ۱۵۰.
 باقیلانی ۱۴۵.
 بامحمد طینی ۵۴.
 بشر حافی ۵۵.
 بلخ ۱۰، ۱۲، ۶۱، ۶۲، ۱۴۵، ۱۴۸.
 بوالعباس عطاء ۵۱، ۶۲.
 بوالعباس قصاب ۵۹.
 بو عبدالله خنّاطی ۶۰.
 بو عبدالله خفیف ۶۲.
 بونصر منصور احمد المسقر ۷، ۱۴۶.
 بوهاشم صوفی ۵۲.
 بهاءالدوله ۱۴۵.
 پوشنج ۹، ۱۴۹.
 پیکستال ۱۴۱.
 ترکان سلجوقی ۱۴۶.
 جارودی ۱۴۵.
 جامی ۶، ۱۷.
 جامی هروری ۲.
 جعفرین محمد ۸۹.
 جنید ۵۶، ۸۹.
 جواد شریعت ۳۱، ۱۰۸.
 چشت ۸، ۱۴۸.
 حبیب‌اله آموزگار ۳۱.
 حجاز ۸، ۱۴۷.
 حسین بن منصور ۶۲.
 حسین کتبی ۱۵۳.
 حمزه عقیلی ۶۱.
 خراسان ۸، ۸۴، ۱۴۷.
 خرقانی ۸، ۱۵، ۱۶، ۵۹، ۱۴۷.
 حضر ۶۲.
 دامغان ۸، ۵۴، ۱۴۷.
 دبوسی ۱۱.
 دمشق ۴۳، ۱۵۲.
 دو لوزیه دو بورکوی ۲، ۲۲، ۳۸، ۴۴.
 ۵۵، ۸۴، ۱۰۰، ۱۴۱.
 ذوالنون ۵۵.
 ذهبی ۲.
 رشیدالدین ابوالفضل میبیدی ۵، ۲۸، ۳۱.
 رمله ۵۴.
 سجستانی ۱۲.
 سفیان ثوری ۵۲.
 سلجوقی ۹، ۱۰.
 سلطان محمود ۱۴۶.
 سلطان مسعود اول ۱۴۷.
 سنائی غزنوی ۳۱.
 سیاه ۵۹.
 شافعی ۳۹.
 شاکر ۱۴۱.
 شریک نخعی ۵۳.
 شکیوان ۹، ۱۴۹.
 شمس‌الدین تبادگانی ۸۴.
 شیخ آمل ۵۸.
 شیخ ابوجعفر ۵۴.
 شیخ ابومنصور مُعمرین ۶۰.
 شیخ احمد کوفانی ۶۱.
 شیخ بوالعباس ۶۰.
 شیخ بوعلی ۵۹.
 شیخ سیروانی ۵۳.
 شیخ عمو ۶، ۷، ۸، ۱۲، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۹.
 صلاح‌الدین سلجوقی ۱۴۱.

- طاقی سجستانی ۷، ۱۴۶.
طبرستان ۵۸.
طبری ۲۹.
طغرل ۱۴۸، ۱۵۰.
عبدالاول سجزی ۱۱، ۱۵۳.
عبدالجبار جزاحی ۷.
عبدالرزاق القاشانی ۲۲.
عبدالله بن عمر ۶۹.
عبدالله نباجی ۵۵.
عبدالمالک کرّخی ۱۱، ۱۵۳.
عبدالمعطی الاسکندری ۲۲.
عبید پُسی ۵۵.
عثمان ۴.
عراق ۸، ۱۴۷.
علّان بن زید ۸۹.
علی اصغر حکمت ۳۵.
عمّار شیبانی ۷، ۱۴۶.
عمر بن خطاب ۶۹، ۸۹.
عیسی بغدادی ۵۵.
غزالی طوسی ۱۵۳.
فاطمیان ۱۵۲.
فردوسی طوسی ۱۴۶.
کابل ۳۵.
کتاب اسرار الصلوة ۱۴.
کَرّوخ ۱۰۵.
گازرگاه ۱۵۴.
مالینی ۱۴۴.
ماوردی ۱۵۰.
محمد آصف فکرت ۳۱.
محمد بن طاهر ۱۱.
محمد بن عبدالوهاب ۱۵.
محمد صیدلانی ۱۱، ۱۵۳.
محمد علی ۱۴۱.
محمد قصاب آملی ۸، ۵۴، ۱۴۷.
محمد منصور طوسی ۵۴.
محمود غزنوی ۱۴۵.
مرتعش ۵۵.
مردود ۱۴۹.
مرزوق مؤتمن ساجی ۱۱.
مرو ۵۹.
مَرّیوه ۴.
مسعود ۱۴۸.
مسلم ۹۰.
مطر الوزّاق ۶۹.
معاویة بن الحکم ۴۱.
مُقَلّد تنوحي دمشقی ۱۰۰.
مکه ۵۵.
منصور عمّار دمشقی ۵۳.
مولانا جامی ۴۷.
نشابور ۵۹.
نظام الملک ۱۰، ۱۵۲.
نویاذان ۸، ۱۴۸.
نیشابور ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۲.
واسطی ۵۵، ۵۶.
واعظ کاشفی ۳۵.
هرات ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷.
هَری رود ۸، ۱۴۸.
هند ۱۴۵.
یحیی بن عمّار شیبانی ۷، ۶۹، ۱۴۷.

مجموعه‌ی تصوف و عرفان

نشر مرکز

کتابهای این مجموعه ترجمه‌ی کتابهای مجموعه‌ی sufi انتشارات کرزن هستند که مدخلهائی فشرده و جامع بر شماری از جنبه‌های مختلف موضوع تصوف ارائه می‌کنند و برای خواننده‌ی معمولی و نیز برای دانشجو و پژوهشگر این رشته قابل فهم و استفاده هستند. محققانه بودن و خواندنی بودن، خصوصیاتى هستند که کوشش شده همه‌ی کتابهای این مجموعه از آن برخوردار باشند.

حلاج

هربرت و. میسن

ترجمه‌ی دکتر مجدالدین کیوانی

شعر صوفیانه‌ی فارسی

درآمدی بر کاربرد عرفانی شعر فارسی کلاسیک

ج. ت. پ. دوبروین

ترجمه‌ی دکتر مجدالدین کیوانی

روز بهان بقلی

عرفان و شطحیات قدیسین در تصوف ایرانی

کارل و. ارنست

ترجمه دکتر مجدالدین کیوانی

فراسوی ایمان و کفر

اشعار و تعالیم صوفیانه محمود شبستری

لئونارد لویزون

ترجمه دکتر مجدالدین کیوانی

عزیز نسفی

لوید ریجون

ترجمه دکتر مجدالدین کیوانی

سهروردی و مکتب اشراق

مهدی امین رضوی

ترجمه دکتر مجدالدین کیوانی